

# راه آزادی

نشریه سیاسی - اجتماعی - فرهنگی

نشریه حزب دمکراتیک مردم ایران

شماره یکم - خردادماه ۶۹

## سرمقاله

### بازهم هجوم به زنان!

خانمی پنجاه و چند ساله تعریف می کند: «در هفته آخر اردیبهشت ماه در خیابان مصدق يك گروه گشت كمیته مرا بعنوان بدحجاب دستگیر کرد. در کمیته از من پرسیدند خانواده ات کیست؟ پاسخ دادم من تنها زندگی می کنم. رئیس کمیته با لبخند مودبانه و تنفر انگیزی خطاب به حاضرین در اتاق گفت: توجه می کنید خانم تنها زندگی می کنید! جواب دادم: من پنجاه و چند سال دارم و دیگر از این حرف ها گذشته است...»

در قوانین امروز جمهوری اسلامی «عدم رعایت حجاب» و «بدحجابی» بطور رسمی «جرم» محسوب می شود و مجازاتی از زندان تا جریمه و ۷۴ ضربه شلاق نصیب زنانی می گردد که به قوانین ملاحظه تمکین نکنند. اکتبرزاده مسئول کمیته امر به معروف و نهی از منکر نشانه های بدحجابی را اینگونه برشمرد: استفاده از انواع وسایل آرایشی مانند ریمل، سایه روشن، عینک های نمایشی، پولک، لاک ناخن، نشان های گل خروگوش و عقاب بر روی پیراهن...

یزدی رئیس قوه قضائیه قول می دهد که به پرونده های فساد و بدحجابی خارج از توییت رسیدگی می شود و ۱۵۴ منطبقه ثابت و ۱۹۰ گشت سیار در تهران بر امر «رعایت حجاب» نظارت می کنند.

وزیر کشور اتوبوس های مختلط در تهران را «مهمترین مراکز گسترش فساد» قلمداد می کند و قول می دهد عنقریب این «معضل اساسی» با جدا کردن کامل اتوبوس ها حل می شود.

اینها گوشه ناچیزی از زندگی غم انگیز و غیرانسانی زن ایرانی هستند. اکنون هفته هاست کمیته چی ها با عنوان طرح دو مرحله ای مبارزه با منکرات در خیابان به جان زنان می افتند تا پس از «ارشاد عوامل

بقیه در صفحه ۲

## درحاشیه نامه سرگشاده ۹۰ نفر از چهره های اپوزیسیون داخل کشور مصاحبه راه آزادی با شخصیت های سیاسی

در صفحه ۴

## بحران زدائی، به یاری هنر ظریف مرده خواری!

برای تدارک این تعزیه «ملی» از حدود يك ماه پیش، «کاروان راهیان عشق»، علم سبز گنبد حضرت رضا را برداشته و پای پیاده راهی تهران شدند. بدنبال آن کاروان های متعددی از شهرهای مختلف ایران پای پیاده، با دوچرخه، پاموتور و غیره به سمت پایتخت روانه کردند. در شهرهای میان راه، مقامات حکومتی به استقبال می رفتند و چلو خوران راه می انداختند و روزنامه ها رپرتاژ تهیه میکردند! «کمیته امداد امام» وسیعاً تبلیغ کرد که «برای شادی روح امام» در سراسر کشور به «اطعام محرومان و مسکینان» خواهد پرداخت. «سازمان تبلیغات اسلامی» دو هزار آخوند به سراسر کشور گسیل داشت، ستادی بنام «ستاد اسکان و پذیرائی اولین سالگرد امام» در محل هلال احمر مستقر شد و با اطلاعیه های مکور از کلیه «ژانرین» خواست که ورود خود را از قبل اطلاع دهند تا «ترتیب چای، غذا و پذیرائی» از آنها داده شود! «ستاد برگزاری» این تعزیه بزرگ، اوایل اردیبهشت در جماران و در

بقیه در صفحه ۲

## در این شماره

- \* يك نویسنده در مقام ریاست جمهوری
- \* نیکاراگوئه: انقلاب و دمکراسی
- \* سیلی زمانه و چهره گلگون راه کارگر
- \* «وفاق همگانی» یا «همه باهم» زیر علم رژیم جمهوری اسلامی
- \* اقتصادی: دزد واقعی کیست؟
- \* در محافل سیاسی ایران چه می گذرد؟

رسم نشریات اپوزیسیون رژیم جمهوری اسلامی معمولاً بر این است که در هر تحلیلی از اوضاع ایران، مصادیق متعددی از ندانم کاری ها، فساد، درمماندگی، سبعمیت و خشونت و خرابکاری های رهبران رژیم را از لایلهای حوادث بیرون می آورند و به داوری خوانندگان خود می گذارند. باید اعتراف کرد که اپوزیسیون ایران، در این زمینه، وظیفه چندان بشواری در مقابل خود ندارد و هر روزه گردانندگان رژیم به سهولت مدارک و اسناد فراوانی در اثبات مدعای مخالفان بدست می دهند! با این حال شرط انصاف در آن است که:

عیب او جمله بگفتی، هنرش نیز بگویی!  
در واقع، مهره های اصلی ج.ا.ا. اگر در هیچ زمینه ای از تخصص های کشور داری و آداب حکومت استعداد چندانی از خود نشان ندادند و بی لیاقتی کردند، اینک دیگر تردیدی نیست که در عوض، مهارت های حرفه ای سابق خود را، بویژه در عرصه مرده خواری، اصلاً فراموش نکرده اند و الحق و الانصاف که ید طولانی در آن دارند! يك سال پس از به روی صحنه آوردن تاتر ماهرانه مراسم خاکسپاری خمینی، و آن بازی ها که بر سر نعش او درآوردند، این روزها چشم مردم بر صحنه عریض و طویل تعزیه پر هیاهویی روشن شده که صدها کارگردان «حرفه ای» صحنه به صحنه آن را ماهها بررسی کرده و تدارک دیده بودند. «ولی فقیه» علمدار تعزیه بود.

بسیج «بیست میلیونی»، انجمن های اسلامی، کمیته چی ها، پاسداران، ارتشی ها و کارمندان دولت به زور آورده شده و دم و دستگاه مساجد در سراسر کشور، سپاهی لشکر تعزیه بودند. سردمداران رژیم نقش صاحب عزا را بازی می کردند و نقش شمر ملعون را هم به مردم بلاکشیده و خشمگین ایران داده بودند تا تعزیه گردانان در وسط میدان عربده بکشند و رجز بخوانند و تهدید و مرعوبش کنند!

سرنگون باد رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی!

## بحران زدائی... (بقیه از صفحه ۱)

... سر مقاله (بقیه از صفحه ۱)

بدحجاب، مرحله دوم «طرح» یعنی برخورد با «متظاهرين به بدحجابی و معرفی مجرمین بدحجاب به دادگاه ها» را به اجرا در آورند. روزنامه های تحت نظر رژیم خیر می دهند که فقط در يك روز در پارك ملت ۷۰ نفر در جریان اجرای این طرح دستگیر شده اند.

بدون تردید هیچ گروه اجتماعی چون زنان طی یازده سال اخیر تا این حد از تفکر و عملکرد بیمارگونه، عقب مانده، ارتجاعی و ضد انسانی رژیم جمهوری اسلامی آسیب ندیده اند. حقوق هیچ گروه اجتماعی تا این حد زیر پا گذاشته نشده است و شخصیت و زندگی آنها به این درجه مورد تحقیر قرار نگرفته است. حکومت اسلامی در طول ۱۱ سال اخیر کام به کام و با وسواس کم نظیری «جدائی جنسی» را در شئون گوناگون زندگی اجتماعی مردم جا می اندازد: اتوبوس مردانه و زنانه، محیط های کار مردانه و زنانه، عروسی مردانه و زنانه، کلاس های درس مردانه و زنانه، کنسرت موسیقی زنانه، مردانه... و البته همه اینها به زیان زنان.

در نظام آموزشی ایران «جدائی جنسی» بطور کامل «نهاده» شده است. درهای هنرستان های فنی بروی دختران بسته است. در امتحان ورودی دانشگاه ها، سال گذشته دختران از انتخاب حدود ۶۵ رشته مهندسی و فنی، ۲۰ رشته علوم تجربی و ۲ رشته علوم انسانی محروم بودند، و علاوه بر این از آنجا که همه چیز بر مبنای «جدائی جنسی» برنامه ریزی می شود، برای هر رشته سهمیه مخصوص «خواهران» و «برادران» وجود دارد که باید در آینده در دو نیمه جدا از هم جامعه «مردها» و جامعه «زن ها» بکار بپردازند.

جالب تر و مضحک تر از همه آنست که این مغزهای بیمار و جامد تصویر «زن» نزد خود را میخراهند به عنوان نمونه يك زن ایده آل و کامل هم به بشریت جا بزنند. برای این آقایان از معم و مکلا «زن خوب فرمانبر پارسان»، «زن ایده آل» زنی است که در خانه پیماند، آشپز، مادر و همسر خوبی باشد. این تفکر ارتجاعی درباره زن در متن جامعه ای صورت می پذیرد که در آن مرزسالاری از دیرباز «نظم حاکم» بر روابط مرد و زن در خانواده و جامعه به شمار می رفته است. بر

بقیه در صفحه ۲

حضور سید احمد خمینی تشکیل جلسه داد تا «اقدامات انجام شده در سراسر کشور» را هماهنگی کند. انجمن های اسلامی دانشجویان، حوزه های علمیه، بنیاد شهید و غیره هرکدام سهمی از نمایش را بعهده گرفته و اعلامیه صادر کردند و سرانجام ولی فقیه و سپس رئیس جمهور طی نطق های جداگانه ای، «شکوه» مراسم مربوطه را مطابق معمول «مشت محکمی» بر دهان امپریالیزم نامیدند و رفسنجانی انجام موفقیت آمیز آنرا مؤثرترین راه «خنثی کردن توطئه های دشمنان» محسوب داشت. چنین شد که سرانجام مراسم بزرگ مرده خواری به انجام رسید و در جریان آن، ولی فقیه طی نطق مفصلي، پس از تهدید و تحبیب «شمر» و حملات شجاعانه به آسیاب های بادی، به «صحابان عزا» هشدار داد که این جنگ فرسایشی و طولانی آنها بر سر میراث نعش مربوطه، خطرات جدی را در بر دارد و آنها را از ادامه درگیری بویژه در مقابل چشم مردم برحذر داشت.

### جنگ میان میراث خواران مغلوبه است!

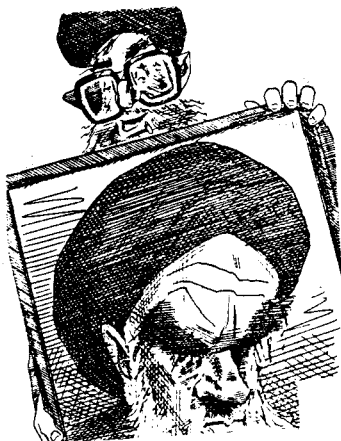
مدت هاست مردم می دانند که کلاه جاشین خمینی پشم چندانی ندارد و برای بسیاری از هشدارها و توصیه هایش گوش شنوایی نیست. در همین مراسم تعزیه ملی، هم محتشمی و هم خوئینی ها، علیرغم هشدارهای ولی فقیه، ضمن مرثیه خوانی، برای «هوادران خط آمریکا» «اسلام آمریکائی» خط و نشانشان را هم کشیدند! در این دو سخنرانی گرچه نامی از رفسنجانی و مشاور بخت برگشته اش عطاء الله مهاجرانی برده نشد، اما برای همه واضح بود که نشانه گیری رهبران جناح آمخوار کاملاً دقیق است. در تمام اردیبهشت ماه همین جناح اخیر بود که در پی انتشار مقاله «مذاکرات مستقیم»، نست به تعرض همه جانبه ای زد، و از تظاهرات خیابانی بوسیله دانشجویان خط امام در جلوی سفارت آمریکا گرفته تا نامه نگاری نمایندگان مجلس مقاله نویسی و هتاکی در نشریات و سخنرانی در مجلس و مساجد، «حریف» را چنان ضربه فنی کرد که حتی رفسنجانی هم مجبور شد اعلام «برائت» کند و به چرکه توأبین درآید! در این میانه، هرچه ولی فقیه می کوشد تا اختلافات را «برادرانه» قلمداد کند و آنها را ناشی از تفاوت «سلیقه» نام نهد، دارو بسته ای که «مچ» گرفته است، از هیچ فحش و فضیحتی نسبت به «برادر» خودداری نمی کند. با این حال باید یادآوری کرد که گرچه پر سر و صدا ترین بخش درگیری های درون حکومتی را همین ماجرای مقاله نویسی مهاجرانی و «شرکاء» تشکیل می- داد، با این حال مسلماً نمی توان آن را بارزترین جلوه درگیری درونی رژیم ج.ا. محسوب کرد.

واقعیت این است که گسترش روز افزون ابعاد بحران اقتصادی-اجتماعی همه جانبه ای که

مدتهاست جامعه را در تب و تاب انداخته است، از يك سو ابعاد اعتراض و ناخشنودی مردم را به سطح انفجار آمیزی رسانیده، و ازسوی دیگر، فساد، تقلب، دزدی، احتکار و غارتگری ناشی از هرج و مرج اقتصادی ابعاد باور نکردنی یافته اند. در متن چنین اوضاعی است که رقبای حکومتی به افشای یکدیگر پرداخته اند و هرکدام با انگیزه های خاص خود، از بخشی از فساد و تباهی نظام پرده برمی دارد. نشریه رسالت که به اقتضای دیدگاه و منافع اش مخالف بخش دولتی است، افشاکاری های جالبی در باره فساد و دزدی در بخش دولتی ارائه می دهد. احمد توکلی طی سلسله مقالاتی از جمله های غفاری و خلخالی و غیره را که در رأس بنیادهای حکومتی به دزدی و غارت مشغولند افشاء می کند و نقش واقعی و غارتگرانه این نوع نهادهای حکومتی را بر ملا میسازد. موسوی، سرپرست بنیاد نبوت، حتی پس از حکم اعدام سرنوشتش نامعلوم است و مجازاتش ماه هاست به تاخیر افتاده است. مسؤلان بنیاد «ودا» را دستگیر کرده اند ولی محاکمه آنها مخفی است. در سازمان تأمین اجتماعی، يك گروه بیست نفری دستگیر شده اند که رشوه های چند میلیون دلاری میگرفته اند!

ازسوی دیگر جناح رقیب، همه تقصیر ها را به گردن بخش خصوصی می اندازد و می کوشد موضوع غارتگری نست اندرکاران دولتی را پنهان سازد. نشریه کیهان به تاریخ ۹ خرداد می نویسد: «یکی از نمونه های بارز برخورد غیر قاطع با اینگونه مفاسد و نحوه انعکاس اظهارات آیت الله یزدی رئیس قوه قضائیه در مورد محکومیت اعضای يك باند بزرگ ارتشاء در ادارات دولتی است که میلیاردها ریال وجه نقد، سکه و دلار دریافت کرده اند. در خبر محاکمه این باند به نوعی وانمود شده که مجازات عمده ای در مورد این متخلفین صورت نگرفته است و این که «کلیه مبالغ به نفع دولت ضبط شد.» وی هیچ اشاره ای به محکومیت این گروه فاسد نکرد، گوئی تنها ضبط مبالغ به یغما رفته مردم عنین عدالت بوده است و اینها مجازات نخواهند شد.»

در مجلس اسلامی، نطق بسیاری از مجلسیان تقریباً پراست ازجمله «زر اندوزان»، «بی دینان» و «غارتگران». با این حال هرکس منظور از این عبارت غارتگری جناح رقیب است! عیسی ولانی نماینده تهران که از افشاکاری های احمد توکلی درباره اعضای دار و بسته اش سخت عصبانی است به وی می تازد و می پرسد چرا هرکس به شرکت های مضاربه ای می تازد و زالر صفقان را افشا می کند، مورد خشم و غضب احمد توکلی قرار می گیرد؟ «برای جلوگیری از اعدام احتمالی دوستان سرمایه دارش، رئیس مجلس را زیرسؤال می برد؟» او خطاب به توکلی می گوید: «شما بجای اینکه کل پنبه گرگان را یکجا بخرید، یا بجای اینکه در يك معامله دو میلیارد تومان سود ببرید... این پول ها را در جهت سیاست



... سرمقاله (بقيه از صفحه ۲)

بستر چنین جامعه «مردسالارانه» در سال های اول انقلاب، حزب توده ایران و اکثریت و برخی نیروهای دیگر بر پایمال شدن حقوق زن توسط حزب الله به نفع «عدالت اجتماعی» (۱) چشم فرو می بندند و یا در نامه سرگشاده ۹۰ نفر از شخصیت های ملی و اجتماعی طراز اول ایران در اوج بگیر و ببند زن «بدحجاب» کلمه ای درباره حقوق زنان به میان نمی آید و ...

اینجاست که تأثیرات مخرب و ویرانگر چنین سیاست هایی در جامعه ایران، در فرهنگ و تلقی میلیون ها نوجوان و جوان «ختر و پسر» طی سال های آینده از جمله مشکلات عظیم اجتماعی جامعه فردای ایران نگرانی اصلی بشمار می رود. فرهنگی که در آن مرد آزاد است تنها مسافرت کند، حداکثر با يك كلاه شرعی با هرچند زنی که خواست رابطه داشته باشد، به مقامات عالی و درجات علمی بالا دست پیدا کند، اهرم های اصلی قدرت را در جامعه در دست داشته باشد و در برابر، زن بیاطراف داشتن يك رابطه جنسی «نامتعارف» سنگسار و یا اعدام شود، در سطح اجتماعی تحقیرشده و «ضعیف» باقی بماند و برای مسافرت احتیاج به اجازه شوهر داشته باشد. این ارزش ها، این روابط تا هنجار و غیر عادلانه وارد فرهنگ، خلق و خوی مردم عادی می شود و این سیستم به تدریج از شکل تممیل از بالا به قالب «ارزش اجتماعی» در می آید.

کارنامه همه نیروهای سیاسی ایران در این زمینه بسیار ضعیف است. مسائل «عمده تر» اجازه نداده اند به پایمال شدن خشن و منظم حقوق اولیه انسانی زن ایرانی آنطور که شایسته است توجه شود. از این رو ضروری است به نیمه دیگر جامعه ایران، به نیمه ای که از حق آفرینش و خلاقیت فرهنگی و هنری محروم است، به نیمه ای که حق لباس پوشیدن به دلخواه خود، ورزش کردن، مهندس شدن، رابطه آزاد داشتن و ... ندارد توجه ویژه مبذول شود. در جنبش اعتراضی مردم ایران علیه خودکامگی و استبداد، جنبش زنان مانند جنبش جوانان جای مهمی را به خود اختصاص می دهد. بکوشیم تا با دفاع پیگیر از حقوق زنان رژیم اسلامی را از اجرای سیاست های ضد انسانی خود نسبت به زنان باز داریم.

و برای رسیدگی به آنها برنامه ریزی کند. در همین ماه، طرح پرسر و صدای «مبارزه با مفاسد اجتماعی و بدحجابی» منتشر شد و به همین بهانه «نیروهای کمیته در ۱۵۴ نقطه ثابت و ۱۹۰ گروه سیاره» شهر تهران تحت کنترل شدید امنیتی قرار داده اند.

روز بیست و نهم اردیبهشت جلسه شورای امنیت کشور با حضور فرماندهان نیروهای نظامی، مسئولان اطلاعاتی و امنیتی و قضائی تشکیل شد و پس از «بررسی آخرین وضعیت سیاسی و امنیتی کشور» به ارزیابی «پیروزی های حاصله از مانور ظفر» که به بهانه مبارزه با قاچاقچیان انجام می گیرد و نیز «طرح مبارزه با مفاسد اجتماعی» پرداخته شد. این در حالی است که تنش های پی در پی دانشجویی، انجمن های اسلامی دانشجویان دانشگاه ها را به تشکیل يك سمینار سراسری واداشت، که طی آن، نه فقط ۱۴ نماینده مجلس، خطاب به آنان اطلاعیه ای صادر کردند و «هشیاری در مقابل توطئه های رنگارنگ دشمنان» را خواستار شدند، بلکه رئیس جمهور نیز با آنان ملاقات کرد و از آنان خواست که «اجازه ندهند عوامل مرموز فتنه گر از احساسات مقدس آنها بهره برداری کنند».

در متن چنین اوضاعی است که نامه سرگشاده ۹۰ نفر از شخصیت های سیاسی کشور منتشر می گردد و بلافاصله رفسنجانی و محتشمی را «برادروار» در کنار یکدیگر جای می دهد تا با فحاشی های بی سابقه، سخنرانی، مصاحبه و انتشار يك نامه پرخاشجویانه خمینی درباره نهضت آزادی، به خیال خود غائله را بخوابانند! در این زمینه کیهان حزب الله، از آنها نیز جلوتر افتاده و همزمان با فحاشی نسبت به نهضت آزادی، «گروهکهای امت، میثمی، روند جدائی، پس ماندگان طیف مهدی هاشمی» را نیز به باد حمله گرفته و از مسئولین امر سؤال می کند که «آیا نباید برخوردی قاطع با عناصر وابسته و مزدور داخلی صورت پذیرد؟» (کیهان ۲۹ اردیبهشت)

چنین است که رژیم بحران زده ج.ا. غرق شده در گرداب فساد و غارتگری و ندانم کاری، از هوس خود را در مخاطره می بیند و هر دار و دسته ای می گوشت گناه را بگردن دیگری اندازد. تنها وجه مشترک آنها، هم آوایی در سرکوب و اختناق و خفه کردن هر صدای اعتراضی از یکسو، و همزمان، صرف میلیون ها تومان برای برگزاری تعزیه های آنچنانی و آویختن به نعش مرده ای است که دیگر معجزه ای ندارد!



اقتصادی دولت بکار ببرید.»! و البته زمانیکه دار و دسته رسالت به افشاگری هایش ادامه می دهد و دزدی های مقدسین خط امام را رو می کند، به ناچار دارو دسته مورد بحث -یا ۱۴۴ امضاء- نامه ای می نویسد و در آن نشریه رسالت را که «باید مطالبی کذب و مقالاتی کاملاً انحرافی» چهره مجلس را «مشوه» می کند به باد انتقاد می گیرند و نویسندگان را بعضی از ورشکستگان سیاسی که در راستای اهداف شیطان گام برمی دارند» می نامند. در این نامه همچنین به «افراد معلوم الحالی» حمله می شود که «توجیه گر جنایات تروریستهای اقتصادی هستند و قصد «تیرنه» کردن آنها و «متهم کردن دولت و سازمان های دولتی و نیمه دولتی و قانونی» را دارند، تا «دین خود را به اربابان زر و زور و تزویر ادا کنند»....

واضح است که در رژیم فاسد ج.ا. هم اربابان زر و زور و هم غارتگران فاسد نهادهای دولتی، نمایندگان و سخنگویان خود را دارند و علیرغم همه این دادو فریادها به غارتگری خود مشغولند. ناصر کاروسی نماینده تویسرکان در مجلس اسلامی در این باره می گوید:

«غارتگران بیت المال مانند بنیاد ثبوت، شرکت های مضاربه ای و شرکت سایپا در خارج از زندان و حتی در زندان و با آرامش به سر می برند و همه چیز برایشان مهیاست و مردم برخورد قاطع قوه قضائیه با آنها را ندیده اند...» او اضافه می کند که: «هیچگونه پشتوانه ای برای اجرای مجازات محکومان وجود ندارد و گرانی روز افزون امان را از طبقه ضعیف جامعه بریده است.» (مذاکرات مجلس ۱۸ اردیبهشت)

آری، در سایه رژیم آخوندها و در کنار همین «سلامت» و «آرامش» غارتگران است که مردم ایران یکی از سخت ترین دوران های حیات خود را می گذرانند و وضع چنان است که حتی نماینده ابهر، در مجلس اسلامی (اول خرداد) آن را چنین توصیف می کند:

«قیمت ها سیر صعودی پر شتابی دارند، افشار ضعیف جامعه در رنج و فشار قرار دارند، تورم پیدای می کند، قدرت خرید کاهش می یابد، بیکاری و فساد، پایین آمدن نرخ ازدواج، بالا رفتن آمار جدائی ها، عوارض روحی و روانی، مشکل می آفرینند»...

با این حال، چیزی که نماینده ابهر نمی بیند و یا نمی خواهد ببیند، خشم فروخورده ای است که اینجا و آنجا سرپا می کند و به اشکال جدی تری از مبارزه مردم با رژیم می انجامد.

پس از اعتصاب گسترده و پر سروصدای کارکنان کفش ملی، دوباره محیط های کارگری متشنج است. در دانشگاه ها بویژه دانشگاه تبریز و تهران، خبر مربوط به تظاهرات و درگیری و تیز بستگیری تعداد زیادی دانشجو، همه جا پخش شده است. پس از حوادث امجدیه، درگیری های دسته جمعی با مزدوران رژیم، به تعداد قابل توجهی از نقاط مختلف کشور گزارش شده است. روز ۲۵ اردیبهشت سمینار معاونین سیاسی-امنیتی استانداری های سراسر کشور گشایش یافت و در اجلاس افتتاحیه آن، وزیر کشور «به برخی معضلات ومشکلات اجتماعی» و از جمله «درگیری های دسته جمعی» و «مسائل کارگری» اعتراف کرد و گفت که شورای تأمین استان ها «باید برای این مسائل تجزیه و تحلیل داشته باشد

# نظرخواهی پیرامون نامه سرگشاده ۹۰ نفر از چهره های اپوزیسیون داخل کشور

درحاشیه انتشار نامه ۹۰ نفر از شخصیت های ملی و دمکرات در ایران، راه آزادی نظر برخی از شخصیت های سیاسی اپوزیسیون ایران، پیرامون این اقدام را جویا شد. آنچه در زیر می خوانید حاصل این مصاحبه ها است. لازم به تذکر است که مصاحبه شوندگان به دو سؤال زیرین خبرنگار راه آزادی پاسخ داده اند:

۱- نظر شما درباره ابتکار ۹۰ تن از شخصیت های ملی و دمکرات ایران در داخل کشور در ارسال نامه سرگشاده به رفسنجانی چیست؟

۲- به نظر شما وظیفه نیروهای سیاسی و روشنفکران ایرانی در خارج از کشور در قبال این ابتکار چه می باشد؟

## علی اصغر حاج سیدجوادی:

اولاً این اقدام بسیار بجائی در توضیح وضع ناپسaman ایران و استفاده به موقعی از فضای سیاسی ایران و آنچه در دنیا ایجاد شده است، می باشد. به عقیده من چون همه چیز باید در داخل مملکت شکل بگیرد و باید يك الترناتیو و جریان سیاسی در داخل مملکت ایجاد شود. زیرا رژیم حاکم مایل نیست در داخل هیچ نیروی سیاسی و یا حرکتی ایجاد شود. سعی آنها همواره این بوده است که از طریق اقدامات وحشیانه و بهران، مردم را در وحشت نگه دارند و از ایجاد هر حرکتی جلوگیری کنند.

وجود استیصال و رقابت های داخلی رژیم و احتیاج به دنیای غرب و خارج که دارند، مضافاً شدت نارضایتی مردم و گسترش آن، ریختن تدریجی وحشت مردم، خلاصه مجموعه این عوامل، این آقایان را که سال هاست در این راه هستند به چنین کار و ابتکاری واداشته است.

ارزیابی من از این حرکت مثبت است و حرکت تازه ای است در فضای داخلی و جهانی مساعد. من فکر می کنم که اگر توجه بشود که همه به این نتیجه رسیده اند که ایران آینده را جز با آزادی و دمکراسی و سازگاری و تفاهم اکثریت مردم نمی شود اداره کرد و از فحوای کلام آقایان، احساس می کنم که این ضرورت را درک کرده اند، در این صورت این گام بسیار بسیار حساس و مناسبی است. برای اینکه در حرکت از داخل و خارج به طرف هم پیش برود.

نیروهایی که در خارج برای آزادی و دمکراسی می رزمند باید این ها را تأیید بکنند. درحقیقت يك ضدحمله، ضد طرحی که رژیم دارد برای آن می کوشد، ضرورت دارد. ایجاد يك چارچوبی از سازگاری، از مصالحه برای پرهیز از خونریزی و دامن زدن به نفاق، زیرا مردم تابحال خیلی خون داده و صدمه دیده است. وظیفه ما نیروهای خارج باید حمایت از این اقدام مندرج در نامه ۹۰ نفر باشد.

## دریادار مدنی:

باتوجه به این حقیقت که پیکره اصلی اپوزیسیون در ایران است، بنابراین برای رسیدن به هدف یعنی آزادی ملت ایران و برپائی يك نظام بربنیاد مردم سالاری می باید در راهی گام

گذاشت که پیکره اصلی اپوزیسیون را دربرگیرد. به نظر من جمعی که اعلامیه ۹۰ نفره را منتشر کرده اند، این راه را دنبال می کنند و در همان سوتی گام برمی دارند که اپوزیسیون داخل کشور یعنی ۹۰ درصد مردم ایران خواهان آن هستند.

به نظر من در خارج از کشور بسیار بجاست، با توجه به آنچه که در ایران می گذرد، ما نیز گام های مشابه برداریم و به جای خود محوربینی و تک روی که متأسفانه در بسیاری از ما وجود دارد، به سوی جمع، تفاهم و تحمل دیگران پیش روییم. من فکر می کنم ما و آنها در خطوط اساسی يك برنامه را دنبال می کنیم. ما همگی خواهان آنیم که دگرگونی در ایران به وجهی صورت پذیرد که به زبان ملت تمام نشود و پیش از این سبب خونریزی نشود. از این جنبه همه نیروهای ملی و آزادیخواهان از چپ ملی تا راست ملی باید به حمایت از اقدامات داخل کشور دست زنند و به محافل بین المللی نیز نشان دهند که يك اپوزیسیون واقعی و دمکرات برای آزادی در ایران مبارزه می کند.

## رضا مرزبان:

نامه را خواندم و به علت های مختلف به نظرم مهم آمد. شما می دانید که من از بنیاد رژیم مسلط بر ایران را غاصب و عامل سرکوب انقلاب و آزادی و تجدید می دانم، و در ذهنم نمی گنجد که با جزء و کل آن طرف مذاکره باشم. با این وصف، نامه مورد بحث را نقطه حرکت اصولی در ایران ارزیابی می کنم:

۱- کسانی این نامه را امضاء کرده اند که در به قدرت رسیدن ارتجاع و ضدانقلاب نقش اساسی و عمده داشته اند.

۲- درمیان امضاء کنندگان نام های معتبر و دارای احترام و شخصیت اجتماعی وجود دارد که از شائبه بند و بست های درون حاکمیت بدورند.

۳- نامه جاری بیان روشن در طرح مطالبات اساسی و بنیادین انقلاب سرکوب شده است. و با نگرشی تاریخی حاکمیت تحمیل شده به مردم ایران را از سلطنت قاجار و پهلوی تا «سلطنت موروثی مذهبی» نفی می کند و با حق حاکمیت مردم در تناقض می بیند.

۴- به جنبه خداستعماری و خداستکباری انقلاب، اشراف کامل دارد که «سلطنت وابسته پهلوی را از ایران ریشه کن ساخت تا کشور از وابستگی رهائی یابد. و به درستی نشان می دهد که حاکمیت غاصب با قلدری جاهلانه در اداره کشور، شرایط وابستگی بیشتر ایران را به

غارتگران بین المللی فراهم ساخته است. ۵- با دیده عمیق به مشکلات سهمگین اجتماعی که بستاری غاصبان حاکمیت در ایران پدید آورده انگشت می گذارد و نشان می دهد که چگونه ۱۲ سال پس از انقلاب انبوه زحمتکشان شهر و ده به فقر و پریشانی بیشتر و سسته نوکیسگان وابسته به حاکمیت به مکتب بی حساب رسیده اند و جنگ کثیف عراق و ایران روی دوش مردم سنگینی می کند.

۶- اعلام می دارد که غاصبان حاکمیت، حتی حرمت اصول قانون اساسی را که مجلس خبرگان آنها وضع کرده نگاه نداشته اند و فصول ۲ تا ۵ این اصول کان لم یکن مانده است.

۷- سرانجام خواستار ممانعت از عقد قراردادهای اسارت آور با بیگانگان، منع سرکوب عمومی از جانب نهادهای اختناق و سرکوب سلطه به کشور و فراهم آوردن زمینه استقرار حاکمیت قانونی ملت یعنی حاکمیت مردم می شود.

این هر سه خواست تجدید مطالبات مردمی، پیش از انقراض و انفصال سلطنت است: استقلال، آزادی و حاکمیت مردم و عدالت اجتماعی.

یقین است که غاصبان حاکمیت در ایران بیش از این مطالبات را باصداهای رساتر خواهند شنید. و همان طور که خصلت آن است برای خاموش کردن صداها با شدتی هرچه بیشتر کمر بسته اند. به این دلیل طنین بخشیدن به این مطالبات و انتقال و انتشارشان در سطح بین المللی، و همآوائی جهانی با آنها، نقش مهمی در دامن زدن به مبارزه منطقی برای استقرار حاکمیت مردم ایران خواهد داشت. به نظر من مدافعان داخلی حاکمیت مردم: آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی را تقویت می کند.



## حسن نزیه:

اقدام شجاعانه ۹۰ نفر از آزادیخواهان و همکاران مبارز داخل ایران در صدور نامه سرگشاده به آقای رفسنجانی در محیطی سرشار از خشونت، اختناق و استبداد که بر ملت اسیر ایران تحمیل گردیده، شایسته تحسین و تقدیر و تأیید است. اکثریت قریب به اتفاق امضاء کنندگان را می شناسم. در سال های قبل از انقلاب در مبارزات علیه استبداد با اکثر آنان هم سنگر و همسو بودم ولی بعد از انقلاب از اینکه در موضعگیری علیه خودکامگی های خمینی و علیه انحصارگرایی های رژیم جمهوری اسلامی از همان ابتدای استیلائی آنها تصمیم قاطعی نگرفته و در اندیشه تشکل حیاتی اپوزیسیون نبوده، مرا هم در موضع مبارزه و مقاومت که با نیت صیانت از هدف و سیر اصیل و ملی انقلاب اتخاذ کرده بودم تنها گذاشته بودند. برای آینده مردم و مملکت عمیقاً احساس نگرانی می کردم. متأسفانه گذشت زمان و مسائل دامنگیر مردم و مملکت نشان داد که این نگرانی بی مورد نبود. ولی اکنون مایه امید بسیار است که امضاء کنندگان نامه سرگشاده به جبران مافات در حد

اعلی رشادت و صراحت برای یک مبارزه جدی و علنی کمر بسته و با استقبال از انواع خطرات جان برکف به میدان آمده اند. به کلیه امضاء کنندگان نامه سرگشاده تبریک گفته، پیروزی آنان را صمیمانه آرزومندم. رفسنجانی و همقطاران، جمعی از آزادیخواهان مملکت را با توصل به حربه فرسوده تهدید و تهمت و افترا و اهانت، بست نشانندگان بیگانه شناخته اند. مضحک تر آنکه خط سیاسی هیات حاکمه را هم کماکان خط منحط و محکوم و شکست خورده خمینی و خامنه ای اعلام کرده اند. این عکس العمل ابلهانه یکی دیگر از نشانه های زوال رژیم جمهوری اسلامی است زیرا چنین روشی در تمام موارد مشابه در کشورهای مختلف به زوال و سرنگونی دیکتاتوری ها انجامیده است. و اما چه باید کرد:

باتوجه به رد فوری و خشونت بار و اهانت آمیز پیشنهادهای سه گانه مذکور در نامه سرگشاده از طرف رفسنجانی و دیگران مناسب خواهد بود امضاء کنندگان نامه با تهیه و صدور طومارهایی شامل هزاران امضاء مردم از اعمال رژیم جمهوری اسلامی به منظور تأمین مقدمات استقرار نظام حاکمیت ملت و تأسیس مجلس مؤسسان را که هدف اساسی و اولیه انقلاب بود با الزام بر شرایط زیرین خواستار شوند:

۱- انتخابات تحت نظر نمایندگان سازمان ملل، کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل، نمایندگان جمعی از مؤسسات مدافع حقوق بشر و نمایندگان رسانه های گروهی دنیا برگزار گردد.

۲- برای تأمین و صحت آزادی کامل انتخابات حق استفاده از رادیو و تلویزیون برای نمایندگان کلیه احزاب و سازمان ها و شخصیت های سیاسی-اجتماعی از زنان و مردان مخالف رژیم بدون کمترین تبعیض رعایت گردد و پیشاپیش برای اطلاع عموم اعلام شود.

۳- برای شرکت عمومی و آزاد مردم در

انتخابات، زندانیان سیاسی عموماً و سریعاً آزاد شوند.

۴- موجبات آزادی فعالیت های احزاب سیاسی و اتحادیه های صنفی و همچنین تظاهرات و راه پیمائی های آرام و مسالمت آمیز فراهم گردد.

۵- نهادهای سرکوبگر، کلیه دانسراها و دانشگاههای انقلاب با انحلال فوری برچیده شود و از عموم مردم به ویژه زنان و جوانان از هر جهت و به کلی رفع مزاحمت گردد.

۶- اعلامیه جهانی حقوق بشر ضابطه حفظ حقوق اساسی مردم در جریان انتخابات و دوره انتقال قدرت به ملت ایران از طریق «مجلس مؤسسان» اعلام شود.

بدیهی است سازمان های اپوزیسیون بیرون مرزی با افکار و گرایش های اجتماعی-سیاسی متفاوت و تحمل صمیمانه یکدیگر در یک محیط دموکراتیک می توانند از طریق صدور اعلامیه های مشترک با امضاء گسترده، سیاست و روش مشترکی را در مبارزه برای مجبور ساختن رژیم حاکم به تأسیس مجلس مؤسسان براساس شرایط مذکور با تأسیس «پایگاه وحدت و حاکمیت ملت» اتخاذ نمایند.

## احمدعلی بابائی:

من مبرفمنظر از تأیید و اعلام حمایت از مضمون اعلامیه و صاحبان محترم امضاء که آن را کمترین وظیفه ملی و میهنی خود می شناسم اصولاً مشارکت در این گونه کارهای جمعی را یک نوع تمرین دموکراسی و عامل بالا بردن سطح تحمل و تفاهم مخصوصاً برای خارجه نشین ها می دانم ما خارجه نشین ها از جمله مشکلات و پیچیدگی های لاعلاج آن مردم دربند کشورمان هستیم چنانچه دیروز هم همین بسته از جمله عوامل مؤثر در انحراف انقلاب و پراکندگی و پریشانی این ملت بودند!

رفع این مشکلات تمرین طولانی می خواهد. با ادعا، هیچکس دمکرات نخواهد شد مخصوصاً تکلیف فیس و افاده دارها که خود را در موضع رهبری می دانند باید معلوم شود، مشارکت در این کارها محکی است که مردم تکلیفشان را با آنها بدانند. اگر آنها نتوانند دوتاشان امضاءشان را زیر یک چنین متن هائی بگذارند و از یک جریان عظیم و پرمخاطره که در درون درحال شکل گرفتن است حمایت کنند، در اینصورت نه بر مرده که بر زنده باید گریست.

## علی فرخنده چهرمی (کشتگر)

فکر می کنم تلاش های ارزشمندی چون انتشار نامه سرگشاده مورد بحث در شکستن جو ارباب و اختناق در سطح جامعه بسیار مؤثر است.

وقتی ۹۰ نفر امضا کنندگان این نامه در فساد و بی کفایتی رژیم در ده سال گذشته انگشت می گذارند و بر عواقب دردناک سیاست های اقتصادی-نظامی و اجتماعی رژیم برای ملت و کشور تأکید دارند، این درواقع، گوشه ای از حرف های ملت ما و همه آزادیخواهان ایران است که از زبان آنان جاری می شود. حرف هائی که متأسفانه در ایران هنوز بسیاری شجاعت گفتن

بقیه در صفحه بعد

# واکنش مقامات جمهوری اسلامی در قبال نامه ۹۰ نفر

کروبی رئیس مجلس: اینگونه حرکات برای بعضی از محافل خبری غربی مهم است. اما برای مردم حامی انقلاب هیچ ارزشی ندارد. وقتی افسران بازتفتیشته که پرونده های بسیار حائمی هم دارند این نامه را امضا کرده اند. عدم تمقیب آن ها بیانگر آزادی در کشور ما است.

## محتشمی در مقاله ای تحت عنوان

«لیبرالیسم مجری توطئه های آمریکا در ایران» در کیهان از خردادماه، نامه ۹۰ نفره را «توطئه جدید آمریکا و سازمان سیا در یکارگیری لیبرال ها علیه انقلاب و نظام جمهوری اسلامی» نامید. محتشمی در حاشیه همین نامه طی مصاحبه ای موضعگیری خمینی در مورد «گروهک نهضت آزادی» را یادآور شد.

## رفسنجانی: درایران اسلامی چاشنی

برای ورشکستگان سیاسی وابسته به استکبار وجود ندارد. این افراد باید بدانند روح حرکت های سیاسی کشورمان خط ترسیم شده از سوی امام خمینی و آیت الله خامنه ای رهبر انقلاب اسلامی و مردم مسلمان است.

## مقاله نویسن کیهان ۲۹ اردیبهشت:

گروهی از عناصر وابسته به طیف لیبرال ها که روشنترین مشخصه آن ها «ورشکستگی سیاسی» است، اخیراً طی نامه ای خطاب به حجة الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی ریاست محترم جمهوری، انواع اتهامات را به نظام جمهوری اسلامی نسبت داده اند. سؤال این است که اگر قرار است به خواست ملت توجه شود آیا نباید برخورد لازم و قاطع با عناصر وابسته و مزدور داخلی امم از سیاسی و فرهنگی صورت پذیرد؟ بدون تردید سکوت مردم در قبال این عناصر، دلیلی جز اعتقاد به صلاحدید مسؤلان امر ندارد، حال آیا صواب آن نیست که مسؤلان نیز با انجام اقدامات لازم و بی پروا از اشتباهای حقوق بشری آمریکائی، به تمایل منطقی و انقلابی مردم مبنی بر برخورد با ضدانقلاب داخلی پاسخ مناسب بدهند؟

## از اقدام جسورانه ۹۰ نفر از شخصیت های ملی داخل کشور حمایت کنید!

در اردیبهشت ماه سال ۶۹ نامه سرگشاده ای به ریاست جمهوری با امضاء ۹۰ نفر از شخصیت های سیاسی معروف ایران، اکثر رهبران نهضت آزادی ایران و جبهه ملی از جمله آقای مهندس بازرگان و آقای علی اردلان در تهران پخش شد.

این نامه، وضع فلاکت بار مردم ایران در زمینه های اقتصادی-اجتماعی، روانی و سیاست خارجی رژیم را توضیح داده و ضمن محکوم کردن «روابط و قراردادهای اسارت بار رژیم با کشورهای سرمایه داری، اعتراض به «سرکوب مردم و زیورپا گذاشتن قانون»، تقاضای «آزادی فعالیت احزاب و مطبوعات و امکان استقرار حاکمیت قانونی ملت» را نموده است. نامه به درستی اوضاع عمومی کشور را چنین توضیح می دهد: «اکنون کشور عزیز ما در بن بست بحرانی از سختی و ناخشنودی و نابسامانی دست و پا می زند. علیرغم وعده های به مستضعفین و شعارهای پرطنین، طبقات محروم جامعه محروم تر و زیاده تر شده اند، در چنگال گرانی و گره های زندگی گرفتارتر و از آینده خود مأیوس تر، ملک و ملت به لبه پرتگاه وحشتناک ویرانی و نابودی رسیده است».

امضاءکنندگان در مورد وضع آزادی می نویسند: «بندهای اختناق و انحصار سال به سال تنگ تر و تیزتر شده است. نظام جمهوری با گام های بلند خصوصاً بعد از بازنگری و اختیارات مافوق قانونی که رهبری و حاکمیت به خود داده اند سیر قهقرازی و ضدانقلاب و به استبداد مطلقه و به سلطه و به سلطنت موروثی روحانیت نموده است».

در بخش دیگری از نامه ضمن اعتراض به وضع «نه چنگ، نه صلح» و سیاست خارجی که «کشور را به بدترین انزوا سیاسی انداخته است»، خواسته های مشخص خود را در سه بند زیر چنین طرح می کنند: «۱- جلوگیری از خلاف ها و خرابی ها و انقراض قراردادهای اسرت آور با بیگانگان بدون نظارت ملی. ۲- بازگرداندن حقوق قانونی مردمی که در فصول سوم تا پنجم قانون اساسی تصریح گردیده است به مردم و جلوگیری از سیاست های سرکوبگرانه بعضی از نهادها. ۳- آزاد گذاردن و تامین فعالیت احزاب و جمعیت های سیاسی و مطبوعات که فعالیت قانونی و علنی دارند. فرصت دادن خالی از دغدغه و آزار برای بحث و گفتگو و برخورد آراء و عقاید به منظور حل مشکلات و معضلات مملکتی و همکاری سیمیمانه مردم و بالاخره امکان استقرار حاکمیت قانونی ملت».

حزب دمکراتیک مردم ایران که مبارزه برای استقرار آزادی های دمکراتیک را سرلوحه سیاست روز خود قرار داده است، فعالانه از این حرکت جسورانه شخصیت های ملی در ایران پشتیبانی می کند.

حزب ما همه سازمان های اپوزیسیون دمکرات در خارج کشور را به حرکت متحد و همه جانبه علیه استبداد حاکم و برای برقراری دمکراسی در کشور، به کارزار وسیع تبلیغاتی در حمایت از خواسته های آزادیخواهان در درون کشور و همسویی مبارزه در داخل و خارج کشور دعوت می نماید.

عصرما، عصر فتح آخرین سنگرهای استبداد و یورش همه جانبه مبارزان راه آزادی و پیروزی دمکراسی و تحقق حقوق بشر در کشورهای جهان است. باشد که در این لحظه مساعد جهانی با مبارزه متحد خود آزادی و دمکراسی را بر چهل و استبداد سپاه حاکم بر کشور پیروز گردانیم.

پنجم شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران

۲۹ اردیبهشت ۱۳۶۹

### نظرخواهی... (بقیه از صفحه قبل)

آن را پیدا نکرده اند. بنابراین بجاست هر انسان آزادیخواه و مبین پرستی از این اقدام و اقدامات مشابه آن به هر نحو ممکن حمایت کند.

در رابطه با سؤال دوم شما باید بگویم که ما باید هم صدا و همگام با همه کسانی که در ایران زبان به سخن گشوده و فعالیت می کنند مردم ایران را به مبارزه وسیع و علنی علیه وضع موجود دعوت کنیم. نباید فراموش کرد که امضا کنندگان این نامه با خطر شکنجه، زندان و حتی ترور مواجه هستند. ترور دکتر کاظم سامی نشان داد که رژیم اسلامی فقط به اعدام و ترور کسانی که همه موجودیت رژیم را نفی می کنند بسنده نمی کند، بلکه با آنان که خواستار آزادی و فعالیت های «قانونی و علنی» هستند نیز کاملاً به دیده خصومت می نگرد. بنابراین ما باید بکوشیم رسانه های گروهی بین المللی را نیز نسبت به خطراتی که جان امضا کنندگان نامه را تهدید می کند، آگاه کنیم! اینگونه تلاش های ما سدی در برابر شکنجه و زندان و ترور ایجاد می کند و به نوبه خود به مبارزه برای شکستن فضای اختناق یاری می رساند.

### هیأت نمایندگی حزب دمکرات

#### کردستان ایران در خارج از کشور

اخیراً نامه ای به امضاء ۹۰ نفر از رجال سیاسی، بازاریان و ارتشیان سابق خطاب به رفسنجانی منتشر شده است که در میان آنها از جمله می توان از مهندس بازرگان نام برد. از نظر ما هر اقدامی که در جهت افشای ماهیت ضد مردمی رژیم ج.ا. صورت گیرد، نیاستی نادیده گرفته شود. اما در رابطه با مضمون نامه یادآوری چند نکته را ضروری می دانیم:

نخست این سؤال مطرح است که آیا رژیم اسلامی تنها در همین حدود حقوق و آزادی های مردم را زیرپا گذاشته است؟! اما امضا کنندگان نامه کوچکترین اشاره ای به سیاست جنگی رژیم در کردستان نکرده اند، جنگی که بیش از ده سال است در وسیع ترین شکل آن در کردستان ادامه دارد که در نتیجه تابحال بیش از ۵۰ هزار نفر از مردم بی دفاع جان خود را از دست داده اند. سکوت در این امر مهم چه معنایی جز تأیید سیاست گسترش و ادامه جنگ از جانب رژیم در کردستان دارد. علاوه بر آن کشتار وسیع بیرحمانه زندانیان سیاسی، زیرپا گذاشتن تمام موازین اخلاقی، سیاسی و حقوقی در رابطه با توده وسیع زنان، گسترش سیاست تروریستی در خارج از کشور - در این رابطه ترور چندین شخصیت سرشناس و مبارز از جمله دکتر عبدالرحمن قاسملو دبیرکل حزب دمکرات کردستان ایران- مگر گوشه ای از کارنامه سیاه رژیم جمهوری اسلامی نیستند که امضا کنندگان نامه به آن اشاره نکرده و یا درمقابل آن سکوت کرده اند! اقدام امضا کنندگان نامه ظاهراً در جهت اصلاح و گسترش آزادی ها و عقب زدن رژیم در اعمال سیاست سرکوب تلقی می شود، اما از نظر ما در واقع این نامه می تواند سندی باشد بر تبرئه رژیم اسلامی در اعمال هرچه گسترده تر دیکتاتوری. زیرا این اقدام به طور آشکار می خواهد ضدانسانی ترین سیاست های قدرت حاکم را به

فراموشی بسپارد.

ما یک دهه حکومت اسلامی را تجربه کرده ایم و بر این باوریم که تنها با سرنگونی آن و استقرار یک رژیم مردمی و دمکراتیک، خلق های ایران به دمکراسی و حقوق و آزادی های فردی و سیاسی خواهند رسید.

### مهدی خانبا با تهرانی

ارسال نامه سرگشاده ۹۰ تن از شخصیت های آزادیخواه داخل کشور به حاکمان جمهوری اسلامی و توضیح وضع فلاکت بار مردم ایران در زمینه های اقتصادی-اجتماعی، روانی و سیاست خارجی رژیم، در این نامه، و محکوم کردن «روابط و قراردادهای اسارت بار رژیم با کشورهای سرمایه داری» اعتراض به «سرکوب مردم و زیر پا نهادن قانون»، تقاضای «آزادی فعالیت احزاب و مطبوعات و امکان استقرار حاکمیت ملت» اقدام مسؤلانه ای است که علیرغم عدم توافق با برخی جنبه های نظری امضا کنندگان نامه، به حق این اقدام مسؤلانه، باید از جانب نیروهای اپوزیسیون و دمکرات و آزادیخواه چپ در خارج از کشور فعالانه پیگیری و حمایت شود. در صورت هماهنگی نیروهای اپوزیسیون مترقی در خارج از کشور برای کسب حقوق و آزادی های دمکراتیک در پیوند با مبارزات داخل کشور، این حرکت می تواند به کارزار وسیع تبلیغاتی و اتحادعمل مبارزاتی علیه استبداد بدل شود، و از این طریق در مرحله بعد، راه را برای اتحاد همه نیروهای دمکرات و ترقیخواه ایران براساس اصول آزادی، دمکراسی، استقلال، ترقی و عدالت اجتماعی هموار کند و سرانجام به برپائی جنبش عمومی مردم ایران در جهت نفی استبداد و استقرارحاکمیت ملی و جمهور مردم بیانجامد. و چنین باد!

### سلمان رشدی و

#### «قانون ضدکفر»

دادگاه عالی انگلیس تقاضای یک گروه اسلامی مقیم انگلستان را که خواستار تعقیب قانونی سلمان رشدی ناشر کتاب او «آیات شیطانی» به استناد به قوانین جاری این کشور شده بود، رد کرد. توضیح آنکه در حقوق جزای انگلیس ماده «مبارزه با کفر» نیز وجود دارد اما به نظر «دادگاه عالی» این قانون تنها به مذهب مسیحیت بر می گردد، و به موارد کفرآمیز در سایر ادیان -ازجمله اسلام- کاری ندارد.

سلمان رشدی که از فوریه ۱۹۸۹ به دنبال فتوای خمینی در مخفیگاه به سر می برد، از رأی دادگاه ستایش نمود. او بازمه تأکید کرد که اگر این قانون اسلام را هم شامل می شد، باز رمان او به عنوان یک «اثر ضدبدینی» قابل ارزیابی نبود. رشدی درعین حال خواستار آن شده است که «قانون ضدکفر» که از قرن هفدهم در قوانین انگلستان باقی مانده، برای همیشه لغو گردد، برای اینکه از سوی نشانه تبعیض مذهبی است و از سوی دیگر مزاحم آزادی اندیشه و بیان است.

## حجاب وسیله ای برای حفظ قدرت مردان!

پرهیز کرد برای منزه ماندن مردان باید زنان را کنترل کرد باید محدودشان کرد و باید همواره فاصله ای را با آنان نگهداشت. خلاصه اینکه حجاب در ایران به عنوان حفظ قدرت مردان، مبارزه با غربزدگی و در کل برای مبارزه با زن به عنوان عامل فتنه و شر بکار گرفته شده است. روزنامه اطلاعات ۱۵ تیر ۵۹ در مورد زنانی که علیه حجاب علیه تحمیل وتوهین و مرد سالاری بپاخاسته بودند نوشت: «سیاه پوشان نیمه عریان با حرکاتی شبیه رقص فواحش با عطرهاى متعفن فرنگی با جواهرات رنگارنگ بر روی خون شهیدان برای دوام قدرت بی عفتی مشتها را گره کرده اند.» و «قدرت بی عفتی» همانا حفظ شخصیت زن و استقلال اوست که کارگزاران جمهوری اسلامی از آن در هراسند.

فوریه می گوید: «میزان آزادی زنان دریک جامعه بهترین معیار وجود آزادی و دموکراسی در آن جامعه است.»

و آنچه که امروز بر زنان ایران می گذرد، ابعاد فاجعه بار و غم انگیز وضعیت زنان چنان روشن است که کهنه اندیشان جمهوری اسلامی با فریبنده ترین و ریاکارترین شعارها هم نمی توانند به ساده لوح ترین و خوش باورترین مردم جهان بقبولانند که زن در ایران دارای حقوقی است. امروز دیگر آشکار است که علاوه بر هزاران زن اعدا می دهها زن پاکسازی شده صدها زن زندانی و صدها زن سنگسار شده، اعتیاد، فحشا، قاچاق، تکی در میان زنان بخاطر تامین زندگی فرزندان خود ره آورد شوم دیگر رژیم است. افزایش آمار خودکشی، طلاق و ابتلا به جنون و روان پریشی در میان زنان میهنمان از نشانه های دیگر فشار و دشواری زندگی آنهاست و صفحات حوادث و مطبوعات رسمی رژیم خود هر روز گوشه ای از این فجایع را انعکاس می دهند. مسئله زنان در ایران مسئله حجاب نیست مسئله توهین و تحقیر هر روزه ای است که از سوی رژیم به آنها تحمیل میشود مسئله حقوق زن ایرانی است که در یک حکومت مردسالار پایمال می شود. مشکل زنان در ایران زخم کهنه ای است که درد آن هر روز تازه تر میشود. ولی سؤال این است تا کی؟ تا کی حاکمان جمهوری اسلامی میتوانند بازی مفتضح و در عین حال غم انگیز حجاب را ادامه دهند و زنان ما در دنیای پرچوشش و تحمک و پیش رونده زنان که هر روز دروازه های تازه ای را در جهت برابری حقوق با مردان می گشایند چه جایگاهی دارند؟ آیا می توان زنان را در چنگال فرهنگ پوسیده مرد سالارانه تا ابد نگهداشت؟ بی شک نه! زنان ایران علیرغم شرایط منحصر به فرشان از جنبش جهانی زنان جدا نیستند. آنها برای کسب حقوقشان میروزمند و تفکر مردسالارانه و ضد زن است که باید از ایران رخت بر بندد.

ناهید کشاورز

فشار بر زنان در جمهوری اسلامی باز هم ابعاد تازه تری به خود گرفته است. بعد از حدود یک سال که در زمینه حجاب از شدت سخت گیریها کاسته شده بود اخیراً همزمان با طرح لایحه حجاب در مجلس ضرب و شتم زنان به جرم بدحجابی در خیابانها آغاز شده است. و این در حالی است که روزنامه کیهان ۱۸ اردیبهشت ماه اعلام می دارد «طرح مبارزه با منکرات و بدحجابی با بسیج امکانات کمیته های انقلاب اسلامی در سراسر کشور از ۲۰ تیرماه با همکاری قوه قضائیه، نیروهای بسیج و سایر ارگانهای زیربط به اجرا در میاید.» و در همین رابطه اکبرزاده مسئول کمیته امر به معروف ونهی از منکر میگوید: «طرح جدید به دنبال خواست مسئولان و مردم مبنی بر اینکه باید شیوه و برنامه ای جدید برای برخورد با ناهنجاریهای اجتماعی مثل بد حجابی و مفاسد اتخاذ و به اجرا گذاشته شود به مرحله عمل درآمد و قرار شد طرح ادامه دار باشد و مثل سابق در وقت و فصل مخصوص به اجرا در نیاید و بعد تعطیل شود.» مسأله برخورد با بی حجابی هم مثل همه امور دیگر جمهوری اسلامی ریتم عادی خودش را طی میکند یعنی تمام صفحات نشریات پر شده از فجایعی که بدحجابان به بار میآورند و اسلام و مملکتی که به دست آنها بر باد رفته است و صد البته راهپیمایی در روز جهانی قدس علیه پدیده شوم بدحجابی.

آغاز ماجرای ناتمام «حجاب» از ۱۴ تیرماه ۱۳۵۸ است که رسماً از طرف وزارتخانه ها و سازمانهای دولتی رعایت پوشش اسلامی الزامی اعلام شد. هرچند که حملات اوباشان و چاقوکشان رژیم به زنان بی حجاب مدتها قبل از آن آغاز شده بود. هر روز در روزنامه ها خبری از قداره کشی ها و اعلامیه ها به عنوان اعلام خطر به زنان به چاپ میرسید و درست در کنار همین اعلامیه ها و بخشنامه ها و زدوخوردها بود که دست اندرکاران رژیم طرح قوانین ضد زن خود را می ریختند. قوانین مدنی و اجتماعی بر اساس قوانین اسلامی که اصولاً زن را فاقد هر گونه قوه تصمیم گیری و ناقص العقل تشخیص میداد تنظیم می شد. مسئله حجاب هم در راستای همین قوانین و در خدمت تقسیم قلمرو های مرد و زن به کار گرفته شده است. قوانین اسلامی که اصولاً قوانینی ضد زن و مرد سالار هستند در ایران عرصه را روز به روز به زنان تنگ تر کرده است. «حجاب» در ایران با این عنوان که نمایانگر هویت زن مسلمان در رودرویی با فرهنگ غرب است به کار گرفته شده است اما در واقع برای حفظ قدرت مردان برای محدود کردن تحمک اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی زنان بکار گرفته شده است. آنچه در ایران میگذرد حکومت دیکتاتوری اسلامی با فرهنگ مرد سالارانه است. فرهنگی که در آن زن منبع شهوت و فتنه است و باید از او

## میتینگ علیه اعدام

در روز جمعه اول ژوئن در برابر سفارت جمهوری اسلامی در برلن شرقی تظاهراتی برپا شد. شرکت کنندگان در این میتینگ خواهان آزادی زندانیان سیاسی در ایران، قطع اعدام ها قطع شکنجه و لغو مجازات اعدام شدند. این تظاهرات به ابتکار «کمیته موقت زنان علیه اعدام» برگزار شده بود و خیر آن از برنامه خبری تلویزیون آلمان شرقی پخش گردید.

## بنیاد پژوهشهای زنان ایران

بنیاد پژوهشهای زنان ایران شکل نوپایی است که از تابستان ۱۹۸۹ فعالیت خود را آغاز کرده است. هدف این بنیاد پایه ریزی بنائش است برای کمک و تشویق به جمع آوری، نگاهداری و ابراز فعالیت و پژوهش های ادبی، فرهنگی، هنری، مذهبی، سیاسی، اقتصادی و عملی زنان ایران در سطوح مختلف.

شهلا حائری، گلناز امین لاجوردی و افسانه نجم آبادی هیئت مدیره بنیاد را تشکیل می دهند



## با «راه آزادی» همکاری کنید

«راه آزادی» از همه هم میهنان نویسنده، مترجم و صاحب قلم دعوت می کند با «راه آزادی» همکاری کنند. صفحات «راه آزادی» در بخش های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در اختیار شماست. برای ما مقاله بنویسید. مقالات ما را به نقد بکشید. دیدگاه های خود را با خوانندگان ما در میان گذارید.

# يك نویسنده در مقام ریاست جمهوری

در جریان فرو پاشی نظام های توتالیتر اروپای شرقی، نسل جدیدی از رهبران سیاسی با گرایشهای گوناگون، جای مهره های دیر آشنا و سنتی این کشور ها را گرفته اند. واسلاو هاول رئیس جمهور جدید چکسلواکی یکی از معروف ترین این چهره های نوین است. اینکه چگونه يك نویسنده و نمایش نویسنده چیره دست، گام به دنیای سیاست می گذارد و سالیان دراز برای آزادی و حقوق بشر در کشورش می وزمد، حکایت جالبی است که از جمله برای روشنفکران کشور ما حرف های گفتمانی زیادی در خود دارد. بویژه آنکه در پی تحولات فکری عظیم سالهای اخیر و در شرایط ادامه سیاست ارباب و سرکوب جمهوری اسلامی، این فکر بطور گسترده در بسیاری از هنر مندان و روشنفکران ما جا می افتد که با «دنیای سیاست بی پدر و مادر» نباید کاری داشت و همه تلاش ها را باید در راستای مسائل فرهنگی متمرکز کرد. سیری در زندگی و کار هاول را می توان به مثابه مشارکتی در بحث فوق به شمار آورد. گذشته از این جنبه از زندگی هاول، اندیشه و فلسفه سیاسی و اجتماعی او برای انسان امروز از ارزش والائی برخوردار است. برای هاول سیاست و اخلاق، انسان و حقیقت، دوستی و آزادی مفاهیمی هستند که در حقیقت بنیان های اندیشه او را می سازند. «... ما در محیطی که از نظر اخلاقی تباه شده است زندگی می کنیم. ما از نظر اخلاقی بیمار هستیم زیرا ما عادت کرده ایم چیزی را بگوئیم که به آن اعتقادی نداریم. ما یاد گرفته ایم به چیزی اعتقاد نداشته باشیم و نسبت به همه چیز بی تفاوت باشیم و به چیزی جز خود نیاندیشیم. مفاهیمی مانند عشق، دوستی، مروت و ترحم و بخشش بعد و عمق خود را از دست داده اند. رژیم پیشین با يك ایدئولوژی خودمحمور بینانه و متکبر انسانها را به سطح نیرو های تولید و طبیعت را به سطح ابزار تولید تقلیل داد...»

بیاموزیم که سیاست باید بیان اراده ما برای خوشبخت کردن جامعه و نه برای فریب و تجاوز به حقوق مردم باشد. همه ما بیاموزیم که سیاست نباید فقط هنرمکن ها باشد. بویژه آنکه این برخورد از موضع حساسگری، ظاهر سازی، توافق های پشت پرده، عمل زدگی سیاست بازی و سبب انجام شود. سیاست باید به هنر غیر ممکن ها تبدیل شود: به هنر برپائی دنیایی برتر. « (هاول در اولین نطق خطاب به مردم چکسلواکی اول ژانویه ۱۹۹۰). این بر خورد هاول را می توان با تفکر مازاریک اولین رئیس جمهور چکسلواکی و بنیانگذار جمهوری چکسلواکی مقایسه کرد که فلسفه سیاسی اش را بر پایه اخلاق قرار داده بود. تجربه چکسلواکی با يك رئیس جمهور نویسنده و روشنفکر نشان خواهد داد نسل هاول تا چه اندازه در عملی کردن اندیشه های انسانی و بنیادی خود موفق خواهد بود. نویسنده مقاله اخلاق و سیاست اندره دایر است و حسن ورژنه انرا به فارسی برگردانده است.

## اخلاق و سیاست

چيست که يك نویسنده، يك نمایشنامه نویس را بر آن می دارد که به فعالیت سیاسی دست بزند و در این کار چنان نمونه باشد که مردم کشورش او را به مقام ریاست جمهوری انتخاب کنند؟ واسلاو هاول می گوید: « آنچه که يك نویسنده واقعی نمی تواند از آن برکنار بماند تاریخ است... برای من يك اثر ادبی اصیل که عاری از بعد تاریخی باشد متصور نیست» در جایی دیگر او این موضوع را به طور مشخص تری بیان می کند: «در کشور ما، این فکر که نویسنده شعور ملت خویش است، از نظر تاریخی موج است. طی سالها، نویسندگان نقش سیاستمداران را ایفا کرده اند... آنها دستیابی به يك شعور ملی را تشویق می کردند و ترجمان اراده ملت بودند.» بنا بر این از نظر واسلاو هاول، فعالیت سیاسی بطور منطقی با فعالیت وی بعنوان نویسنده پیوند دارد. اما در اینجا من آثار ادبی او را و می نهم و تنها متون بطور اخص سیاسی اش را بررسی می کنم. پیش از آن نکاتی چند از زندگینامه وی.

واسلاو هاول در سال ۱۹۲۶ در خانواده ای از بورژوازی بزرگ پراگ به دنیا آمد. پس از سال ۱۹۴۸، او را به خاطر خاستگاه اجتماعی اش منزوی کردند و «به این امر خو گرفت که خود را کسی بداند که بیرون از جامعه زندگی می کند». در سال ۱۹۵۱، چون از ادامه تحصیل محروم شد، پنج سال در يك آزمایشگاه کار کرد و توانست کلاس های شبانه را دنبال کند. در آن دوره او با گروه های نویسندگان جوان حشر و نشر داشت و به اتفاق آنها به نویسندگان «فرهنگ دیگر» توجه پیدا کرد. در سال ۱۹۵۵، از ناچاری و ازداد مدرسه عالی فنی شد، سپس از ۱۹۵۷ تا ۱۹۵۹ به خدمت سربازی رفت و طی این دوره تئاتری در ارتش بنیاد نهاد که تاحدودی نیز موفق بود. پس از آن، به عنوان کارگرفتنی در تئاتر ABC به کار پرداخت؛ او دریافت که تئاتر می تواند «مکانی برای دستیابی به آگاهی اجتماعی، فضائی برای آزادی و ابزاری برای رهائی انسان» باشد، سپس هاول در تئاتر «روی تارومی» که در سال ۱۹۵۸ تأسیس شده بود استخدام شد و طی هشت سالی که در این تئاتر کار کرد وظایف بسیار متنوعی را عهده دار گردید. در کنار فعالیت های شغلی، وی کلاس های هنرهای دراماتیک را در دانشکده تئاتر دنبال کرد.

او در سال ۱۹۶۴ ازدواج کرد. همسرش اولگا، کارگر بود ولی توانست به عنوان حسابدار در تئاتر استخدام شود. هاول در چارچوب نشریه Tvar «چهره» که در سال ۱۹۶۴ با نیت کمک به نویسندگان جوان ایجاد شده بود، شدیداً علیه دگماتیسم اتحادیه نویسندگان مبارزه کرد. در سال ۱۹۶۸، وی به عنوان عضو تحریریه نشریه Literanne Noviny در بهار پراگ شرکت کرد. پس از مداخله نظامی شوروی، او فعلاً به مخالفت برخاست، بطوریکه



نمایشنامه هایش ممنوع شد و شغل خود را از دست داد و ناچار شد که در يك کارخانه آبجوسازی بکار بپردازد. در سال ۱۹۷۵، نامه سرگشاده بسیار تندى خطاب به گ. هوزاک نوشت. او بویژه بانیه منشور ۷۷ و باتفاق هایک، وزیر سابق خارجه دوبرچک و فیلسوفی بنام یان پاتسکا از نخستین سخنگویان آن بود. بیانیه جنبش در اول ژانویه ۱۹۷۷ منتشر شد و هاول در چهاردهم همان ماه به زندان افکنده شد و پس از محکوم شدن به ۱۸ ماه حبس تأدیبی در ماه مه آزاد گردید. معذالك او به فعالیت برای «استقرار تدریجی حقوق اساسی» ادامه داد. در ۲۹ مه ۱۹۷۹ هاول به همراه عده ای دیگر از فعالین سیاسی دستگیر و به چهار سال و نیم زندان با کار اجباری محکوم شد. در زندان، او تنها اجازه نگارش نامه های خصوصی به همسرش را داشت که آن هم سانسور می شد. برای آزاد کردن هاول، کارزاری بین المللی برپا گردید و بالاخره در مارس ۱۹۸۳ بدلیل بیماری آزاد شد. پس از آن، هاول بویژه در کنار هواداران منشور ۷۷ به مبارزه ادامه داد اما با پنج جنبش مخالف دیگر (در پایان سال ۱۹۸۸، ۱۸ جریان مخالف وجود داشت) نیز همکاری می کرد. در ۱۶ ژانویه ۱۹۸۹ در جریان تظاهراتی که برای یادبود یان پالاش برپا شده بود دستگیر گردید، در ۲۱ فوریه به ۹ ماه زندان محکوم شد، این حکم در دادگاه استیناف به ۸ ماه کاهش یافت. فشارهای گوناگون به حدی بود که هاول ۱۷ مه ۱۹۸۹ از زندان آزاد شد. بقیه ماجرا را همه می دانند...



# نیکاراگوئه: انقلاب و دمکراسی

ح. نیما

اقتصادی آن که به خاطر وابستگی تاریخی این کشور به آمریکا عملاً شیرازه اقتصاد نیکاراگوئه را در دست دارد فقر و گرسنگی وحشتناک مردم این کشور را تشدید کرد.

## انتخاب بین «دلار» و ساندنیست ها

در سال های اول انقلاب، کمک های قابل توجهی که از جانب کشورهای مختلف به ویژه آلمان، کشورهای اسکاندیناوی و اتحاد شوروی صورت می گرفت، توانسته بود بخش مهمی از احتیاجات ضروری اولیه مردم را برطرف سازد. سرپرست هیات تجاری شوروی در این کشور در این زمینه می گوید: «وقتی که در سال ۸۶ وارد این کشور شدم از وجود قفسه های پر از مواد غذایی در فروشگاه ها در حالی که در مسکو، مغازه ها از حداقل مواد غذایی بی بهره بودند تعجب کردم. باوجود قیمت های بسیارنازل، کسی از گوشت های کنسروی استقبال نمی کرد. مردم ترجیح می دادند بیفتک بخورند. کنسروهای ماهی محصول شوروی نیز خریداری نداشت و تنها برای خوراک دام از آن استفاده می گردید. مردم نیکاراگوئه با این تصور که تا موقعی که این کشور در خط اول چپه علیه امپریالیسم آمریکا مبارزه می کنند، شوروی ها مجبورند تا از هرنظر آن را تأمین کنند، عادت کرده بودند». کاهش کمک های مادی به نیکاراگوئه که نتیجه انحصاری شدن قدرت دست ساندنیست ها و تنگ تر شدن دایره آزادی های سیاسی بود، واقعیت تلخ عدم توان اقتصادی کشور در تأمین رفاه اجتماعی و رفع گرسنگی از مردم را برای دولت ساندنیست ها و مردم این کشور آشکار ساخت. اضافه بر این مضل جنگ داخلی که هزینه سنگینی را به خود اختصاص می داد بر وسعت فقر و تنگدستی مردم افزود. تورم بیش از ۲۰۰ در صد، فقدان مواد غذایی، رشد روز افزون بوروکراسی و ارتشاه و پستی های ناشی از فشار سیاسی-نظامی و سیاست اقتصادی غیر واقعی ساندنیست ها بود.

در چنین فضایی با آگاهی از نفرت دستگاه دولتی آمریکا از ساندنیست ها و ترس اینکه در صورت پیروزی احتمالی آنها، کمک های مادی ابعاشی آمریکا به این کشور صورت نگیرد و جنگ داخلی همچنان ادامه یابد، بخش مهمی از مردم را واداشت تا در انتخابات ریاست جمهوری حتی علیرغم تمایل خود با رأی دادن به چامورا (که چپه وسیعی از محافظه کاران تا حزب کمونیست از آن حمایت می کردند!) یا در حقیقت کنار زدن ساندنیست ها «مانع» اصلی سرازیر شدن دلار را از سر راه بردارند. تسلیم شدن بخشی از مردم در مقابل «دلار» که به پیروزی چامورا انجامید، به فروپاشی توهمات ساندنیست ها و درک آنها از مبارزه خدامپریالیستی که ناشی از رومانیتسم انقلابی آنها بود کمک کرد.

ساندنیست ها اگرچه در این مبارزه به اصطلاح انتخاباتی شکست خوردند ولی افتخار پیروزی در مبارزه برای دمکراسی و احترام به آن را از خود ساختند. آنها از هم اکنون در حال بررسی چگونگی انتقال چپه به یک حزب سیاسی با گرایش سوسیال دمکرات بوده و در تلاش عضویت در بین الملل سوسیالیست ها می باشند. چپه ساندنیست ها با برخورداری از ۴۰ در صد آراء مردم در مقابل حاکمیتی که از جناح های نامگون تشکیل شده است، به عنوان قوی ترین نیروی سیاسی کشور، نقش مؤثری در حیات سیاسی آینده نیکاراگوئه ایفاء خواهد کرد.

سال حکومت ساندنیستها بیاندازیم. پس از انقلاب ژوئیه ۷۹ قدرت دولتی بین ساندنیستها و نیرو های سیاسی دیگر تقسیم شده بود که از آنجمله رئیس جمهور فعلی و معاونش، ویرجیلیو گودا و برخی از رهبران کنترا مانند کروز وروبلر در دولت شرکت داشتند. در این زمان با آنکه توده های مردم در اکثریت خود طرفدار ساندنیستها بودند ولی در حاکمیت، مراکز اصلی قدرت در دست نیرو های سیاسی دیگر قرار داشت. پیروزی ساندنیست ها در انتخابات ۱۹۸۴ و سرمست از حمایت عظیم توده ای، با انتخاب مجدد ریگان همراه شد. در این هنگام فشار سیاسی-اقتصادی آمریکا سبب گردید تا ساندنیست ها به بزرگترین خطای سیاسی نست یازند و قدرت حاکمه را در انحصار مطلق خود درآوردند و تغییرات اساسی در سیاست داخلی خود بوجود آوردند. در زمینه آزادی های سیاسی، با جلو گیری از انتشار مطبوعات اپوزیسیون بخصوص روزنامه «پرنزا» که توسط رئیس جمهور فعلی اداره می شد و بستن رادیوهای به اصطلاح دشمنان خلق عملاً از فعالیت آزاد نیروهای اپوزیسیون جلوگیری نمودند. آنها با جلو انداختن مبارزه خدامپریالیستی و دفاع از دستاوردهای انقلاب در مقابل دشمن یانکی، برنامه های اجتماعی-اقتصادی، از جمله مبارزه با بی سواد، بهداشت رایگان برای همه، حل مساله مسکن و توسعه اقتصاد کشور که آنهمه مردم در انتظار آن بودند را به ناگزیر به بایگانی سپردند. سیاست اقتصادی کشور، از نظام مختلط اقتصادی به سیستم اقتصادی عمدتاً دولتی-تعاونی تغییر یافت. احترام به گرایشات سیاسی مختلف و آزادی فعالیت احزاب، جای خود را به منع تظاهرات و میتینگ های نیروهای سیاسی و تبلیغات بی پایان در راستای سیاست های اتخاذ شده توسط ساندنیست ها داد. در چنین فضایی رشد بوروکراسی و ارتشاه دستگاههای دولتی اجتناب ناپذیر بوده و از این جهت نمی توان تمام گناهان شکست را به گردن جنگ داخلی انداخت.

\*\*\*

همان طور که گفته شد انحصاری کردن قدرت حاکم در دست خود و جلوگیری از آزادی های سیاسی، فرست لازم را به آمریکا داد تا جناح های وسیع تری از مخالفین رژیم را در چارچوب یک تشکیلات نظامی-سیاسی ضددولتی گرد آورد و جنگ خانمان برانداز ۸ ساله را به این کشور تحمیل کند.

برکسی پوشیده نیست که امپریالیسم آمریکا تحمل یک رژیم مستقل که در «منطقه نفوذ» وی بخواهد از سیاست هایش سرپیچی نماید را ندارد. از این رو حداکثر فشار را از ابتدای انقلاب نیکاراگوئه از طریق تهدیدها و توطئه های گوناگون به عمل آورد. آمریکا که به خاطر چنین سیاستی تحت فشار افکار عمومی بین المللی و به ویژه متحدان غربی خود قرارداشت، با شیوه هایی که ساندنیست ها در برخورد به نیروهای مخالف خود اتخاذ نمودند، بهانه مناسب برای شکل دادن و مسلح کردن نیروهای اپوزیسیون را بدست آورد. اپوزیسیون مسلحی که تا یروز تنها نیروهای خدانقلاب طرفدار سوموزا را دربر می گرفت، این بار با پیوستن طیف وسیعی از نیروهای سیاسی که در سرنگونی دیکتاتور سابق سهم بسزایی ایفاء نموده بودند و چپه مردمی به خود گرفت به طوری که درمیان نابابوری عظیم ساندنیست ها، هر روز از میان دهقانان و سربازان داوطلبی که به کنترا می پیوستند، افزوده می گردید. موفقیت آمریکا در تحمیل جنگ داخلی طولانی به ساندنیست ها، همراه با محاصره

شکست ساندنیست ها در انتخابات اخیر نیکاراگوئه در میان نابابوری محافل سیاسی جهان در حقیقت شکست توهمات چندین ساله آنها در پر بها دادن به احساسات ملی و خند امپریالیستی و بی توجهی به نقش «دلار» در زندگی روز مره مردم بود. پیروزی ویولتا چامورا، نامزد ریاست جمهوری نیروهای مخالف ساندنیستها که در ائتلاف «اتحاد ملی اپوزیسیون» گرد آمده بودند، برای خود آنها غیرمنتظره بود. تمام همه پرسه هایی که در مدت انتخابات صورت پذیرفت، پیروزی قطعی ساندنیست ها را پیش بینی می کرد، اما علیرغم تمامی این مسائل، واقعیت، شکست را در ۲۵ فوریه ۱۹۹۰ نصیب هواداران ساندنیست ها کرد.

شکست غیر منتظره واکنش های افراطی را درمیان بخشی از هواداران ساندنیست ها و نیروهای اپوزیسیون سبب گردید. در میتینگی که پس از انتخابات توسط ساندنیست ها برپا شد، عده ای از هواداران آنها خواستار «انتقام گرفتن» از آن مردمی که به «اتحاد ملی اپوزیسیون» رأی داده اند شدند و از آنطرف نیز عده ای می خواستند تا حساب های چندین ساله خود را با حکومت ساندنیست ها تسویه نمایند. اگرچه اورتگا توانست آتش خشم نیروهای وفادار به ساندنیست ها را فرونشاند ولی نباید از نظر دور داشت که پس از سرنگونی سوموزا دهها هزار اسلحه در اختیار مردم عادی است و برخی از رهبران ساندنیست ها آمادگی خود را برای «دفاع از دستاوردهای انقلاب ژوئیه» پنهان نمی کنند. به طوری که احتمالاً تحت فشار این سسته است که، اورتگا پس از شکست در انتخابات، یکی از شرایط انتقال قدرت را عدم تجاوز به این دستاوردها قلمداد کرد. موافقت «اتحاد ملی اپوزیسیون» در عملی کردن برخی از خواست های ساندنیست ها و هضم واقعیت موجود ازطرف ساندنیست ها، سرانجام مساله انتقال قدرت در ۲۵ آوریل ۱۹۹۰ در آرامش به پایان برده شد. چامورا رئیس جمهور جدید اوبرتو اورتگا، برادر دانیل اورتگا را به سمت قبلی خود به عنوان وزیر دفاع علیرغم مخالفت شدید نیروهای کنترا ایفاء نمود و موفق شد در آوریل ۱۹۹۰ با فرانکلین یکی از رهبران اصلی کنترا موافقت نامه خلع سلاح نیروهای کنترا را امضاء کند. طبق این توافق، کنترا بین تاریخ ۸ مه تا ۱۰ ژوئن تمام سلاح های خود را تحویل دولت خواهد داد و در عوض چامورا تعهد نمود که دولت، آن ها را به عنوان یک «سازمان سیاسی» به رسمیت بشناسد. وی همچنین از ساندنیست ها خواست تا اسلحه هایی که در دست مردم قرار دارد را تحویل دولت بدهند.

انتخابات اخیر بنا به اعتراف بسیاری از ناظران که برای نظارت بر انتخابات به نیکاراگوئه رفته بودند، دمکراتیک ترین انتخابات سراسر تاریخ آمریکای لاتین می باشد. از این نظر با توجه به تجربه ضعیف دمکراسی در منطقه، که در آن احزاب سیاسی که سالها در قدرت هستند، تنها با زور به زیر کشیده می شوند، این حرکت سرفصل تازه ای در مناسبات بین نیروهای سیاسی در منطقه را خواهد گشود.

## چه عواملی موجب شکست

### ساندنیست ها گردید؟

برای این که بتوان برای این مسئله پاسخی در خور داد، لازم است که نظری هر چند کوتاه به دوران ۱۱

## در محافل سیاسی چه می گذرد؟

## ترور دکتور کاظم رجوی و

## اپوزیسیون

ترور ناچوانمردانه دکتور کاظم رجوی حقوقدان برجسته و از عناصر فعال طیف مجاهدین خلق ضمن اینکه موجی از تأثر و نفرت را در نیرو های اپوزیسیون برانگیخت، در عین حال به هیچ حرکت مشترک اعتراضی از سوی آنها منجر نشد. غیبت سوزال برانگیز چند ماه اخیر مجاهدین از صحنه های سیاسی اپوزیسیون و خود محور بینی سنتی این سازمان در برگزاری آکسیون البته از جمله عوامل مهم در بروز این وضع بود. در نتیجه عکس العمل ها تنها به صدور اعلامیه محدود ماند. دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان ایران طی اعلامیه خود به این مناسبت ضمن تسلیم به خانواده داغدار رجوی ترور شادروان کاظم رجوی را بدون تردید به رژیم اسلامی نسبت داده و پشتد از موضع «سازشکارانه و بازرگانانه دولت ها و در صدر آنها دولت های اروپایی در برابر رژیم تروریست پرور جمهوری اسلامی» انتقاد کرده است. رضا پهلوی در اعلامیه ای این ترور را نشانه ای دیگر از ماهیت تروریستی رژیم اسلامی دانست و آنرا صرفنظر از مسلک و آرمان و عقاید دکتور رجوی محکوم کرد. نهضت مقاومت ملی شاپور بختیار نیز این ترور را ناشی از ضعف و فرو ماندگی رژیم دانست و «علیرغم اختلاف نظر و تباین کامل مشی سیاسی با مجاهدین خلق» آنرا محکوم کرده است. چریکات مختلف چه نظیر حزب دمکراتیک مردم ایران، سازمان فدائیان خلق، راه کارگر، فدائیان اکثریت، ... نیز این ترور را محکوم کرده و در مورد نیرو های اپوزیسیون و خطر جانی که آنها را تهدید می کند، هشدار داده اند. نشریه انقلاب اسلامی ضمن اینکه این ترور را بیانگر ضعف مفروض رژیم دانسته، آنرا به طور مستقیم به جناح رفسنجانی نسبت داده و می نویسد: «درواقع رفسنجانی از جناح چه رژیم نگرانی چندانی ندارد و از سقوط رژیم می ترسد. این است که کادر های سیاسی را ترور می کند. او حرفش با غربی ها این است که به تروریسم از غرب و بر ضد غربی ها پایان می دهیم، بشرط اینکه دستمان در ترور مخالفان رژیم باز باشد و دولت های غربی هم این گونه ترور ها را با خونسردی تلقی کنند». این نشریه این نظریه که گویا ترور کاظم رجوی عکس العملی در برابر روش تروریستی مجاهدین است را رد کرده می نویسد: «تمامی ایرانیان می دانند، اگر رژیم ملاتاریا دست به گرفتن و شکنجه و اعدام های گروهی و کشتار و ترور نمی زد، هرگز مبارزه مسلحانه در نمی گرفت تا شکل تروریسم به خود بگیرد» خود سازمان مجاهدین خلق، سپروس ناصری سفیر رژیم در سوئیس را عامل مستقیم قتل دانسته و اعلام کرد که از گفتگوی تلفنی او با تهران نوار تلفنی در اختیار دارد. طبق اعلامیه مطبوعاتی این سازمان ترتیب ترور بطور مستقیم توسط متخصصین ترور در وزارت امور خارجه و با دستور مستقیم رفسنجانی انجام شده است. پلیس سوئیس دو نفر به نامهای محمد رضوانی و پداله

صدی را بعنوان عوامل ترور معرفی کرده است. در مجموع رسانه های گروهی غربی و صد البته شرقی در برابر این جنایت وحشیانه سکوت رقت باری اختیار کرده اند و این موضوع از چشم نیرو های اپوزیسیون پنهان نمانده است.

## اعلامیه و راه پیمائی مشترک

به مناسبت اول ماه مه از سوی ۴ چریان سیاسی اپوزیسیون اعلامیه مشترکی صادر شد. حزب دمکرات کردستان، حزب دمکراتیک مردم ایران، سازمان فدائیان خلق ایران و سازمان فدائیان خلق ایران «اکثریت» علاوه بر صدور این این اعلامیه، راه پیمائی مشترکی در پاریس در جشن عمومی زحمتکشان فرانسه ترتیب دادند که در نوع خود بی سابقه بود.

## ادامه چنجال در مورد

## گفتگو های احمد شاملو

در پی صحبت های چنجال بر انگیز احمد شاملو در مورد شاعران کلاسیک، شاهان و سیاست و گروه های سیاسی که در سفر اخیر وی به آمریکا ویا در مصاحبه ها و تفسیر های نشریات داخل نظیر آدینه مطرح شد، موجی از اعتراض بویژه از سوی سلطنت طلبان به پا خاست. دامنه این موج اکنون به چریانات چه نیز کشیده شده و از جمله نشریه راه کارگر در شماره های ۷۲ و ۷۳ خود مقاله ای با امضاء «آرش» در مورد مصاحبه های شاملو و دولت آبهادی درج کرده است. نویسنده در این مقاله ابتدا به چگونگی برخورد نشریه آدینه نسبت به مسئله کوچ عده ای از روشنفکران به خارج کشور اشاره کرده و از اینکه نشریه مزبور کلام شاملو در مورد مهاجرت را به گونه ای غیر واقعی ترمیم کرده انتقاد می کند و کوچ روشنفکران را ناشی از جنایات و تصمیمات رژیم حاکم و نه خواست روشنفکران می داند. نویسنده اینگونه تعبیرات از کوچ روشنفکران را تطهیر رژیم و جنایاتش تلقی می کند. در دنباله مقاله به آن بخش از صحبت های شاملو که بطور کامل وابستگی هنرمند به هر گروه سیاسی را نفی و محکوم می کند چنین اشاره می شود: «هیچ کس نمی تواند انکار کند شاملو اساساً به خاطر آنکه همواره در همان (طرف و جبهه ای) بوده که بر گزیدگان سیاسی چه دمکرات بوده اند، و به خاطر آنکه همواره از سیاست انقلابی جانانه دفاع کرده، شاعر بزرگ زمانه ما شده است. و نه این را شاملو خود بهتر از هر کس دیگر می داند که چرا امروز او شاعر بزرگ چه ها و دمکرات ها است.» علاوه بر مقاله فوق سیل نامه ها و مقالات به نشریات سلطنت طلب و از جمله کیهان لندن علیه شاملو کماکان سرازیر است و نویسندگان بخصوص از موضع دفاع از «مفاخر ملی» و دفاع از شاهان و سلسله های سلطنتی ایران به اوستی تازند.

## هوشنگ نهاوندی چه میگوید؟

از میان مصاحبه های بهروز صورا سوافیل با عناصر مؤثر دستگاه رژیم سابق، اینبار نوبت به چاپ مصاحبه با هوشنگ نهاوندی منصرف مهم در کابینه های هویدا و شریف امامی و در

دستگاه دربار پهلوی در کیهان لندن رسیده است. نکات برجسته این مصاحبه که برداشت نهاوندی از «خطاها» و «فضایل» دستگاه سلطنتی گذشته محسوب می شود چنین است:

«عامل خارجی سلطوت رژیم از عامل داخلی مهم تر بوده است ... ما شکست خوردیم و یکی از علل شکست ما آن بود که به اندازه کافی بلند پرواز نبودیم ... اینکه می خواستیم پاسدار امنیت منطقه باشیم صد در صد صحیح بود...» در مورد «اشتباهات» گذشته البته از همه چیز سخن می رود جز از سرکوب دمکراسی، خورد کردن و مثله کردن آزادی ها و گستراندن بساط حکومت فردی و تحصیل دربار فاسد بر تمامی حیات کشور! شاید تنها نتیجه ای که نهاوندی از انقلاب گرفته این است: «در اثر وقوع انقلاب، هم اعتقاد من به توانائی غرب، و هم به دوستی آن از میان رفت.» وی در مورد آینده چنین فکر می کند: «برای ایران خواستار حکومت و حرمت قانون هستم و نه لزوماً دمکراسی تقلیدی از غرب ... ایران باید حکومت مرکزی قوی داشته باشد ... هر شکلی از حکومت فدرال به اضمحلال ایران منجر خواهد شد.» نقطه نظرات نهاوندی بیانگر نظرات و تفکرات خاصی در طیف سلطنت طلب است. هرچند معیاری برای سنجش وزن و میزان تأثیر گذاری این تفکرات در مجموعه سلطنت طلبان فعلاً وجود ندارد، ولی اینچنین نقطه نظرات و از جمله نظرات افراطی جناحهای بخصوص نظامی که از لاپلائی نامه های منتشره در کیهان لندن به چشم می خورد، نمی تواند از چشم نیروهای دمکرات اپوزیسیون در ارزیابی میزان صداقت و تعهد سردمداران این طیف به دمکراسی پنهان بماند.

## مقاله حاج سید جوادی

## محکی برای سنجش طیف بندی سلطنت طلبان

در پی انتشار مقاله چنجال برانگیز دکتور حاج سید جوادی که در آن به احتمال نزدیکی چنانچه از چه و سلطنت طلبان پشتد حمله کرده بود، کماکان سیل نامه ها و مقالات اعتراضی در کیهان لندن به چاپ می رسد. کمی دقت در مضمون این نامه ها و مقاله ها وجود طیف بندی های مختلف در جریان سلطنت طلب را نشان میدهد و شاید خود تأییدیه ای باشد بر این ادعای حاج سید جوادی در مقاله بحث انگیز که «سلطنت طلب با پهلوی طلب تفاوت دارد.» از جمله نامه ها نامه کتایون چلایر از هلند (متدرج در کیهان لندن شماره ۲۰۰) جلب توجه میکند آنجا که می نویسد: «ایشان (حاج سید جوادی) با کمال بی رحمی چشمانشان را پروری آنچه که میگذرد بسته اند و تمامی سلطنت طلبان و مشروطه خواهان را در زمره کسانی قرار داده اند که پیش از فاجعه ۱۲۵۷، تنها به فکر پر کردن جیب بودند و پس از آن هم به فکر استفاده از حساب های بانکی خویش.» نویسنده پس از تأکید بر جدا بودن صف اینگونه افراد از صف مشروطه طلبان و نفی جایگاهی برای آنان در ایران آزاد فردا و اینکه بخش اعظم افراد شرکت کننده در تظاهرات سلطنت طلبان را هوطنان طبقه متوسط و نیمه متوسط تشکیل می دهند، ناگهان خواستار وحدت همه طیف ها شده و از جمله بخصوص منکر هر نوع تفاوت در میان پهلوی طلب ها یا مشروطه



کشور وتشكيل يك الٲرناتيو قدرتمند به مثابه سازمان دهنده و هدايت كننده مبارزات اعتراضى مردم» شده است.

اعلاميه آنگاه، تحقق هدف فوق را در گرو ايجاد يك كارپايه مشترك ارزيايى كرده و كارپايه پيشنهادهى خود را، كه ميناي اتحاد سه سازمان «مستقل و دمكراتيك» قرارگرفته است، ارائه مى نمايد.

دركارپايه پيشنهادهى، سه فصل مجزا بده مى شود:

- ۱- «سرنگون كردن رژيم جمهورى اسلام»
- ۲- «ايجاد يك حاكميت واقعا» دمكراتيك و فراگير و وسيع، از طريق مراجعه به انتخابات كاملا» آزاد.» حاكميت جديد «نبايد به هيچ وجه يك حكومت مذهبي ويا تك حزبي و تك ايده اى باشد.»

۲- اين حاكميت بايد در جهت «تامين آزادى ها و حقوق دمكراتيك و رعايت كامل حقوق بشر و تامين صلح پايدار» اقدام كند.

بيانيه مشترك، سپس در عين دعوت نيروهاى «تحول طلب ضد رژيم» حول اين كارپايه پيشنهادهى آمادگى خود را براى پذيرفتن «هر پيشنهادهى ديگرى كه از جانب ديگر مبارزين مطرح گردد» اعلام كرده است.

اين اعلاميه بوسيله «كانون حمايت از زندانيان سياسى ايران (داخل كشور)»، «كانون دمكراتيك جوانان ايران» و «پيروان سوسياليسم علمى در ايران (نشريه ديروز، امروز، فردا)» و بتاريخ ۲۰ ارديبيشت ۶۹ امضاء شده است.

عليه سياستها و اقدامات ارتجاعى رژيم عليه مردم و جوانان بپا خيزيم!

اين عنوان اعلاميه اى است كه با امضاء گروهى بنام «كانون دمكراتيك جوانان ايران» به تاريخ ارديبيشت ۶۹، در تهران و چند شهر ديگر منتشر و توزيع شده است.

نويسندگان اعلاميه، پس از يادآورى تشديد سياست سرکوب و ترور نيروهاى فعال سياسى، توسط رژيم و تذکر اينکه اخيراً «طرح مبارزه با مظاهر فساد و بد حجابى» و سپس مرحله سوم طرح والعاديات ظفر ۲ به بهانه «مبارزه با قاچاقچيان مواد مخدر» بطور گسترده و با اتكاء به نيروى مسلح ارتجاعى «كميته ها» به مورد اجرا گذاشته شده است هشدار داده اند، كه با توجه به اينکه «آخوندهاى حاكم در جمهورى اسلامى خود از فاسد ترين و حيوان صفت ترين عناصر و از رهبران قاچاق مواد مخدر مى باشند» در واقع اين نوع حرکات و اقدامات «تنها يك بازى بيشرمانه و يك حرکت دقيقاً سياسى است.»

بقية در صفحه آخر

امكان ارتباط با مردم برايشان فراهم است و از تسهيلات بين المللى بر خوردارند - روى آورند... به نظرم آنچه دريعدازظهر روز جمعه ۲۷/۱۱/۶۸ در تهران اتفاق افتاد، در صورت ادامه وضع موجود وىى اعتنائى حاكميت به خواسته هاى مردم مى تواند سر آغاز روندى گسترده باشد.» در بيانيه به سران رژيم توهينه مى شود كه «اگر نمى توانند مثل لهستان عمل كنند، حداقل از روش اورتگا در نيكاراگوئه پند بگيرند و به مشيت وسنت الهى و اراده و خواست ملت تسليم شوند و تا دير نشده حكومت قانون را مستقر سازند و آزادى و حاكميت ملت را به ملت باز گردانند.» در بيانيه سپس به ملت ايران هشدار داده مى شود كه «عوض مستبد بااستبداد مبارزه كنند و به عوض مرده باد يا زنده باد فلان شخص، بايد به خواستههاى اصولى در زمينه آزادى و دمكراسى تاكيد كنند...» اگر فرياد اعتراض از سينه درد مند ملت وجوانان ما بيرون مى آيد، بايد اين فرياد، فرياد «زنده باد آزادى و دمكراسى» و «مرده باد استبداد و ديكتاتورى» باشد و نه چيز ديگر! «توضيح اينكه نامه مهم سر گشاده چندين شخصيت سياسى واجتماعى كه موجب وحشت رژيم و با استقبال مردم و اپوزيسيون مواجه شده است در همين شماره راه آزادى مورد بحث قرار گرفته است.

طلب ها مى گردد و مى نويسد: «نه آقاى دكتور عزيز! پهلوى طلب همان سلطنت طلب و سلطنت طلب همان مشروطه خواه است.» اما بر خلاف خانم چلاير، بد نيست به نامه «كانون نظاميان ايرانيان در تورنتو (كيهان لندن ۲۰۱)» اشاره كنيم. در اين نامه از جمله آمده است: «درماههاى شورش ۱۳۵۷ كه همه مملكت و هستى مى درآتش فتنه اى كه بدست مشتى گمراه و ازخدا بى خبر افروخته شده بود مى سوخت، و نيروهاى مسلح وظيفه آرام كردن اوضاع را داشتند، آقاى حاج سيد جوادى كه خود از آتش بياران معرکه بود با مقالات كينه توزانه، نيش قلم خود را عليه نيروهاى مسلح بكار برد و موجبات ضعف واژ هم پاشيدگى آنرا فراهم آورد... هيچ ايرانى بويژه ارتشى هاى ايران نقش مخرب آقاى حاج سيد جوادى را از ياد نمى برند و به او اجازه خود نمائى نمى دهند.» اين جناحها كه از بيخ و بن منكر هر گونه اصالت براى خيزش مردم عليه نظام سلطنت هستند و يا طيف هاى كه به قول خانم چلاير تنها به فكر پر كردن جيب خود هستند، البته جزء لاینفك و پرو پا قرص پهلوى طلب ها هستند.

### پاسخ سازمان سوسياليستهائى ايران به جمهورى خواهان مى

سازمان سوسياليستهائى ايران در پى نامه سرگشاده اخير جمهورى خواهان مى مبنى بر دعوت عام براى همگامى زير شعار انتخابات آزاد، مى نامه متقابل كه براى تمام سازمانهاى سياسى ارسال شده به نقائص پيشنهادهات جمهورى خواهان مى اشاره كرده است. انتقاد اصلى سازمان سوسياليستهائى ايران آنست كه در اين پيشنهادهات هيچگونه راه حل مشخص وجود ندارد و متقابلا راه حل مشخص مورد نظر خويش را ارائه مى دهد: اول پذيرش همزيستى مسالمت آميزتمام نيروهاى سياسى، دوم شركت وسيع همه نيرو ها و استفاده برابر از امكانات تبليغى، سوم تعيين شكل انتخابات براى تضمين همزيستى مورد نظر سازمان سوسياليستهائى ايران در اين مورد بطور مشخص گزينش برپايه «نمايندگى نسبي» و حكومت پارلمانى را پيشنهاده مى كند. سازمان سوسياليستهائى ايران در عين حال با هر گونه شعار «وحدت كلمه» كه مرز هاى اختلاف و تفاهم را مخدوش كند مخالف است ولى به موازات آن بر گفتگو و بحث ما بين نيرو هاى متضاد تاكيد مى كند.

### هشدار مجدد

جمعيت دفاع از آزادى و حاكميت ملت ايران به رهبرى مهندس بازرگان در پى حوادث ورزشگاه امجديه و سلسله تظاهرات پراكنده پس از آن، با انتشار بيانيه اى اين بار هم به مردم و هم به سردمداران رژيم هشدار داده است. در هشدار به سران رژيم ضمن بر شمردن نا بسامانى هاى وحشتناك اقتصادى، فساد در دستگاه ادارى، شكست در جنگ، از اينكه حاكميت «يك گونه سر در پرف فراموشى كرده است»، انتقاد شده است: «طبيعى است در شرايطى كه زبان خير خواهان بسته و قلم اصلاح طلبان شكسته و سانسور و اختناق خبرى بشدت حاكم است، مردم نا راضى و بد بين حق دارند به سوى گروههاى مخالف وحتى دشمن نظام در خارج از كشور كه

### ادامه بحث هاى سازنده

در جلسه بحث و گفتگو كه از سوى سازمان سوسياليستهائى ايران در شهر ماينز آلمان غربى برگزار شد، جريانات سياسى مختلف از جمله جبهه مى، حزب جمهورىخواهان مى ايران، نهضت مقاومت مى ايران، حزب دمكراتيك مردم ايران، حزب دمكرات كردستان ايران، سازمان سوسياليستهائى ايران و... شركت كردند. جمعيت نسبتاً زيادى از ايرانيان مقيم شهر هاى مجاور در اين بحث ها شركت داشته و موضوع بحث، «انتخابات آزاد و دمكراتيك» بود.

### تشكل دمكراتيك ايرانيان در فيليپين

اتحاديه مى دمكراتيك ايرانيان در فيليپين از طريق گاهنامه خود «امداد» دست به باز تكثير بخشى از مقالات روزنامه ها و نشريات خارج از كشور از جمله اكثريت، كار، راه ارانى، آرمان، پيام فداى، روزگار نو، بيدارى ما، نامه مردم و قيام ايران در چندين مجموعه زده است. اين مجموعه ها به تيراژ ۱۶۰ نسخه در اختيار ايرانيان اين كشور قرار ميگيرد. لازم به يادآورى است كه اتحاديه مى دمكراتيك ايرانيان در فيليپين، در سال ۱۹۸۷ كار خود را آغاز كرده است و سعى دارد هواداران استقرار جمهورى در ايران را حول خود متشكل كند.

### بيانيه مشترك

اخيراً اعلاميه اى در تهران توزيع شده است كه طى آن تشكيل جبهه اى بنام «جبهه دفاع از حاكميت مردم، صلح، حقوق بشر» را به اطلاع رسانيده است. اين جبهه كه هدف خود را «سرنگونى رژيم ارتجاعى ولايت فقيهى جمهورى اسلامى» و «طرد استبداد از حيات كشور» اعلام كرده است، پس از شرح نابسامانى هاى سياسى، اقتصادى و اجتماعى ناشى از حكومت جمهورى اسلامى، خواهان اتحاد «همه نيروهاى مترقى و آزاديخواه و تحول طلب، در داخل و خارج از

## فرازهائی از يك مقاله

مطلبی که در اینجا از نظر شما می گذرد، فشرده مقاله ای است که به تاریخ دی ماه ۱۳۶۸ توسط «بنیاد فرهنگی پر» انتشار یافته است. نظر به اهمیت مسائل مطروحه در این مقاله ما تجدید چاپ آن را ضروری دانستیم، اما به دلیل محدودیت صفحات نشریه به درج خطوط اصلی و نکات برجسته آن بسنده کردیم.

## هنرمندان سیاسی یا سیاستکاران هنرمند

الف. آویشن

سراخ واژه ها و جادوی آنها می رود و با ترکیباتی برانگیزنده و گزنده، دریافت خود را در هیأت شعری به جامعه و یا به بخشی از مردم جامعه که در طیف دستداران او قرار دارند عرضه می کند. شعر با وجود آنکه لباس احساس بر تن خویش دارد، اما برای خوانندگانش، هرگز از ایقان و ایمان، خالی نبوده است. شعر، حتی اگر کمترین استدلال هادر آن انجام گیرد، می تواند نتیجه ای برابر با بسیاری از مباحث فلسفی و مفصل در ذهن خوانندگان خویش داشته باشد. شعر، هنوز هم جامه پیامبران بر تن دارد، و از همین روست که در بسیاری از مواقع، این ایقان و ایمان، بدون ذره ای تزلزل، به ذهن مردم فرومی نشیند. اما در کشورهایی که سیر بسیاری از حوادث، دقیقاً قابل پیش بینی نیست، درستی و نادرستی دریافت های حتی مقدس شاعرانه نیز خود را در معرض دید و دریافت مردم می گذارد. و آن گاه که زمان در يك برش کوتاه، اشتباه بودن آن دریافت ها را از سوی سازمان سیاسی و به تبع آن، شاعر بر همگان آشکار می سازد، نه تنها مردم در مناسبات خود با آن سازمان، که با شاعر همپیوند با آن نیز تجدید نظر به عمل می آورند. این تجدید نظر چیزی جز سست شدن رشته اعتماد آنها و دلسرد شدن نسبت به شاعر، نیست.

درست در همین جاست که هنرمند به خود می آید و درمی یابد که توانائی ها و آفرینندگی های هنری خویش را در خدمت مسأله ای گذاشته که اولاً در حقانیت یا عدم حقانیت آن، چون و چراست، و از دیگر سو، او رابطه خود را با مردم، به دلیل انتخاب راه نادرست، کم و کمتر و یا به کلی قطع کرده است. احساسی از بدلی و شکست، او را فرامی گیرد. در واقع، او تا آن لحظه و یا دريك برش زمانی - که گاه چندان کوتاه هم نیست - توان و آفرینش هنری خود را در خدمت دریافتی قرار داده است که به هیچ وجه با واقعیت اجتماعی و سیر رویدادها، بر بستر تکامل تاریخی، انطباق نداشته است.

در جوامعی مثل جامعه ما، به علت نبود دموکراسی و سنت هائی از این دست که به اعتقادات گوناگون انسان ها احترام گذاشته شود، و راه برای بازگونی دریافت های اجتماعی و سیاسی مردم باز باشد، به اضافه هزاران فشار مرئی و نامرئی دیگر، نیروهای آگاه و مردم دوست را که عمدتاً در ردیف اقشار خرده بورژوازی شهری هستند، وامی دارد که بی سبرانه و با آرزوهائی دور و دراز و دل هائی تپنده از عشق به مردم، خواهان تحقق دگرگونی عمیق، در زندگی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مردم گردند. از این رو، برای سرعت بخشیدن به چرخ های انقلاب، خود وارد مسائل سیاسی می شوند و خویششان را، عاشق وار، به آب و آتش می زنند. دریافت اینان از هنرمند و نقش آن چنین است که بدون فعالیت در عرصه سیاست، نمی توان وظیفه خویش را به عنوان يك انسان مسئول به انجام رساند. چنین دریافتی، بخشی از هنرمندان ما را به سوی زندگی يك سویه ای می کشاند که جهان را تنها از دریچه برداشت های سیاسی می نگرد و هرکس و هرچیز را که در این چارچوب ننگند، یا محکوم می سازد و یا رها می کند.

از اواخر دهه چهل، یعنی بهمن ۱۳۴۹، که حمله به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل در شمال ایران، نقطه عطفی در مبارزات نیروهای ترقیخواه و مردم دوست کشورما، پس از سال ها سکوت نسبی علیه رژیم شاه، به شمار می آمد، و همچنین گسترش مبارزات چریک شهری، تعداد زیادی از این هنرمندان، یا به زندان های دراز مدت محکوم گشتند و یا جان خود را در شکنجه گاه ها از دست دادند، و یا در برابر جوخه های آتش دشمن، مرگ شکوهمند و آگاهانه ای را پذیرا شدند.

عده ای را اعتقاد بر آن است که هنرمند هم می تواند به کار خلاقیت های هنریش بپردازد، و هم در چارچوب مسائل هاد سیاسی جامعه خویش فعالیت کند. نکته قابل تأمل آن است که در این حالت، آیا فرد مورد بحث، به عنوان هنرمند، کار سیاسی می کند و یا این که او به عنوان يك شخصیت چند بعدی، هم کار هنری و هم کار سیاسی را از پیش می برد. واقعیت آن است که در این زمینه چنین تفکیکی را نمی توان انجام داد. چه، نمی توان يك انسان را به دو نیمه مستقل تقسیم کرد. هرچلوه رفتاری و گفتاری انسان ها در ارتباط فعال و یا نیمه فعال با دیگر جلوه های شخصیتی آنها است. هیچ واکنشی از ما نمی تواند بدون رابطه با مخزن آگاهی ها و تجربه های ما باشد. رفتار هنری يك انسان، جبراً، تأثیر خود را روی رفتار سیاسی او نیز می گذارد. از این رو، این دو بعد از شخصیت يك هنرمند، به گونه ای جدا ناپذیر، باهم درآمیخته است. دریافت های هنری هنرمند، همراه با دریافت های سیاسی و صدالبته با هر دریافت دیگری، در تقاطع های گوناگون زندگی جلوه های خود را به ما می نمایانند.

يك هنرمند از یکسو می تواند با آگاهی به مفاهیم کلی سیاسی، درک درست و نیز شناخت نسبی از صف بندی های طبقات اجتماعی و نمایندگان - شان و علم به میرندگی تاریخی يك نیرو و بالندگی نیرویی دیگر، حرکت هنری خود را در جهت نشان دادن نقش نیروهای روینده و تقویت آنها در ذهن مردم، سامان بخشد و از این طریق در رابطه با حرکت جامعه، تجزیه نیروهای میراوت ترکیب نیروهای شکوفنده، به غنای اثر هنری خود بیافزاید. در چنین حالتی، هنرمند بی آنکه از مسائل اجتماعی و سیاسی سرزمین خود غافل بماند، درپی تعمیق شکل های تازه ارائه هنر خویش است. هنر او در خدمت سیاست نیست. سیاست در هنر او، در خدمت آفرینش دنیای بهتر و یا زنده کردن آرزوهای تپنده و پربار انسانی است. در چنین حالتی، هنرمند در خدمت پیشبرد سیاست حزب و سازمان و یا گروه خاصی نیست. در عین حال که تفکرات هنری او می تواند به تعالی هرگونه تفکر درست سیاسی نیز کمک کند.

از سوی دیگر، هنرمند، خود و هنر خویش را یکسره در خدمت سیاست و هدف های سیاسی قرار می دهد. جوهر اصلی تفکر هنرمند، پیشبرد، تثبیت و القاء يك هدف سیاسی خاص است. در چنین حالتی، چیزی که مطرح نیست، همان تفکرات بنیادین علمی و القاء درک روشن از پدیده های اطراف اوست. کار شاعر، درست کار همان مقاله نویس است در يك نشریه سیاسی و یا اجتماعی. او در چنین حالتی، به جای اینکه مقاله سیاسی بنویسد و در رد یا قبول يك پدیده سیاسی، سیر رویدادها را تجزیه و تحلیل کند، به شعر توسل می جوید. بی آنکه این توسل جستن از دورنمای پرداخت های هنری برخوردار باشد.

روشن تر صحبت کنیم. آن گاه که هنرمندی به يك گروه سیاسی ویژه تعلق خاطر دارد. این بدان معناست که او خطوط اصلی سیاست های آن گروه، سازمان و یا حزب سیاسی خاص را پذیرفته است. در شرایطی ویژه، برابر با دریافت آن سازمان و یا حزب، این یا آن حادثه سیاسی، یا اقتصادی - اجتماعی نادرست، خیانت بار و یحتمل فاجعه آمیز است. از آن جایی که هنرمند هوادار و یا فعال در آن سازمان سیاسی، نمی تواند خود را نسبت بدان بی تفاوت و یا حتی غیرفعال نشان دهد، دل حساس و دردمند و مردم دوستش به درد می آید. آن گاه برای خاموش کردن آتشفشان احساسات خویش و نیز آگاهیدن مردم از دریافت ها و واکنش های سازمان مزبور، به

تمامی نیروهای ارتجاعی وطنی و غیروطنی است، در همان شرایط نکبت بار که از سوی رژیم حاکم بر مردم تحصیل شده است، سعی بر آن دارد که خویش را در عرصه اندیشه و هنر و گشودن افق های تازه هنری، زنده نگه دارد، بی آن که جلادان رژیم، در اشعارش، به نشانی مشخصی راه داشته باشند و بدان بهانه خاموشی سازند. و خاموشی در چنین حاکمیت هایی، مفهومی جز زندان و شکنجه و مرگ ندارد. وگرنه در شرایط کنونی، هر هنرمند متعهدی از درون خاموشی، باز هم سخنی با هزاران زبان، در خور توان خویش و انطباق داده شده با فضای اربعاب و مرگ، به گوش مردم می رساند که چنین حاکمیت و یا حاکمیت هایی، بسیاری از هنرمندان سیاسی کار ما را -درست به همان جهت که رفتار هنری-سیاسی آنان را نپسندیده اند- با خمشی کور و وحشی به خاموشی ابدی سوق داده اند.

و درست با چنین مفهومی است که شاملو، هنرمندی سیاسی است و سلطانپور، سیاستکاری هنرمند. در آن يك، هنر پدیده ای است اجتماعی، آمیخته با زندگی و جوهر آن و عرضه شده درآورده های ژرف اندیشانه، فرازمانی؛ و در این يك سیاست، پدیده ای است در مبارزه ای عملی و سنگر به سنگر با دشمن. مثنی است که باید فرود آید. گلوله ای است که باید قلب دشمن را سوراخ کند. مرده بادی است که باید به گوش دشمن برسد و آرامش را به هم بزند. او هم اکنون می خواهد که محرومان به حاکمیت شایسته خویش دست یابند و دشمن نیز به آغوش مرگ درغلند. در صورتی که در شاملو، هنر وسیله ای است که زندگی را لطافت می بخشد و آگاهی و حرکت را در روندی بسیار طولانی، در جهت ایجاد نفرت نسبت به دشمن و اندیشه استقرار يك زندگی انسانی، در ذهن توده های مردم جایگیر می سازد.

\*\*\*\*\*

- بسیاری ممکن است مطرح سازند که اگر هنرمند آگاه و متعهد، وارد عرصه سیاست نشود، چه کسی می تواند نقش پیشرو را برای توده های مردم داشته باشد؟ آیا تقسیم هنرمندان مبارز ما به هنرمندان سیاسی و سیاستکاران هنرمند، جدایی افکنند آگاهانه ای میان هنرمندان برج عاج نشین و هنرمندان آمیخته با مردم و وارد شده در عرصه سیاست نیست؟ به اعتقاد ما چنین نیست. چه هنرمندان سیاسی و چه سیاستکاران هنرمند، هر دو بسته دارای احساس تعهد اجتماعی و هنری نسبت به مردم هستند. در میان بسته اول، سنگینی موضوع، روی بافت هنری با آمیزه های همگانی و فراکشنده سیاسی است، و در میان بسته دوم، این سنگینی از آن موضوعات سیاسی است که برای بیان آنها، شکل های هنرمندانه ای انتخاب می شود. هیچ يك از این دو بسته از مردم و عشق به آنها جدا نیستند. هر يك از این دو گروه برای انتقال پیام های خویش راه ویژه خود را برمی گزینند. اما شیوه گروه اول، از ژرفا و گستردگی هنری-تاریخی متنوعی برخوردار است. در صورتی که شیوه گروه دوم، با وجود درد و رنج بسیار، به دلیل نقش عوامل ویژه، نمی تواند چنان که باید میوه خویش را به مردم مشتاق و دردمند برساند. اصولاً در این نوشتار، کسانی مطرح هستند که نسبت به شرایط موجود اجتماعی و مناسبات حاکم بر آن، آگاهی دارند و علاقه مندند که در جامعه انسانی به طور عام و در کشور خود به طور خاص، آزادی اندیشه و بیان، و زندگی عادلانه ای برقرار باشد.

به عنوان آخرین و تازه ترین نمونه ها، می توان از مرگ رحمان هاتفی با نام مستعار حیدر مهرگان در زندان های رژیم جمهوری اسلامی و مرگ ابوزر ورداسبی در حمله تابستان گذشته مجاهدین (مرداد ۶۷) به خاک ایران، نام برد. صرف نظر از وابستگی سیاسی رحمان هاتفی و یا ابوزر ورداسبی به این حزب و یا آن سازمان سیاسی، اینان افرادی بودند که در حوزه قلم، پژوهش و دریافت های هنری، گام های مشخص و مؤثری برداشته بودند. آنچه را که رحمان هاتفی در مورد شعر آرش کمانگیر کسرایی نوشته است، گذشته از تعبیرات و دریافت های سیاسی نویسنده، بیانگر آن است که او چگونه نگاه بازیاب و تحلیل گری براندیشه ها و آثار هنری داشت و می توانست باز هم به شکل پخته تری داشته باشد.

تجربه تاریخی نشان داده است که هنرمندان سیاسی، بیشتر از سیاستکاران هنرمند می توانند از تاراج دشمن محفوظ بمانند. بهترین خدمت کنند و خدمات ادبی و هنری آنان ابعاد ژرف تر و گسترده تری را دربرگیرند.

ممکن است تعبیر برخی چنین باشد که در چنین شرایطی، هنرمند باید قلم خویش را کناری نهد و یکسره همان کند که دیگر سیاستمداران یا مبارزان آگاه و شیفته این راه می کنند. اما واقعیت آن است که سلاح رزم هنرمند هنر اوست. او باید به حکم آگاهی و وظیفه اش، با سانسور و

بقیه در صفحه ۱۵

پس از انقلاب و گسترش خفقان مجدد، آن هم در ابعادی غیر قابل توصیف، هزاران انسان مبارز و صدها هنرمند نام آشنا و گمنام، جان خود را در راه مبارزه با نابرابری های اجتماعی، نثار کردند و یا ساکنان ثابت سیاه چال ها شدند، و یا بر اثر فشارهای اهریمنی دشمن بر روح و جسمشان شکسته شدند، و نیز در مواردی، اگر چه به طور موقت، از هویت دیگری سربرآوردند. هویتی که هیچ گاه آرزومند داشتنش نبوده اند و در خود آگاه خویش، عملاً با آن مبارزه کرده اند.

دریافت هنرمندان ما، عمدتاً پس از سال های آغازین مبارزات چریک شهری، در رابطه با نقش و وظیفه اجتماعی شان در برابر مردم آن بوده است که هنرمند راستین، کسی است که از حوزه حرف وارد حوزه عمل شود و ترس و تردید خویش را در برابر تعهد آگاهانه ای که دارد، به کنار نهد و برای بهبود زندگی مردم، به جای توصیف آرزوها و شکافتن دردها، در عمل اجتماعی-سیاسی کاری انجام دهد. و چنین کسی جز همان هنرمند سیاسی، کس دیگری نیست. او که لازم است در این شرایط ویژه، تمام تلاش هنری و فرهنگی خویش را در راه مسائل سیاسی تمرکز بخشد.

\*\*\*\*\*

نگاهی به زندگی برخی از هنرمندان کشور ما که گرفتار این پدیده بوده اند نشان می دهد که چگونه سیاست پردازی های آنان در دهه های اخیر در کشورمان، زبان های جبران ناپذیری به حوزه هنر و ادبیات وارد ساخته است. عنوان هنرمندان سیاسی کسانی را دربرمی گیرد که در يك سازمان سیاسی، فعالیت ویژه ای دارند، و یا بدون آنکه عضو آن سازمان باشند، خود را گرفتار برخی الزامات عملی این یا آن گرایش مشخص ساخته اند. وگرنه هیچ کس نمی تواند نسبت به جهان اطراف خویش بی تفاوت باشد، و از پدیده هایی که در کنار او، سیر تکامل و شکوفایی یا واپسگرایی و میرایی را طی می کنند، بی تفاوت بگذرد. در چنین حالتی باید گفت که حتی منفعل ترین هنرمندان که مدعی اند هیچ رابطه ای با سیاست ندارند، باز سیاسی هستند! چه رسد آنها که سیاست را به عنوان اساسی ترین پدیده زندگی خود در نظر می گیرند و هنر خویش را وسیله ای می دانند در خدمت کارآئی و شکوفایی آن.

در يك کشور تحت سلطه دیکتاتوری، نیاز به این نیست که هنرمند برای نشان دادن مترقی بودن خود به رهبران و سیاستمداران آن نشنام دهد و یا شعار مرگ بر این و زنده باد آن را با صراحت در اثر خود بر زبان آورد. چنین وظیفه ای را باید به سیاستکاران و یا سازمان های سیاسی واگذاشت. اگر این هنرمند بتواند در اثر هنری خویش، به شیوه های گوناگون، محکوم کردن سانسور و بها دادن به اجرای عدالت و دمکراسی را مورد نظر قرار دهد، در واقع از پدیده ای به نام ترقیخواهی و مردمی بودن نه تنها فاصله نگرفته، بلکه هنر خویش را با محتوایی پرداخت شده تر، به اعماق تاریخ ماندگار هنر مقاومت فرستاده است.

هنگامی که شاملو می سراید: «عشق را در پستوی خانه نهان باید کرد» یا «هیچ کس با هیچ کس سخن نمی گوید / که خاموشی به هزار زبان در سخن است»؛ از نظر تلنگر زدن به ذهن مردم و اعماق شعور آنان و تداوم فرهنگی آن، با بسیاری از فعالیت های مشخص سیاسی، در رابطه مستقیم و یا غیر مستقیم با این حزب و یا آن سازمان، قابل قیاس نیست. آن شعر، تا هنگامی که عشق، عشق به زندگی، به انسان، به پوشش و والایی، همچون میوه ممنوعه ای به شمار آید، زبان دل مردم است. دریافت معنایی نهان کردن عشق در پستوی خانه، می توان چهره بسیاری از خودکامان را به تماشا نشست. حتی آن هنگام که خودکامگی و ستم از گستره خاک، رخت بربندند، باز هم چنین اشعاری، بیانگر آن است که در دوره ای از تاریخ بشریت، چنین لفظات سیاه و سنگینی، روح انسان های آزاده را در تنگنای عذاب، نگهداشته است. و یا آن بریده دیگر که خاموشی، سایه خود را در حوزه های ذهنی شاعر، ناشی از واقعیت های تلخ حاکم به جامعه، گسترده است، می تواند به عنوان شعری که در مناسبات عاشقانه، بسیاری از تپش های گرم و خواهنده نو تن را نیز به سخن درکشد، به شمار آید. تا هنگامی که زندگی هست، چنین پدیده هایی نیز وجود دارد و هر انسان به فراخور توانایی ها و تجربه های فردی خویش، آن را در حوزه خودآگاه شعر خویش به تلاش می نشیند. و از همین رو، شعر شاملو می تواند به عنوان گونه ای از هزاران گونه زبانی، در انتقال این مفاهیم، نقش خویش را به انجام رساند.

شاملو با اشعاری از این نست، هنرمندی سیاسی اندیش است، اما سیاسی کار نیست. درست به همین دلیل است که او با وجود این همه اشعار قابل تأمل در حوزه عدالت و آزادی، باوجود آنکه محتوای آنها، مورد نفرت



رؤیا  
گاهنامه فرهنگی، هنری  
شماره هشتم، فروردین ۱۳۶۹

این شماره «رؤیا» که حال وهوای يك مجله هنری را پیدا کرده، صفحاتی را به شناخت و بزرگداشت فروغ فرخزاد اختصاص داده است. در بخش شعرنشریه اشعاری از محمد سینا، ژیلما سعد، و دوشاعر سوئدی درج شده است. قصه «شغال و عرب» از فرانتس کافکا به ترجمه صادق هدایت به همراه مقدمه ای کوتاه نقل گردیده است. از م. سروش نقدی بر کتاب شعر تازه ی پابلک متینی میخوانیم. «رؤیا» در صفحات پایانی خود از فعالیت های فرهنگی هم وطنان مقیم سوئد گزارش داده است.

اختر  
دفتره هشتم، زمستان ۱۳۶۸

آخرین شماره گاهنامه اختر حای مقالاتی از بهزاد سرمدی تحت عنوان تأملاتی درباره فرهنگ سیاسی جامعه ایران، بیژن حکمت با عنوان نگاهی به نقد ایدئولوژی، مصطفی آزمایش با عنوان اتحاد علم و اعتقاد در فرهنگ ایران، بهرام جناب با عنوان نقدی بر «نگاه شکسته» و نیز ترجمه ای از انگار مورن تحت عنوان انقلاب ضدتوتالیتر منتشر شد. در میان مقالات، به ویژه مقاله تأملاتی درباره فرهنگ سیاسی جامعه ایران برخوردی جامعه شناسانه با مساله سیاست در جامعه ایران شده است و در آن از جمله مساله بی اعتنائی به واقعیت و عمل زندگی، مخدوش بودن مرز میان پیکار سیاسی و پیکار نظری و نیز خشونت مورد توجه قرار گرفته است.

پرستو  
نشریه انجمن پناهندگان ایران در هلند  
شماره ششم

در این شماره از جمله مقاله ای درباره سینمای ایران پس از انقلاب به قلم ناصر زراعتی، مصاحبه با نسیم خاکسار و داستان کوتاهی از قادر عبدالله به نام «دست های آقای واکر» درج شده است.

نیمه دیگر  
نشریه انجمن فرهنگی، سیاسی  
و اجتماعی زنان ایران

از این نشریه تاکنون ۸ شماره منتشر شده که در شماره های مختلف خود مقالات خواندنی درباره وضعیت زنان در ایران و جهان، نقش و تصویر زن در ادبیات کلاسیک ایران و نیز فعالیت های زنان ایران در خارج از کشور را به چاپ رسانده است. از جمله مقالات جالب شماره های اخیر، مطلب مربوط به «سیاست حکومت اسلامی پیرامون دسترسی زنان به آموزش عالی و اثرات آن بر موقعیت اجتماعی-اقتصادی زنان» به قلم سحر تهران است که در شماره هفتم نیمه دیگر به چاپ رسیده است.

استراتژی استعمارنو:

دگرگونی ها و بحران ها  
نوشته: دکتر رضا آیرملو  
انتشارات آرش، سوئد، ۹۱ صفحه

کتاب مشکلات و مسائل جهان سوم را در سایه سیاست های نو استعماری شرکت های بزرگ سرمایه داری و دولت های غربی مورد بررسی قرار می دهد. در بخشی از کتاب جدیدترین استراتژی سرمایه داری در قبال تنگناها و بحران روزافزون جهان سوم از جمله مساله نظامی گری و توسعه روستائی مورد توجه قرار گرفته است. قرض جهان سوم و نقش بانک جهانی، صندوق بین المللی پول در مسائل و بحران این دسته از کشورها از جمله دیگر مسائلی است که نویسنده بدانها پرداخته است.

مشق های من در شعر  
دفتری از شعرهای: محمد سینا  
چاپ آرش، سوئد

آزمونهای متنوع و آزادانه در شعر، که زبان آن گاه در نوجویی و بی پروایی ستایش انگیز است. برشهایی از یک شعر سیاسی را نقل می کنیم تا نمونه ای به دست داده باشیم:

هزار و سیصد و گنج  
تهران، شهر روایت زده  
شهر خمس وزکات و سهم امام.  
شهر انجمن حجتیه مهدویه  
شهر امدادهای غیبی و  
«عسگری تازه مسلمان».

شهر اسلام ناب محمدی

فقه جواهری،

تف سر بالا.

شهر ولد الزنا....

شهر پوستهای حزب توده

شهر جناحبنندی حاکمیت

شهر خلاف

جنحه

جنايت

وانتری به نام «فخرالدین حجازی»

نماینده ی اول تو

تهران،

حماقت خایه مال!

هزار و سیصد و گنج

تهران روزهای تیغ موکت بری

شبهای فرار برادر «رجوی»

باخواهر «بنی صدر».

تهران خاک بر سر

شهر متون و مبانی استنباط

شهر روایت شمشیر

نماز جمعه و صلوات.

شهر هذیان و اعزاز

شهر بمباران

و فصل پربرکت صندوقهای قرض الحسنه ی

حضرت بقیة الله...

آوازهای پائیزی  
برگزیده شعرهای: ناصر نجفی  
چاپ آلمان غربی - کلن

آخرین دفتر شعر ناصر نجفی برگزیده ی هفده قطعه شعر کوتاه به اضافه «هفت ترانه آواره» است. از این سروده هایك شعر در قالب مثنوی، سه شعر در قالب غزل و بقیه در اوزان نیمائی هستند و در همه آنها رد پای سرکوب و اختناق، و سرانجام غربت و آوارگی آشکار است. در شعری که به زنده یاد محمد علی جعفری تقدیم شده چنین میخوانیم:

رزم آور صبور

در صحنه های تلخ

خاموش شد تنت

پروا نمی کنی

بر جای مانده است

در عمق صحنه ها

فریاد روشننت...

آه، این راویان بد

فرزندگان یل

به روزان بی خطر

دیر نیست

امواج زنده را

که نه،

الفاظ مرده را

تائید میکنند.

آرام باش و سخت

خونی جوان

به کوردلان پشت می کند.

امواج روشنش را

مشت می کند.

خطابه خاک

چزوه شعراؤ: سروش ماژندرائی

بهارانه های فصل سرد، سوئد

این دفتر حاوی ده قطعه شعر است. در اولین بند قطعه «شعر عشق» چنین آمده است:

خورشید رانمی خواهم

خورشید رابه نیمروز

نمی خواهم

بگذار همچو ماه

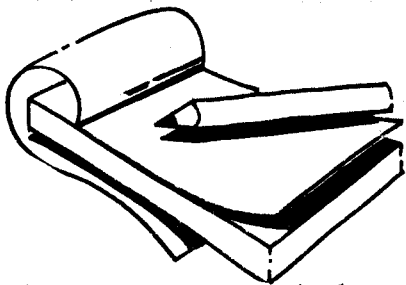
در دورست بماند

و بچیند دامن سحری رنگش را

بگذار بر قصد

در همان آبی آبهای لمس ناشدنی

آه من خسته...



سخن آشنا  
شماره هفتم، سال دوم  
بهار ۱۳۶۹، اتریش

این فصلنامه «فرهنگی - هنری - اجتماعی» دروین (اتریش) منتشر میشود. از میان نوشته های این شماره می توان به این مطالب اشاره کرد:  
«لرستان و موسیقی لری» از هلی اکبرشاکرچی  
گفتاری درباره شعر سهراب سپهری و چند شعر از ناهید باثری، الف. پیمان و ارش.

نامه بنیاد فرهنگی نحوی  
شماره یکم - سال نخست  
فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۹

«بنیاد فرهنگی محوی» درآستانه هشتمین سال آغاز فعالیتهای خود درسوئیس به چاپ نشریه ای اقدام کرده است. نست اندرکاران نشریه در«سرافازنامه» ی این اولین شماره می نویسند که برآنند نه تنها فعالیتهای بنیاد یا شده را بازتاب دهند، بلکه «چکیده ای ازکششها و کوششهای راکه درزمینه فرهنگ پرفروزمان ودرجهان گسترده ی فرهنگ ایران می گذرد درحد توان وامکان درقالب یک نشریه خبری به آگاهی عاشقان ودوستاناران این فرهنگ» برسانند.  
«نامه بنیاد در آغاز هر دو ماه یک بار انتشار خواهد یافت تا زمان ماهانه شدن فرابرسد ویاحتى بافاصله های کوتاهتر».

میترا، درخت، ماه و آب  
دفترشعران: چواد اسد پور  
نشر نداء، المان غربی

مجموعه سی وهشت شعرکوتاه ازچواداسدپور است که اولین دفتر شعر اوست و بامقدمه ای از مانی درباب «جنبه هائی از شعر جوان در ده سال اخیر» بیرون آمده است. شعر«غربت» را به عنوان نمونه ازنظر میگذرانیم:  
درکنارم نیستی  
تادرنگاهت  
وطن گمشده را باز یابم  
درکنارم نیستی  
تابه سان صورتگری  
عشق را  
تصویری تازه سازم.

هنرمندان سیاسی... (بقیه از صفحه ۱۲)

پیدا نمی کنیم. اما در اشعاری از قبیل طلوع دوباره، کجایی، از رسول رنج به امام خلق، خانه خیابان شانزده آذر، سرود جمهوری، و تعلق، به مسائلی توجه می شود که یا جزء اعتقادات آن سازمان خاص سیاسی است و یا درگیری هایی است که به علت اعمال سیاست های ویژه آن سازمان، در عرصه جامعه، پدید آمده است. شخصیت هنری سیاوش کسرای در این اشعار، کم است. او عمدتاً به سخنگوی هنری آن سازمان شبیه است تا هنرمندی که در پی آفرینش دنیایی است که از صافی تهرپیات و آموخته های هنری او می گذرد. زبان او در این اشعار، محکم است. اما اندیشه اش با زبان پرداخت شده او، سازگار نیست. به ویژه اشعاری که او در سال های آغازین انقلاب سروده است، هیچگونه اعتبار عینی و ذهنی ندارد. کسرای به جای آنکه همچون دوران قبل از انقلاب بهمین که در اشعارش از پرداخت به حوادث روز سرباز زده است، به پدیده ها و موضوعاتی می پرداخت که نخست از صافی اندیشه و هنرشاعرانه او می گذشت، و بور از رنگ آمیزی های ایدئولوژیکی و سازمانی، به مردم عرصه می شد، هرگز بر سر شعر او در این سال ها، آن نمی آمد که اکنون آمده است. مطمئناً سیاوش کسرای امروز، همان شاعر دهه های ۳۰، ۴۰ و حتی آغاز سال های ۵۰ نیست. او پس از انقلاب تا این زمان با سازمان سیاسی خویش پیوند تنگاتنگی داشته است. گرچه در سال های اخیر در مطبوعات سیاسی و غیر سیاسی فعالیت ویژه ای از او دیده نشده است، اما واقعیت آن است که تا هنگامی که در عمل اثری برخلاف کرده های گذشته نشان داده نشود، نمی توان از دگرگونی معینی سخن گفت.

هنرمندانی که پس از انقلاب بهمین ۵۷ در طیف سازمان سیاسی خاصی، به عنوان سیاستاران هنرمند معرفی شدند، در عمل نه تنها مورد استقبال گسترده مردم قرارنگرفتند، بلکه خود نیز ضربه های نومییدی را به جان خویش، احساس کردند. عدم استقبال مردم از شعر کم شده آنان در گرد و غبار بده بستان های سیاسی سازمان مورد نظر همراه با عدم انطباق مضامین آن اشعار با واقعیت های جاری، و نیز همراه نبودن با آرزوها و رویاهای مردم و نیز ناهمخوانی درونی با حوادث تاریخی و سیاسی، باعث شد که بر این شاعران، از جمله سیاوش کسرای، ضربه های معین فروشکننده ای فرود آید.

\*\*\*\*\*

هنرمندانی که هنر را با دلمشغولی ها و درگیری های سیاسی می آمیزند، در واقع همان سیاستاران هنرمندی هستند که پار اصلی پیامشان، قبل از هنری بودن، سیاسی است و پیش از سیاسی بودن در شکل عام آن، سیاسی در شکل خاص خویش و در پیوند با تفکر و خط مشی سیاسی ویژه ای است. در این میان، آن هنرمندانی که توانسته اند پرفراز گرایش های تنگ نظرانه این و یا آن سازمان سیاسی، از اصولی دفاع کنند که مورد قبول عام دارندگان خطوط سیاسی گوناگون است، مطمئناً توفیق بیشتری را نصیب خویش کرده اند.

خودکامی برزمد! اما طبیبی است که رزم او از چارچوب وظایف یک سازمانگر سیاسی خارج است. رزم او در حوزه اعتلاء روحیه مقاومت مردم، گسترش امید و همبستگی میان آنها برای از میان بردن شرایط دردناک کنونی و قدم گذاشتن به زندگی انسانی و آراسته نیگری است. و این کار، به وسیله آثار هنری، در ذهن و رفتار مردم رسوب می کند و در روندی دراز مدت تر، به برگ و بار نیز خواهد نشست.

هنرمند در یک سازمان سیاسی، به عنوان سیاستکار، شخصیتی است که در برابر ضوابط و الزامات موجود و حاکم، هیچگونه مشخصه ای ندارد. در چنین بافتی، او کم است. همچون مهره ای است که باید وظایف محوله را به انجام برساند، بی آن که توانسته باشد از خود، چیزی به آن بیافزاید. اما هم او، هنگامی که در چهره یک هنرمند سیاسی - نه سیاستکار هنرمند - شخصیت خلاق خویش را در افق اندیشه و تصویر، در گسترده ترکیب و همخوانی واژه ها، به عرصه نمایش می گذارد، دیگر مهره نیست. از نظر ویژگی های هنری، او خود یک دستگاه است. کم نیست، پیدا است. به جلوه درمی آید و کم یا زیاد، اذهان دیگران را به تصرف خویش درمی آورد. و نقش خود را به عنوان یک هنرمند مردم دوست، در گسترده مبارزات اجتماعی، به تماشا می گذارد.

یکی دیگر از هنرمندانی که لازم است بیشتر به سراغش برویم، سیاوش کسرای است. شعر «آرش کمانگیر» او در فضای تنگ و آلوده سیاسی بعد از وقایع سال ۱۳۲۲ چنان گل کرد که نمی شد از شعر برانگیخته و امید دهنده صحبتی به میان آورد و شعر آرش را به فراموشی سپرد. به ویژه که شعر آرش از عناصر ویژه ای - از قبیل برگشت به گذشته تاریخی و جاسازی آن از نظر انطباق برخی خصصت ها با زمان حال - ترکیب شده بود که دل های بسیاری را به خود می کشید. فراکشیدن سنن ملی، پرداخت آنها در یک بافت رزمی و بیشتر از همه، برابر نهی چهره عمر نوروز، به عنوان پاسدار چهره گذشته ای آرزویی، در هیات آینده ای که در شرف آمدن است، شعر آرش را به خانه ها و دل های مردم برده بود. شعر کسرای، در آن سال - ها، پرفراز همه تعلقات سیاسی او، از آن مردم بود و در دل مردم.

انقلاب که فرارسید، شعر همگانی و فرا زمانی کسرای، که در عین حال بازگوینده درد مردم زمانه خویش بود، یک باره به شعر یک سازمان سیاسی خاص فرارویید و در خدمت بازسازی و گسترش آرمان های آن قرار گرفت. بی شک اگر کسی بخواهد در مورد آن سازمان سیاسی، تنها و تنها از طریق اشعار کسرای مطالعاتی صورت دهد، می تواند بسیاری از آزمون های آراسته شده تاریخی، و نیز واکنش های سیاسی آن سازمان را، به تماشا بنشیند. در واقع، این پدیده های جاری جامعه در همه عرصه ها نیست که در شعر او بازتاب دارد؛ بل، درست آن پدیده هایی است که نخست از صافی باورهای آن سازمان سیاسی گذشته است. نقش سیاوش کسرای در این زمینه، پرداخت هنری و واژگانی آن اندیشه هاست. ما در شعر غزل برای درخت یا آرش کمانگیر او، رد پای مشخصی از یک سازمان سیاسی خاص

# سیلی زمانه و چهره گلگون راه کارگر!

بحث های تئوریک عریض و طویلی وادارش ساخته است. از جمله درباره آزادی و دمکراسی در چندماه گذشته درس نامه های متعددی تهیه و تنظیم کرده و طی آنان ضمن استهزاء «نواندیشان» که گویا فرق میان آزادی و دمکراسی را نمی فهمند، تعبیر خود را از این مفاهیم مشروحاً به اطلاع خوانندگان رسانیده است.

نویسنده یکی از این مقالات - آزادی های بی قید و شرط سیاسی و دیکتاتوری طبقاتی، شماره ۶۹ - درجریان درس نامه مفصلی، با استفاده از همان تناقضی که جنبش کمونیستی همواره پیش و پس از به قدرت رسیدن در قبال مسأله آزادی های سیاسی داشته است به طور نسبتاً مفصلی، مراتب آزادی خواهی خود را، البته در دورانی که نیروهای دیگر قدرت را در دست دارند، تشریح کرده و کمترین اما و اگر را که بتواند آزادی های سیاسی را محدود سازد، مورد حمله قرار داده است. این البته ادعای جدیدی نیست و همه احزاب سنتی چپ در دوران مبارزه برای کسب قدرت از دشمنان، مخالفین و رقبای خود در زمینه آزادی ها، خرده گرفته و همواره خواستار وسیع ترین آزادی های سیاسی بوده اند. مقاله با این حال به همین جا ختم نمی شود، و در قسمت بعدی به مواضع آزادی های سیاسی در دوران پس از کسب قدرت سیاسی می پردازد. در اینجا نیز مقاله مزبور به همان سبک تئییقاتی قسمت اول درباره دمکراسی توده ای درباره اینکه این نوع دمکراسی «بدون وسیع ترین و کامل ترین آزادی های سیاسی برای کارگران و زحمتکشان، امکان تحقق ندارد» درباره «تجربه منفی دولت های سوسیالیستی» که «توده های میلیونی کارگر و زحمتکشان را» بی نیاز از آزادی «تصور کرده اند» و اینکه «چنین پنداری» تا چه اندازه «خطا و مشکل آفرین است» داد سخن رفته است. نویسنده آنگاه نتایج چنین «پنداری» را نیز باتوجه به حوادث کشورهای سوسیالیستی فهرست برداری کرده و در انتها به این نتیجه منطقی رسیده است که «پس آزادی های بی قید و شرط سیاسی تحت حاکمیت پرولتاریا، این معنی را پیدا می کند که دیگران هم - یعنی به جز کارگران و زحمتکشان - هم از آزادی های سیاسی برخوردار باشند.» نویسنده مقاله که از اصولیت و انصاف خود به وجد آمده برای مقابله با هر نوع کج فهمی احتمالی، تصریح می کند که «سرراستش، حتی مخالفین دولت کارگری هم از آزادی های سیاسی برخوردار» خواهند بود.

اما هوشمندانه ترین قسمت مقاله یعنی جواب دندان شکن جناب نویسنده به کسانی که به طرز بچه گانه ای فکر می کنند که آزادی های سیاسی، می تواند حاکمیت طبقاتی «پرولتاریا» را به خطر اندازد، این است که به آنها می فهماند که شما فرق میان آزادی و دمکراسی را نمی فهمید! نویسنده بلافاصله تعریف می کند که «دمکراسی، حاکمیت طبقاتی است» ولی موضوع آزادی های سیاسی، «حقوقی» است که «تحت حاکمیت طبقه معین» به مخالفین داده می شود. او از اینکه بعضی ها چنین ساده لوحانه فکر می کنند که آزادی های بی قید و شرط سیاسی، «آزادی سرنوشتی دولت و تسخیر قدرت حاکمه سیاسی» هم هست، اظهار تعجب و تأسف می کند و خود را مجبور می بیند که الفبای سیاسی را هم یاد خوانندگان خود بدهد. نامبرده که قصد دارد درس نامه اش را با بدیهیات آغاز کند، مطلبش را با طرح يك سؤال ساده لوحانه از جانب يك مدعی مفروض شروع می کند: «وقتی آزادی های بی قید و شرط سیاسی وجود داشت، اگر احزاب مخالف اکثریت بیایند قدرت سیاسی را تحویلشان می دهند یا نه؟ اگر آری، پس با دیکتاتوری پرولتاریا در تناقض است و اگر نه، پس بی قید و شرط بودن آزادی ها حرفی توخالی است.»

نویسنده که با نقل قول سؤال و استنتاج فوق، نشان داده است که طرفدار ارجحیت «چنگ اول نسبت به صلح آخر» است، در این بخش از مقاله، مشروحاً با مفاهیم «عامیانه» ای که بین خلق الله رایج است و تفاوت میان «استبداد» و «دیکتاتوری» را تشخیص نمی دهند، مرزبندی کرده و تصریح می کند که طبقه حاکم، می تواند اهل سرکوب و اختناق نباشد و «روش های غیر استبدادی» داشته باشد، ولی در عین حال «حرف آخر» را هم در «تعیین جهات اصلی و سرنوشت مسائل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی» به دیگران «دیکت» کند.

البته مثال واضح و روشنی هم در آستین دارد، که همان «بورژوازی»

دمکراسی و آزادی های سیاسی، بطور مسلم مهم ترین مقوله هائی هستند که جنبش چپ ایران - ونیز جهان - در سال های اخیر به ارزیابی مجدد آن پرداخته و در داوری های خود نسبت به آن تجدید نظر اساسی کرده است.

یکی از اصلی ترین محورهای این کنکاش اندیشه ها، موضوع پراهمیت دمکراسی و آزادی های سیاسی و رابطه آن با کسب قدرت سیاسی و حفظ آن در متن جامعه متلاطم طبقاتی است. چپ سنتی با توسل به این استدلال که در جامعه بشری، طبقات استثمارگر در طی قرن ها، به یاری توأمان سرکوب و اقتناع، حاکمیت سیاسی خود را تأمین و حفظ کرده اند، چنین نتیجه می گیرد که کارگران و زحمتکشان نیز، پس از کسب قدرت سیاسی، و برای حفظ آن، چاره ای جز مقابله به مثل ندارند. از رهگذر همین اندیشه است که مقوله آزادی های سیاسی، نه همچون دستاورد با ارزشی که باید در حفظ و استمرار آن کوشید، بلکه همچون وسیله ای که باید در راستای «منافع» طبقاتی از آن بهره گرفت، ارزیابی می شد. تسلط این طرز تفکر بر جنبش کمونیستی و کارگری، جهانیان را در دورانی که درازی يك قرن، با جنبش نیرومندی مواجه ساخت که تناقض حیرت آوری را با خود حمل می کرد. از يك سو آزادی، پرچمی بود که هزاران هزار کمونیست از جان گذشته را به گرد خود فرا می خواند تا باورهای استبداد و خودکامگی را در سراسر جهان مورد هجوم قرار دهند، و از سوی دیگر، در آنجا که گویا زحمتکشان به حکومت رسیده بودند، به نام آزادی و به دست کمونیست ها، خون آزادی بر سنگفرش خیابان ها جاری بود! منشأ بروز این تناقض همانگونه که یادآوری شد، درک مسلط جنبش کمونیستی از مقوله آزادی های سیاسی و نگرینستن به آن همچون «ابزاری» در خدمت «منافع طبقاتی» بود. پیش از کسب قدرت سیاسی، چون آزادی ها به خدمت تشکل مردم علیه حاکمان در می آیند و بخشی از آرمان های مردم و در نتیجه شعاری مترقی و انقلابی است، در حالیکه پس از کسب قدرت سیاسی به وسیله کمونیست ها، همین آزادی ها، به ابزاری برای ابراز مخالفت «طبقات استثمارگر» تبدیل می شوند و در نتیجه با «منافع خلق» در تضاد قرار می گیرند. چنین است که آزادی های سیاسی، در کشورهای سوسیالیستی مورد تهاجم قرار می گیرند و جایشان را به «دیکتاتوری پرولتاریا» و یا «دمکراسی خلق» می دهند. باید به اختصار یادآوری کرد که مقوله پراهمیت دیگری که برای تکمیل همین بحث ضروری است، موضوع «نمایندگی» از قبیل تعیین شده کمونیست ها، برای تأمین منافع «طبقات استثمار» شده، یعنی کارگران و زحمتکشان و در نتیجه «اکثریت مطلق» افراد جامعه است. در واقع، جنبش کمونیستی، همزمان با ارائه درک پیش گفته از مقوله آزادی های سیاسی، بر این نکته نیز پای می فشرد که مارکسیسم-لنینیسم، ایدئولوژی طبقه کارگر، بیان کننده منافع زحمتکشان، و از این طریق، «نماینده» اکثریت جامعه مفروض است. با چنین استدلالی، حاکمیت کمونیست ها و حزبشان در يك کشور، به معنای حاکمیت «توده های میلیونی زحمتکشان» و تعیین کننده واقعی «دمکراسی» - به معنای لغوی «حاکمیت مردم» - است. در واقع، در این نظام فکری، موضوع «نمایندگی»، نه از طریق رای مستقیم مردم و نه انتخاب آزادانه نمایندگان خود، بلکه به وسیله حقانیت «ایدئولوژی» منسوب به «طبقه کارگر» توجیه می گردد.

در جنبش چپ کشور ما، که می توان گفت در اکثریت قریب به اتفاق آن، متأثر و ملهم از همین تفکر سنتی جنبش کمونیستی درباره مفهوم آزادی و دمکراسی بوده است، علیرغم اینکه کوشش های ارزنده ای در بازاندیشی نسبت به این مفاهیم آغاز گشته است، با اینحال هنوز هم هستند کسانی که تا آخرین توان خود، می کوشند تا از این برج و باروی شکسته پاسداری کنند و در این راه - متأسفانه باید گفت که حتی تا مرز عوام فریبی هم پیش می روند. در میان این نیروها، سازمان راه کارگر، به مثابه یکی از آخرین پاسداران اندیشه کهن، تلاش «نمونه واری» را به کار می گیرد.

**آزادی های بی قید و شرط برای سرگرمی خلق الله!**

نشریه راه کارگر که سیل حوادث «ناموافق» روزگار و طرح سدها سؤال و ابهام و شک و تردید از سوی هواداران، انرژی زیادی از آن گرفته و به



کشورهای سرمایه داری غربی است.

بسیارند.

آنچه تا بحال در جنبش کمونیستی گذشته و اینک نیز گردانندگان راه کارگر بر آن پافشاری دارند، این است که ملاک تشخیص «منافع پرولتاریا» از دیگران را ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم و لاچرم احزاب کمونیست «تعیین» می کنند و از این رهگذر اگر آدم بینواشی، دآوری هایش یا این الگوها منطبق نباشد حتی اگر خود و جد و آباءش هم کارگر و کارگر زاده و یا زحمتکش و فقیر باشند، «خائن» به منافع طبقه کارگر معرفی می شوند و در نتیجه به «اردوی دشمن» تعلق می گیرد. حقایق مربوط به شورش کارگران کروئشتات این روزها برکسی پوشیده نیست و در این ۷۰ سال هزاران هزار نمونه دیگر نیز به آن اضافه شده که نشان می دهد تشخیص کارگر بودن، حق حرف زدن از موضع «پرولتری» حق اظهارنظر به مثابه عضوی از طبقه کارگر و یا عضوی از اردوی زحمتکشان، کمترین رابطه ای با این واقعیت ندارد که «سوژه» مورد بحث در کارخانه کار می کند یا نمی کند.

بر طبق این تئوری مرسوم، کارگر کسی است که به «منافع» پرولتاریا آگاه است و با «مصالح» طبقاتی این نیروی «رزمنده و تاریخ ساز» آشناست. این جمله هم معنیش اعتقاد به م-ل و طرف های پر و پا قرص از برنامه های سیاسی و اقتصادی حزب کمونیست حاکم است، حتی اگر رهبر چنین حزبی چائوشسکو، علی خاوری و یا زیانم لال ... دیگری باشد!

درست به همین دلیل است که وقتی نویسنده راه کارگر -سرفنظر از نیات و انگیزه های درونی اش- یقه می درد و در دفاع آرمان خواهانه از طبقه کارگر از «قهر عریان» و «سرکوب خشونت آمیز» نام می برد، خلق الله حق دارند که تنشانشان بلرزد و به آخر عاقبت خود بیاندیشند! همین تازگی ها آخرین پلنوم راه کارگر تشکیل شده و در یکی از قطعنامه های آن که درباره انقلاب سوسیالیستی تنظیم شده است، نوشته اند: «انقلاب سوسیالیستی، از طریق متحد شدن تمام اقشار تهیدست برگرد طبقه کارگر، یعنی از طریق اتحاد پرولتاریا و نیمه پرولتاریا می تواند عملی شود. شکل گیری این بلوک، فشرده تر شدن صفوف آن و مرزبندی قاطع و دقیق آن زیر این مرزبندی قاطع و دقیق آن با گروه بندی های طبقاتی دیگر، نخستین و اساسی ترین شرط مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاریا، هرنوع دولت پرولتری و هر انقلاب سرمایه داری است.» (اسناد پلنوم، راه کارگر، شماره ۷۸، تاکید از نویسنده). آیا کسی حق ندارد از خود بپرسد که این «مرزبندی دقیق و قاطع» که باید میان بلوک بندی مورد نظر راه کارگری ها و گروه بندی های «طبقاتی» دیگر انجام بگیرد، با چه خط کشی انجام می شود؟ آیا واقعاً برای تشخیص طبقات و اقشار از رابطه واقعی آنها با تولید، یا میزان فقر و ثروتشان استفاده می شود، یا ایدئولوژی سیاست سازمان راه کارگر، ملاک تشخیص این مرزبندی ها است؟ در جنبش کمونیستی تا بحال رسم بر این بود که احزاب کمونیست، ایدئولوژی و سیاست های ویژه خود را می گذاشتند وسط، و آدم ها، سازمان ها و نیروهای اجتماعی دیگر را، بسته به دوری و نزدیکی شان با «ملاک» فوق، مورد قضاوت قرار می دادند. از همین طریق هم بود که بسیاری از سازمان های مدعی کمونیسم در يك کشور، تقریباً همه همدیگر را «منحرف»، «خائن»، «خرده بورژوا» و غیره لقب می دادند و نیروهای سیاسی دیگر را هم که خدا به دادشان برسد! به این ترتیب، وقتی راه کارگر، تحکیم پایه های بلوک مورد نظر خود را «تنها از طریق تمایز مرزهای آن با بلوک بندی های طبقاتی دیگر» ممکن می داند و «مخصوصاً» مبارزه با «پیش دآوری ها و خرافات خرده بورژواشی» را «تنها» راه استحکام جبهه مورد نظر قلمداد می کند، هیچکس نمی تواند شك داشته باشد که منظور از طبقه کارگر، کلیه کسانی خواهند بود که ایدئولوژی و برنامه راه کارگر را قبول کنند، «نیمه پرولتاریا» هم تهیدستانی هستند که باید به «پیشدآوری ها و خرافات خرده بورژوازی، آلوده نشده باشند و آنگاه با تحکیم پایه های این دسته بندی، می توان به جنگ بقیه رفت. این «بقیه» در وهله اول به تعداد ناچیزی سرمایه دار واقعی -یعنی صاحبان ابزار تولید- اطلاق می شود و صد البته به لیست آنها باید چند میلیون هم خرده بورژواهای «متزلزل»، «موتوم»، «منحرف» و غیره را اضافه کرد!

در اینجا فوراً باید یادآوری کرد که هیچکس این حق را از راه کارگر نمی تواند بگیرد که او را از دآوری کردن نسبت به دیگران منع کند. چیزی که اهمیت دارد و مورد بحث ما است، اینکه، وقتی راه کارگر به عنوان يك

نویسنده تصریح می کند که بورژوازی در این کشورها، آزادی های بی قید و شرط سیاسی را فقط تا آنجا تحمل می کند که سلطه طبقاتی اش به خطر نیفتد، در غیر این صورت آن را «با تمام قوا و خشونت بی حد و مرز و بی هیچ قید و شرطی سرکوب می کند.» نویسنده به این ترتیب با هوشمندی تمام نشان می دهد که چگونه هیچ «تناقضی» میان آزادی بی قید و شرط سیاسی و دیکتاتوری طبقاتی وجود ندارد و برای اینکه همین جا به تمام بورژواها -و نیز خرده بورژواهای متزلزل- در فردای حاکمیت احتمالی راه کارگر، نیز چنگ و دندان نشان داده باشد و آنها را از خوش خیالی نسبت به مرزهای آزادی های «اهدائی» درآورد، پس از توصیف هولناکی که از واکنش بورژوازی در چندسطر بالاتر کرده بود، تصریح می کند که این عدم تناقض «همانطور که در تحت دیکتاتوری بورژوازی دیده می شود، در تحت دیکتاتوری پرولتاریا نیز می تواند وجود داشته باشد.»

نویسنده آنگاه در جواب این سؤال که «اگر مخالفین اکثریت آوردند قدرت سیاسی را تحویل می دهیم یا نه» به شرح این اصل «تئوریک» پرداخته است که منظور ما از آزادی های بی قید و شرط سیاسی، آزادی بیان و تشکل و تحزب است، «نه آزادی سرنگون کردن دولت» و با استناد به همین اصل، یادآوری کرده است که در مقاطعی «برای تثبیت حکومت و یا جلوگیری از سقوط آن» می توان به اقداماتی دست زد که خود آن را «قهر عریان» نامیده است. «دفاع از آزادی های بی قید و شرط سیاسی ابداً به معنای انکار چنین دوره هائی و به معنای انکار ضرورت سرکوب قهرآمیز مقاومت بورژوازی و دشمنان انقلاب» نیست. البته باید یادآوری کرد که همین نشریه در شماره دیگری -راه کارگر ۶۸، مقاله دیکتاتوری و دمکراسی مارکسیسم- علاوه بر به رسمیت شناختن «حق» سرکوب قهرآمیز، عاقبت اندیشی بیشتر به خرج داده و پیش از اینکه این «آزادی های بی قید و شرط سیاسی» را جلو جلو خرج کند، «انتخابات غیر مستقیم برپایه برابری حقوق احزاب سیاسی» را از ارجحیت خارج کرده و تنها حق رأی را به «توده کارگران» مرحمت کرده است. با اینحال یادآور شده است که: «سلب حقوق احزاب بورژواشی در انتخابات الزامی نیست» مگر آنکه «برابری حقوقی بورژوازی و پرولتاریا، دولت شورائی پرولتاریا را به زیر کشد.» در چنین صورتی دیگر حوصله «رفقا» از این همه بردباری سر خواهد رفت و با فراموش کردن همه آن انشاهای زیبایی که در وصف آزادی بیان و تحزب -حتی برای مخالفان سوسیالیسم- نوشته بودند، ناگهان فرمول زیبای آزادی تغییرشکل می دهد و به صورت «دمکراسی صوری» اعلام وجود می کند و گردانندگان راه کارگر یادآور می شوند که «حفظ اصل سلطه پرولتاریا بر هر اصل دمکراسی صوری مقدم است.»!

## چه کسی «بورژوازی» را از «پرولتاریا» تشخیص خواهد داد!

اینکه گردانندگان راه کارگر با این صراحت و گستاخی، از «قهر عریان» و «سرکوب» صحبت می کنند و با مشت های گره کرده «کارگری» بر پوزه «بورژوازی» می کوبند، قطعاً از این اصل اخلاقی ناشی می شود که در نظام های طبقاتی جهان، به طور واقعی، میلیون ها کارگر به طرز وحشیانه ای استثمار و سرکوب شده اند و این کار نیز عمدتاً به دست نیروهای بورژوازی انجام گردیده است و در نتیجه اگر کسانی برای حفظ حاکمیت زحمتکشان ستمدیده پافشاری کنند، نباید ضرورتاً آنها را بدخواه و بداندیش به حساب آورد. با اینحال نمی شود فراموش کرد که این خط و نشان کشیدن ها زمانی انجام می گیرد که ۷۰ سال تجربه تلخ روبروی همگان قرار گرفته و اینک به طور وضوح برملا شده است که به نام «پرولتاریا» و حفظ سلطه او چه چنایاتی انجام گرفته است.

درواقع اگر کسی بخواهد مسؤله در قبال این حوادث دردناک واکنش نشان دهد در اولین گام باید اعتراف کند که تشخیص پرولتر بودن یا بورژوا بودن افراد جامعه، علیرغم آنچه که تاکنون در جوامع سوسیالیستی می گذشته است، تبعیت و یا مخالفت افراد جامعه با منویات حزب کمونیست حاکم نیست و معتبرترین طریق تشخیص «نماینده» این خواهد بود که افراد طبقه یا طبقات مورد نظر -یا لاقال اکثریت آنها- با رأی و دآوری عینی خود نمایندگان خود را انتخاب کنند و حکومت را به وی

# «وفاق همگانی» یا «همه باهم» زیر علم رژیم جمهوری اسلامی!

جامعه و دمکراتیزه کردن آن کرده است.

کنگره ملی آفریقا سرگردگی عظیم ترین جنبش توده ای را دارد و توانسته است اکثریت اهالی نه تنها سیاهپوست، بلکه بخش قابل توجهی از سفیدپوستان را علیه رژیم نژادپرست بسیج کرده و بشوراند و بدینوسیله روز به روز عرصه را بر رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی، با اشکال و شیوه های مختلف مبارزه تنگ تر کند. چپ شیلی پایگاه اجتماعی قابل توجهی در بین زحمتکشان در جامعه دارد و هیچوقت شعارها و مواضع اصولی و رادیکال را برای یافتن «زبان مشترک» با پینوشه کنار ننهاده و تسلیم رژیم سرکوبگر نشده است، بلکه برای تعمیق و گسترش مبارزه با رژیم آزادی کش پینوشه با بخشی از بورژوازی که آنها نیز در ایجاد فضای باز سیاسی و دمکراتیک شدن جامعه نینفع هستند ائتلاف مشروط کرده اند.

افغانستان، کامبوج و آنگولا هیچگونه وجه تشابه و همانندی با رژیم جمهوری اسلامی ندارند. ما در این کشورها با دولت های چپ و مارکسیست که با اپوزیسیون از موضع دولت های سرکار که می خواهند مخالفین و دشمنانشان را به «سیاست نجات ملی» (آشتی ملی و جبهه صلح) جلب کنند مواجه هستیم و یا اگر در کشورهای اروپای شرقی جابجایی قدرت سیاسی اینچنین متعمداً نه انجام می پذیرد و دولت های مارکسیست سابق به رأی مردم گردن می نهند، دلیل اساسی آن اینست که این دولت ها هر قدر فاسد، بوروکراتیک و غیردمکراتیک و اختناق زده بوده باشند، دشمنان مردم نبوده اند. لاجرم نه افغانستان و کامبوج و آنگولا با رژیم جمهوری اسلامی قابل مقایسه است و نه می توان فساد و اختناق کشورهای اروپای شرقی را با قساوت و اختناق سیاه جمهوری اسلامی یکسان گرفت.

رفیق جوشنی برای توجیه مذاکره با رژیم، غیر از «واقعیت های جهان معاصر و تجارب تاریخی بسیاری از کشور ها» که در فوق اشاره شد به یک سری بدیهیات عام، که برای هرکس که از دور هم مسائل سیاسی را دنبال کند از مسلمات است، تاکید می ورزد تا بلکه بدین وسیله خط خودش را پیش ببرد: «شعارهای ما باید همین امروز و فردا و ماه و سال جاری هم منشأ اثر باشد» و یا «اگر میزان، مردم و حل معضلات آنها و کاهش درد و رنج آنها باشد، باید حتی گشایش کوچکی در کار مردم بارقه امید در چشمان ما بیافریند». و اما در اینجا نیز رفیق جوشنی مسائل و مطالبات ریز و درشت را قاطی می کند و «ایجاد فضای باز سیاسی» و «اجرای این یا آن ماده مهم از اعلامیه حقوق بشر» را هم ردیف و هم طراز با «اضافه درآمد یک خانواده» و «تلاش برای تأمین حداقل خدمات بهداشتی و درمانی» قلمداد می کند.

واضح است که هیچ نیروی جدی و عنصر سیاسی نمی تواند به مطالبات روزمره مردم بی اعتنائی نشان دهد و یا مطالبات کوچک روزانه را در راستای بهبود وضع مردم نداند. ولی انتظار داشتن «فضای باز سیاسی» و «بازگرداندن احساس امنیت شخصی و اجتماعی به روال طبیعی و عادی که شایسته یک زندگی در آرامش و آسایش است» از رژیم جمهوری اسلامی، درواقع یا از عدم شناخت ماهیت نظام ولایت فقیه ناشی می شود و یا مسخ کردن «فضای باز سیاسی» و «امنیت شخصی و اجتماعی» است که درنهایت معنای جز «فضای باز سیاسی» برای موافقین رژیم و «امنیت شخصی و اجتماعی» برای مدافعین آن ندارد.

جمهوری اسلامی شبیه هیچیک از حکومت های استبدادی چه نوع شرقی و چه نوع غربی اش نیست. رژیم جمهوری اسلامی حکومتی است که «قانوناً» حاکمیت مردم را نفی می کند و به سخره می گیرد. رژیم ولایت فقیه نه تنها کوچکترین حقی برای مردم در تعیین سرنوشت خویش قائل نیست، بلکه شب و روز وقیحانه به مردم دیکته می کند که چگونه نفس بکشند. جمهوری اسلامی نه تنها با «فضای باز سیاسی» و «این یا آن ماده مهم از اعلامیه حقوق بشر» بلکه حتی با کوچکترین آزادی در پوشش لباس نیز سرنشمنی دارد.

البته لازم به یادآوری است که آرزوی من نیز این است که «فضای باز سیاسی» و احساس «امنیت شخصی و اجتماعی» شهروندان کشورمان با

در نشریه کار شماره ۷۰، دومقاله یکی با امضاء دکتر رضا جوشنی تحت عنوان «وفاق همگانی» و دیگری با امضاء م. اکبری با تیتیر «امروز بایکوت فردا سرکوب» درج شده است که هر دو مقاله نگرش واحدی را دنبال می کنند.

امید است که سیاست سازمان «اکثریت» در راستای خط فکری مقالات مزبور قرار نگیرد، زیرا اگر حرکت سازمان در این جهت قرار گیرد لطمه جبران ناپذیری برای جنبش دفاع از دمکراسی و ضربه بزرگی برای جنبش چپ و دمکراتیک خواهد بود.

در آستانه کنگره سازمان «اکثریت» بحث ها و مقالاتی اینچنینی نشان می دهد که حداقل بخشی از کارهای باسابقه جنبش فدائی تحت تأثیر تحولات و تلاطمات بین المللی و دگرگونی های ژرف و همه جانبه در کشورهای سوسیالیستی و همچنین پیچیدگی روند اوضاع در داخل کشور، جهت یابی خود را از دست داده و به گیج سری و توهم دچار آمده اند.

جوهر حرف رفیق جوشنی در «وفاق همگانی» تنها یک چیز است: مذاکره و همکاری با رژیم جمهوری اسلامی! و یا به دیگر سخن «همه باهم» در خدمت رژیم ولایت فقیه!

رفیق جوشنی خوانندگان مقاله خود را فرا می خواند که با چشمان باز «واقعیت ها» و «ظرفیت های جامعه ایران را ببینند! اما راست این است که توصیفی که وی ناخواسته ولی به درستی از وضعیت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی جامعه ایران ارائه می دهد هیچگونه همخوانی و قرابتی با جمعیند و راه حل پیشنهادی اش، که قصد دارد به خوانندگان القاء کند، ندارد.

وی گرچه به ظاهر از «واقعیت ها» و «ظرفیت های جامعه ایران حرکت می کند ولی درحقیقت مبدأ حرکت او «واقعیت های جهان معاصر و تجارب تاریخی بسیاری از کشورها است» که «راه های جدیدتر و متنوع تر و فراگیرتری را در برخورد با مشکلات جهانی، منطقه ای (کشوری) الزام آور ساخته است». در همین زمینه هم رفیق جوشنی دنبال «چاره های جدیدتر و فراگیرتر» برای ایران می باشد. البته پر واضح است که ما در جهان به هم پیوسته ای زندگی می کنیم و نمی توانیم خودمان را از مجموعه تحولات جهانی کنار بکشیم و ضمناً کسی را نمی توان به خاطر اینکه دنبال «چاره های جدیدتر و فراگیرتر» است مورد سرزنش قرارداد. اما ادله و شواهدی که وی برای چالنداختن «چاره های جدیدتر و فراگیر»ش اقامه می کند، هیچ کمکی نمی تواند برای القاء فکرش باشد.

اما ببینیم کدام «واقعیت های جهان معاصر و تجارب تاریخی بسیاری از کشورها» رفیق جوشنی را متقاعد کرده که «برای رهائی کشور از فلاکت اقتصادی و اجتماعی و اختناق» باید با رژیم جمهوری اسلامی مذاکره و همکاری کرد.

رفیق جوشنی در «وفاق همگانی» اش خوانندگان را به مذاکره جبهه فارابوندومارتی با خونتای آن کشور مراجعه می دهد و متوجه می سازد که دولت کمونیست کامبوج با شاهزاده سیهانوگ و خمرهای سرخ (نیروه های پل پوت) درپی یافتن راهی برای پایان آلام ۱۵ ساله مردم کامبوج اند؛ و در افغانستان و نیکاراگوئه و آنگولا متخاصمین دیروزی به پای مذاکره فراخوانده می شوند و بالاخره به تحولاتی که در یک سال اخیر در شیلی و آفریقای جنوبی و کلیه کشورهای سوسیالیستی رخ داده است، استناد می جوید.

وضعیت و موقعیت جنبش (عمومی) ما، نه با جبهه فارابوندومارتی و نه با کنگره ملی آفریقا و نه حتی با چپ شیلی قابل مقایسه است و نه رژیم جمهوری اسلامی مانند رژیم های افغانستان، کامبوج و آنگولا و نیکاراگوئه است.

جبهه فارابوندومارتی اگر به مذاکرات سیاسی با خونتای السالوادور تن می دهد نه از موضع یأس و ضعف و ذلت، بلکه مشروط و از موضع قدرت است. جبهه فارابوندومارتی بخشی از قدرت نظامی و سیاسی جامعه است و همچنین شرکت در انتخابات مارس ۱۹۹۱ را مشروط به غیرنظامی کردن

انکار شوری آش، شرط عقل نیست!

سرعت حادثی که در جهان می گذرند و عریانی حقایقی که برملا می گردند، موجی آنچنان نیرومند و پر صلابت آفریده اند که ایستادگی در برابر آن و یا نادیده گرفتنشان، آنهم از سازمانی که سال ها است، با يك هوشمندی نسبی، بر سر دوش فانتزی و واقعیت ایستاده است بعید به نظر می رسد. بدون شك واکنش راه کارگر درباره حادثی که در چند سال گذشته در کشورهای سوسیالیستی اتفاق افتادند، خود موضوع چالب و «عبرت آموزی» است که می تواند در يك مقاله جداگانه مورد بحث قرارگیرد اما در مورد همین موضوع آزادی و دمکراسی هم، صرفنظر از اینکه راه کارگر تا مدت ها این موضوع را جدی نمی گرفت و تنها به این بسنده می کرد که هرازگاهی، «نواندیشان» را که گویا نوبش را آورده اند مورد استهزاء قراردهد، سرانجام در مقابل فشار واقعیات مجبور شد که به يك بسیج عمومی تن دردهد و در يك کوشش همه جانبه «تئوریک» چندین مقاله مفصل در این باره بنویسد. به نظر می رسد که «تئوریسین»های راه کارگر در جریان این مساعی اندیشمندانه، بدعتاً دریافتند که تقریباً همه مسائل و گره گاههای تئوریک جنبش بحران زده کمونیستی را با سرپنجه تدبیر حل کرده اند و برای هر سؤالی هم جوابی در آستین داشته اند.

تبختر ناشی از این مهارت های تئوریک، کار را به آنجا کشانید که این دوستان پس از سرهم بندی کردن همه «اصول مسلم» خود و حل کردن همه تناقضات موجود برای اینکه کسی نپرسد چرا قبل از شما کسی به این فکر نیفتاده بود با خونسردی اضافه کرده اند که: «این اصول مسلم، دهه هاست که هم توسط سوسیال دمکراسی، هم توسط مارکسیسم پوپولیستی و هم توسط دولت های سوسیالیست تحریف شده است!»

البته باید اعتراف کرد که زمانه هم زمانه سختی است و پوست کلفتی هم حد و مرزی دارد! هم از این روست که رهبران راه کارگر، هنوز چند ماهی از این فلسفه بافی هایشان نگذشته به ویژه پس از تسلیم شدن ساندنیست ها به انتخابات آزاد و کنار رفتنشان از حکومت، چاره را در آن دیدند که تئوری خاکستری را به نفع واقعیت های جاندار، به کناری نهند و پس از کف زدن برای ساندنیست ها، طی مصاحبه ای با یکی از رهبران درجه اول سازمان (شالگونی) اعلام کنند که: «نمی توان از این تز دفاع کرد که هرگاه نظر مردم با ما موافق نباشد، ما تن به رأی آنها نخواهیم داد.»

\*\*\*

این شیوه ما نیست که میان طرفداران «قهر عریان» و کسانی که «تن به رأی مردم» می دهند تفاوت نگذاریم و از مواضع تصحیح شده يك سازمان سیاسی خوشحال نشویم. حتی اعتقاد هم نداریم که تصحیح مواضع نادرست احتیاج به «توابگیری» و «خود زنی» داشته باشد.

ما فکر می کنیم که مسؤلان راه کارگر، ورق خوردن يك صفحه بزرگ تاریخ را جدی نگرفته اند و همچنان غرق در رمانتیسم انقلابی گرانه ای که در اطراف خود تنیده اند، خود را تافته جدا بافته می دانند و فاصله ناچیزی را که -با برخی انتقادات کم اهمیت- از مواضع رسمی جنبش کمونیستی داشته اند، همچون هویت ویژه خود به حساب می آورند و خود را از گزند حوادث مصون می پندارند. از همین رو است که به قصد جویگویی به معترضین، یکی دوتا اصل خودساخته را کنار هم می گذارد و بلافاصله همه جنبش کمونیستی را -نیز مارکسیسم پوپولیستی و سوسیال دمکراسی را- متهم می کنند که «این اصول مسلم» را «دهه هاست» که «تحریف» کرده اند! گویا رهبران راه کارگر به دنیا آمده اند که جهان را از ضلالت برهانند!

ما می گوئیم که این نشانه واقع بینی است که شالگونی در آخرین مصاحبه اش پذیرفته است که «نظریه پردازان جنبش کمونیستی نظرات زیادی مطرح کرده اند که نمی شود گفت همه آنها امروز اعتبار دارند.» این داوری با مواضع رسمی و قدیمی راه کارگر که افتخار می کرد که این نظریه پردازان «مرجع تقلید» او هستند فاصله گرفته است.

ما می گوئیم وقتی امروز شالگونی اعتراف می کند که درباره کشورهای سوسیالیستی «خودمان نیز از مسائل درک دقیق تر و روشن تر نداشتیم» نشان دهنده این است که می خواهد آمادگی اش را برای درس گیری از روزگار نشان دهد و این نکته مثبتی است.

ولی آیا این رهبران اخیراً متواضع شده می توانند قدری هم درباره بقیه «اصول مسلم»شان، درباره بد و بیراه گفتنشان به دیگران، درباره واضح و مبهرن بودن همه مسائلی که در دستور روز خود دارند، لااقل قدری کوتاه بیایند و هر شماره جدید نشریه شان را به مثابه آخرین نسخه شفای بحران های جهان -البته با خط خوردگی های فراوان روی فرمایشات قبلی- منتشر سازند؟!

ب. الوند

راه کارگر... (بقیه از صفحه ۱۷)

نیروی سیاسی، برنامه و میانی اعتقادی راطراحی می کند و آن را منتظر می سازد، از هم اکنون می توان مطمئن بود که: اولاً تمام تبلیغات سازمان مزبور درباره آزادی های بی قید و شرط سیاسی، دروغ است، چرا که معتقد است این آزادی ها فقط برای سرگرم کردن اپوزیسیون است نه برای تعیین سرنوشت کشور. ثانیاً وقتی اعتراف می کند که در «دوران های بحرانی»، پرولتاریا حق دارد که حق «پروژوازی» را کف دستش بگذارد و به قهر عریان متوسل شود، از آنجا که هیچ تعریف حقوقی و قابل ارزیابی از «پرولتاریا» و «پروژوازی» ارائه نمی کند و برعکس به ۷۰ سال حکومت پرولتری و اندیشه های مارکسیسم-لنینیسم، استناد می کند، همه ما حق خواهیم داشت که آخر عاقبت نسبه فروشی را مدنظر داشته باشیم و از روزهای سیاه تحقق چنین برنامه هائی بر خود بپرزیم!

وجود همین رژیم امکانپذیر می بود، منتهی آرزوی من کجا و واقعیت خشن نظام ولایت فقیه کجا؟

رفیق جوشنی پس از کلی مرثیه خواندن و مسیح وار اندرز دادن بالاخره همانطور که در آغاز مطلب اشاره کردیم جمع بند و پیشنهاده خودشان را چنین ارائه می دهند: «عقلانانه این است که همه نیروهای موجود و ذخیره جامعه که هرکدام به نحوی می توانند مؤثر افتند، بسیج شوند، ضرور است که همه نیروهای سیاسی قانونی و غیرقانونی و پایه های اجتماعی آنها، راست و چپ و میانه، از هواداران سلطنت گرفته تا مذهبی و غیرمذهبی از نیروهای درون و پیرامون حکومت گرفته تا نیمه مخالفان و مخالفان و مخالفان افراطی... در يك وفاق همگانی شرکت ورزند... وفاق همگانی ناظر بر پرهیز از سیاست ها و شعارهای غیر واقعی، سرنگون باد و مرگ بر و... می باشد و... وفاق همگانی تاکید دارد که روندهای موجود تبادل نظر و همکاری برخی نیروهای سیاسی، باید دنبال شود و به دیگر نیروهای سیاسی اپوزیسیون نیز تسری یابد. ضروری است که این روند به گشایش بحث و مذاکره آشکار، علنی و صریح همه این نیروها با رژیم، برای راهیابی در عرصه های مهم حیات اجتماعی کشیده شود و دوام یابد. در این روندهای بحث و مذاکره و راهیابی هیچ نیروئی نباید به هیچ وجه مورد استثناء و بایکوت قرارگیرد و هیچ پیش شرطی نباید گذاشته شود.»

ما در اینجا وارد این بحث که چطور آقای جوشنی می خواهد «راست و چپ و میانه، سلطنت طلب و مدافع جمهوری اسلامی» را در درون گونی «وفاق همگانی» اش جا بدهد، نمی شویم. حتماً تجربه خود زندگی پاسخ درخور را به این «وفاق همگانی» خواهد داد.

چنانکه ملاحظه می شود «وفاق همگانی» رفیق جوشنی بیعت مجدد با جمهوری اسلامی است. رفیق جوشنی صراحتاً اعلام می کند که این «همه باهم» وی نه برای سرنگونی رژیم ولایت فقیه و نه حتی برای عقب راندن رژیم از مواضع ارتجاعیش، بلکه ناظر بر عقب نشینی اپوزیسیون از مواضعش و دست شستن از شعارهای رادیکال از قبیل سرنگونی رژیم و... و حل شدن در نظام ولایت فقیه است. البته این «همه باهم» از همان بعد از انقلاب، شگرد جمهوری اسلامی بوده و هنوز هم هست: همه با هم باشیم منتهی حرف اول و آخر را من باید بزنم و شما حق دارید تنها با من موافقت کنید! رفیق جوشنی ضمن اینکه در لفظ می فرمایند که «هیچ نیروئی نباید مورد استثناء قرارگیرد و پیش شرطی نباید گذاشته شود ولی شرکت در «وفاق همگانی» وی مشروط به پرهیز از «شعار غیر واقعی سرنگونی» است، یعنی آنهاستیکه طالب سرنگونی رژیمند راه به «وفاق همگانی» رفیق ندارند. البته این طبیعی و قابل فهم است: کسی که تصمیم گرفته است زیر علم جمهوری اسلامی برود دیگر شاخ و شانه کشیدن به رژیم جمهوری اسلامی، دلک بازی و مسخره است.

رفیق جوشنی در پایان مقاله خود به رژیم «اولتیماتوم» می دهد: «لازم است در همین جا تصریح شود که میزان توجه و یا بی اعتنائی رژیم به شیوه های یاننده، محکی خواهد بود برای نیروهای سیاسی ایران و همه مردم میهن ما که تکلیف خود را با رژیمی که اگر همچنان به زبان دیگری سخن گوید روشن کنند و با اعتراض گسترده و میلیونی خود و با انقلاب دیگری به آن پاسخ گویند.»

رفیق جوشنی! جمهوری اسلامی در طول ۱۱ سال به اندازه کافی خودش را برای نیروهای سیاسی و مردم میهن ما شناسانده و مردم و نیروهای سیاسی نیز متقابلاً تکلیف خود را با رژیم روشن کرده اند. حالا این شما هستید که باید تکلیف خودتان را با رژیم روشن کنید.

م. آشنا

## گرانفروش و دزد واقعی کیست؟

اخیراً مجلس شورای اسلامی طرحی برای مبارزه با «اخلال گران اقتصادی» به تصویب رسانده است که براساس آن به قوه قضائیه اجازه داده شده است با کسانی که از طریق اقدامات اقتصادی (احتکار، گرانفروشی) موقعیت رژیم را به مخاطره می اندازند، به عنوان «محارب» برخورد شود و «مجازات تا حد اعدام» در انتظار آنها خواهد بود. روزنامه های رژیم طی چندین هفته با عناوین درشت به شرح و بسط فواید این «برخورد قاطعانه» دست زدند و بارها تیزتر درشت اعدام چه از زبان مسئولین کشور و چه مردمی که از دست گرانفروشی و تورم و کمبود به تنگ آمده اند، صفحات اول روزنامه ها را تزئین کرد. اما با گذشت هفته ها آب از آب تکان نخورده است و همان کمبود و گرانی ادامه دارد.

جمهوری اسلامی در عرصه اقتصادی هم فکر می کند با زور، ارعاب، تهدید و اعدام می تواند قانونمندی بازاری که براساس افت شدید تولید و بحران اقتصادی ده سال گذشته شکل گرفته است را تغییر دهد. این تلاش به حدی مصنوعی و تبلیغاتی است که حتی برخی از دست اندرکاران رژیم هم مانند احمد خمینی نسبت به اثربخشی محدود آن هشدار داده اند. به نظر ما اگر قرار است کسی در ایران به جرم اخلال اقتصادی پای میزحاکمه کشانده شود، نخست دستگاه های دولتی و شبکه های وسیع وابسته به روحانیون و سازمان های شبه دولتی است که نقش اول را در چپاول، دزدی و گرانفروشی بازی می کنند. در ایران همه می دانند رفسنجانی و برادرش، موسوی تبریزی، هادی غفاری، موسوی اردبیلی، عسکروالادی و... چه ثروت های افسانه ای در سال های اخیر به هم زده اند. ما در این جا فقط یک نمونه کوچک از افسانه گری های باندهای رقیب را در درون جمهوری اسلامی برای روشن تر شدن موضوع می آوریم.

نقل از سرمقاله رسالت - ۴ اردیبهشت - احمد توکلی

\* بنیاد رشد جامعه اسلامی ایران! «ر.جاء» در سال ۶۴ تشکیل گردید. مؤسسين اين بنياد چندان از

معاونين وزارت صنايع سنگين سابق، آقای مظاهري سرپرست سابق بنياد مستضعفان، حجت الاسلام بيات نماينده زنجان و چندين مسئول كشوري ديگر بوده اند.

اين بنياد سرمايه خود را در اساننامه يك جلد كلام... مجيد ذكر كرده است و هدف را هم فعاليتهاي اقتصادي در راستاي رشد جامعه ايران و صرف وجوه حاصله در مقاصد فرهنگي اعلام كرده بود. بنياد ر.جاء باتكيه به قدرت مؤسسين و آشنائي گسترده باديستگاههاي دولتي و داشتن اطلاعات دقيق از برنامه ها و سياستها قبل از اعلان رسمي به انعقاد قراردادهاي قابل توجهي با دولت يا بخش خصوصي مبادرت ورزيد و در اين راستا چندين شركت ر.جاء بازرگاني، ر.جاء صنعتي ر.جاء عمراني و... تشكيل داده و در خارج از كشور هم به تاسيس دفتر اقدام نمود.

به عنوان نمونه ر.جاء صنعتي به شركتي كه براي تاسيس كارخانه چرخ خياطي موافقت اصولي از وزارت صنايع سنگين گرفته ولي به دليل دست

اندازهاي اداري موفق به اجرائ طرح خويش نشده پيشنهاد مي دهد كه به جاي برآورد اوليه كه ۸۰ ميليون تومان بوده است، كارخانه را با ۲۸۰ ميليون تومان برايش بسازد و روش كار اين باشد كه ۴۰ درصد را نقدا بگيرد و با اجازه وزارت صنايع سنگين چرخ ساخته شده وارد كرده و بفروشد و از درآمديش ارز بخرد و همراه با ارز دولتي كارخانه را تاسيس كند.

در مورد ديگري استاندار سابق مازندران كه قبل از قائم مقام وزير صنايع سنگين بوده و همزمان با استانداري عنوان مشاور وزير را حفظ كرده بود، با جمع كردن مسئولين استان براي بنياد ر.جاء كار جلب مي كند و تكيه اش هم بر اين است كه بنياد بخش خصوصي نيست بلكه غير انتفاعي است! ر.جاء با سايناز در تيرماه ۶۶ يك معامله ۱۵ ميليون توماني داشته است! پس از تقاضاي تحقيق و تفتيش خندان از نمايندگان مجلس درباره اين قبيل بنيادها و اعتراضات مختلفي كه صورت گرفت سرانجام هيئت امناء بنياد ر.جاء در تاريخ ۶۷/۶/۲۶ تصويب مي كند كه همگي موسسين از بنياد استعفا بدهند و به جاي عنوان بنياد از كلمه موسسه استفاده شود و لفظ غيرانتفاعي هم از اساننامه حذف گردد. مدير عامل بنياد ر.جاء در گزارش خويش به هيئت امناء دليل اين تغييرات را چنين ذكر مي كند:

«برادران مستحضرند كه بنياد در بدو تاسيس در نظر داشت به منظور تحقق اصل مشاركت مردم... با استفاده از مكنانيزما و سازماندهي مناسب، امكانات و توانمنديهاي مردم نظير استفاده از اعتبارات بانكي و جذب پولهاي سرگردان جامعه، پروژه هاي بزرگي را كه... اما بعد مي گويد چون دولت علاقه مندي لازم رانشان نداد (لابد انتظار نسيبيلات بيشتري داشتند!) و «از هيئت امناء محترم هم امكان همسو كردن فعاليتهاي بنياد با پروژه هاي بزرگ مملكت و سياستها و برنامه ريزيهاي دولت سلب شده است»، «فكر مي كنم اكنون كه بحمد... بنياد شكل گرفته و حركتي نيز كرده است، زمان مناسبی برای تجدید نظر اساسی در ترکیب هیئت امناء بنياد باشد.»

سؤال اين است: بنيادي كه يك ريال هم سرمايه نداشته چگونه و با كدام «مكانيزم و سازماندهي مناسب» توانست از اعتبارات بانكي بهره مند شود و يا از كدام سرمايه سرگردان مردمی استفاده كرده است؟! در وقتي كه اعضا محترم هيئت امناء از اين بنياد صدرصد غير انتفاعي! استعفاء داده اند و آنرا تبديل به يك موسسه انتفاعي كردند، با «حركتهاي» كه بنياد كرده چه مقدار ثروت و امكانات اندوخته شده بود و به چه مصارفي رسيد؟

\* بنياد الهادي كه در تاريخ ۶۶/۴/۲۸ به ثبت رسيده است در اساننامه خود دارايي بنياد را وجوهي عنوان كرده كه بعد از اعضا هيئت مديره با اشخاص خبير دريافت خواهد كرد ولي قبل از اين تاريخ در مزايمه خريد يك گاوداري وزارت كشاورزي در سمنان با مبلغ ۱۰۰ ميليون تومان برنده

شده است. بنياد مستضعفان ۵۰ درصد سهام جوراب آسيا (استارلايت) را به بنياد الهادي مي بخشد. الهادي نصف ديگر سهام اين شركت را نيز در سال ۶۷ به مبلغ ۱۱۰ ميليون تومان از سازمان صنايع ملي مي خرد. از كجا مي آورد؟ از محل سود همين شركت! زيرا توليدات با ۴۰ تا ۵۰ درصد سود فروخته شده (گرانفروشی نیست!) و تنها سود ثبت

شده در دفاتر براي سال ۶۷ مبلغ ۱۷۸ ميليون تومان بود. آيا قيمت نصف سهام اين شركت با چنين سودی ۱۱۰ ميليون تومان است؟ مجوز سازمان صنايع ملي در فروش چه بود؟ حساب آرزى خارج از كشور، ساختمان پزشكان ميدان ونك، ساختمان سينا در خيابان سعدي و كارخانه ديگك زودپز «سب» و... بمانند. جالب اين است كه اين بنياد هم از اسفند ۶۸ نام خود را به موسسه الهادي تغيير داده است!!

\* سيگارهاي قاچاق خارجي توسط شركت دخانيات به شركت شاهد فروخته شده و بعداً به واسطه بنياد فرهنگي غير انتفاعي! به بازار آزاد سرازير مي شده است. سود حاصل چه مقدار بود؟ به دست چه كسي رسيد؟ آيا مقررات فروش را دخانيات رعيت كرد؟ حالا كه مردم سيگار را گران مي خريدن چرا بايد لائيل سود آن به جاي جيب چپاولگران بخش خصوصي و عناصری از بخش عمومي به خزانه دولت ريخته شود؟

لازم به تذكر است كه گرداننده اصلي «بنياد الهادي» هادي غفاري نماينده مجلس است.

## ۳۴ هزار كارگاه صنعتي

### در ايران

برابر آخرين آمارگيري از كارگاه هاي صنعتي ايران كه در سال ۱۳۶۶ انجام گرفته و نتايج آن اخيراً انتشار يافته است، در مجموع ۱/۴۴ ميليون نفر از نيروي كار ايران در صنايع اشتغال دارند. ۹۲ درصد اين عده مرد هستند. در سال ۶۶ كارگاه هاي صنعتي ايران در مجموع ۲۱/۸ ميليارد تومان سرمايه گذاري كرده اند (با ارز آزاد اين مبلغ فقط حدود ۱۷۳ ميليون دلار مي شود). در اين سال يك چهارم ارزش توليدات در بخش صنايع مواد غذايي، آشاميدني و دخانيات ايجاد شده است. اين آمارگيري در مجموع ۳۴۰ هزار كارگاه صنعتي در سراسر كشور را دربر مي گيرد. تعداد كارگاه هاي بزرگ صنعتي (با پيش از ۱۰ كاركن) پيش از ۷۵۰۰ است كه در مجموع حدود ۴۵ درصد نيروي شاغل در بخش صنايع را دربر مي گيرد. صنايع نساجي، پوشاك و چرم يك سوم كل كارگاه ها را شامل مي شوند و يك چهارم كارگاه ها مربوط به صنايع ماشين آلات، تجهيزات و ابزار محصولات فلزي مي شود. كل ارزش توليدات كارگاه هاي صنعتي كشور در سال ۱۳۶۶، ۴۱۲ ميليارد تومان بوده است.

لازم به تذكر است كه امروز رشد كارگاه هاي بزرگ صنعتي كه براي دهه ۵۰ پيش از ۷ درصد در سال بود، در ۷ سال نخست دهه شصت به طور كلي متوقف شده است و در موارد متعددي آمارها، کاهش و افت شديد توليد و شمار كاركنان را نشان مي دهند.

## خبرهای کوتاه اقتصادی

\* هشتمين پالايشگاه كشور با هزينه اي معادل سه ميليارد دلار با مشاركت ايتاليا و ژاپن در بندر عباس ايجاد خواهد شد.

\* به گزارش روزنامه های تهران، حجم معاملات بورس تهران که سال گذشته با شروع مجدد کار خود، فعال شده است، به ۱/۱ میلیارد تومان رسیده است. دولت و مؤسسات نیمه دولتی قرار است به تدریج سهام کارخانه ها را در بورس تهران به فروش بگذارند.

\* به گفته معاون آموزش ترویج سازمان جنگل ها و مراتع کشور، طی سی سال گذشته بیش از ۱۲ میلیون هکتار از جنگلهای کشور نابود شده است. ظرف ۲۰ سال گذشته در هر ثانیه ۲۲ متر از جنگل ها و ۴۰ متر از مراتع کشور تحت تاثیر عوامل غیرطبیعی نابود شده است.

\* ایران و فنلاند با امضای یادداشت تفاهمی موافقت کردند حجم همکاری تجاری-صنعتی خود را به دو میلیارد دلار برسانند.

\* نعمت زاده وزیر صنایع گفت که حجم صادرات صنعتی امسال به ۲۰۲ میلیون دلار (۵ برابر سال گذشته) خواهد رسید.

\* حداقل دستمزد کارگران از اول سال جاری به صدتومان در روز افزایش یافته است. با این دستمزد زندگی تقریباً حتی برای چند روز توسط يك نفر هم نامیسر است.

\* در سال ۶۸، در مجموع بیش از يك میلیارد و صد و بیست میلیون دلار کالاهای غیر نفتی به خارج صادر شد. این میزان نسبت به سال ۶۷، ۱۷ درصد افزایش نشان می دهد. يك سوم صادرات غیر نفتی ایران را فرش تشکیل می دهد.

\* دولت ایران با پرداخت بیش از ۴۰ میلیون دلار خسارات به شرکت های ایتالیایی پرونه دعوای مالی میان دو کشور را بست. در پی این توافق، مذاکرات برای گسترش روابط اقتصادی با مسافرت وزیر معادن ایران به ایتالیا در سطح عالی آغاز شد و طبق اظهارات طرفین، دو کشور طی پنج سال در سطح بیش از ۱۲ میلیارد دلار همکاری اقتصادی خواهند داشت.

\* روابط اقتصادی ایران و شوروی پس از يك افت کوتاه، مجدداً با سفر هیات های نمایندگی بلندپایه دو کشور قرار است گسترش یابد. مسئله اصلی در بحث های طرفین تکمیل ذوب آهن اصفهان تا ظرفیت ۱/۸ میلیون تن و آنگاه تا چهار میلیون تن است. ایران در پی تعلل شوروی، رأساً اقدام به خرید وسائل مورد نیاز برای توسعه ظرفیت کارخانه از ایتالیا زده است. لازم به تذکر است که صدور گاز ایران به شوروی از اوایل فروردین ماه از سر گرفته شده است. به گفته وزیر اقتصاد و دارایی ایران، از محل صدور گاز طی سال های آینده ۱۹ طرح بزرگ صنعتی با هزینه ۶ میلیارد دلار اجرا خواهد شد.

\* ایران واتریش يك پروتکل اقتصادی ۴ میلیارد دلاری امضا کردند. در این پروتکل همکاری در حدود صد پروژه در نظر گرفته شده است.

## يك نویسنده در مقام... (بقیه از صفحه ۸)

ابتدا به خاطر آن مبارزه کرده بودند، کاملاً وارونه شدند. اعضاء منشور ۷۷ به خوبی متوجه شدند که می توان از این تضاد رژیم بهره برداری کرد؛ آنها فعالیت خود را همواره در چارچوب قانونی انجام داده اند و به قوانین کشور خود یا توافق های بین المللی نظیر موافقت نامه های هلسینکی استناد کرده اند. و هاول می نویسد: «انگیزه اخلاقی ما را بر آن می دارد که بنا بر اصول و به خاطر عشق به نیکی، نیکی کنیم، با این اعتقاد که نیکی فی نفسه همواره معنایی (مفهومی) دارد و با الهام از اندیشه کانت اضافه می کند: «انسان باید چنان رفتار کند که فکر می کند سایرین می بایست رفتار کنند». اهمیت نقش فرد - نه قهرمان ها و نابغه ها - در تاریخ از اینجاست. بدین ترتیب، هاول نقش ها را وارونه می کند، مسؤلیت ها از دولتمدار به شهروند انتقال می یابد، شهروندی که باید بداند با قبول مسؤلیت، محکوم به این است که نقش ایفا کند و سرنوشت ویژه ای داشته باشد. این چنین است که هاول با شکاکیت بنیادی گوئندرا که اعتقادی به امضاء شکوائیه ندارد به مخالفت بر می خیزد؛ هاول می گوید «اقدامات کوچک آثار غیر مستقیم و ملایمی دارند که در دراز مدت ظاهر می شوند» و «گاهی اوقات باید به عنوان شهروند دلیرانه اقدام کرد... حتی اگر مایه ریشخند باشد». هاول همچنین اعتقاد ندارد که تراژدی کشورش را بتوان با نوعی «قضا و قدر ملی» توجیه کرد، به نظر او این بهانه ای است که مسؤلیت های فردی را به دوش تاریخ می اندازد، تاریخی که گویا «در ورای» ما جریان دارد. هاول می گوید «این ما هستیم که تاریخ را می سازیم... زندگی خارج از تاریخ نیست و تاریخ در ورای زندگی قرار ندارد؛ بنابراین این عمل کردن ضروری و به آینده امیدوار بودن حق است. امید «شکلی از خوشبینی نیست، بلکه این ایقان است که اعمال ما معنایی دارند حتی اگر ندانیم چه نتایجی به بار خواهد آمد».

هاول نظم انعطاف ناپذیر و مرده نظام توتالیتر را بدشت انتقاد می کند، به نظر او این نظام می کوشد تاریخ را به حال سکون درآورد و هرآنچه غیر قابل پیش بینی است کنار بزند، در حالیکه تاریخ واقعی، ماهیتاً «منشاء دائمی هرج و مرج و بی نظمی است، سیلی است بر نظم موجود»؛ شایستگی منشور ۷۷ اینست که «جریان کنش ها و واکنش ها را از نو جان بخشید»؛ «تاریخ به میان ما باز گشته است. شدن دوباره ممکن گشته است».

هاول در سال ۱۹۸۶ می گفت: تاریخ عبارت است از آنچه «غیر محتمل» است؛ رویدادهای ۱۹۸۹ نشان داد که تا حد زیادی حق با اوست. در این مقاله تنها دیدی کلی از اندیشه سیاسی هاول عرضه شد. این اندیشه را نه تنها به خاطر اهمیتش از نزدیک مطالعه کرد، بلکه ضروری است که آن را در چارچوب تفکر انتقادی که بهترین روشنفکران چک و اسلاواک، طی چهل سال اخیر در آن مشارکت داشته اند قرار داد. این تفکر که حتی سرکوب نیز مانع رشد آن نشد، بی شک یکی از غنی ترین و پر اهمیت ترین تفکرهای اروپائی است. هاول درکی مدرن و بشر دوستانه از سیاست طرح کرده، بی وقفه به آن ژرفا بخشیده و با اتصال مستقیم آن با فعالیت سیاسی و تاریخ واقعی کشورش، مشخص تر ساخته است. تحلیل های او همواره برپایه فاکت ها و انسانها آنگونه که «اینجا و اکنون» هستند انجام گرفته است. او با استفاده از هزل و بکار گیری دیالکتیک پیش داوریه و جزم ها را با قدرت کوبنده ای ویران می کند. هاول نویسنده ای است بزرگ، مرد عمل باشهامت، متفکری نمونه و انسانی آزاد. افتخار بر کشوری که او را به والاترین مقام دولتی انتخاب کرده است.

یکی از نظرات اصیل هاول این است که کشورهای سوسیالیسم واقعاً موجود تنها «همسایگان خطرناکی نیستند، بلکه پیشگامان پیشرفت جهانی نیز هستند». این کشورها «تصویر احتمالی از آینده جهان غرب را ارائه می کنند». در این کشورها حکومت هرچند توتالیتر است، اما شکل دیکتاتوری کلاسیک را ندارد. سلسله مراتب ارزشها «مشابه سلسله مراتب ارزش ها در جامعه صنعتی مصرفی است». بنابراین نظام توتالیتر کشورهای سوسیالیستی يك تصادف تاریخ معاصر نیست، بلکه برعکس همچون يك آئینه مقعر، همچون يك کاریکاتور، گرایش های ژرف تمدن مدرن را منعکس می کند. نقص اساسی سیاست مدرن این است که حکومت را به «يك فن سلطه و سیاست بازی» خلاصه می کند و انسان را، اعم از حکام و حکومت شوندهگان «از شعورش، از عقلش و از خصلت انسانی اش» تهی می سازد. به جای حکامی «با چهره انسانی»، مردم با «تکنوکراتها، مدیران و اپاراچیهای بی چهره و هویت» روبرو هستند و در نظام توتالیتر سوسیالیستی این «حکومت بی هویت مدرن» به حد کمال خود رسیده است. مسأله گزینش میان سرمایه داری و سوسیالیسم نیست چرا که در هر دو مورد ما شاهد بی هویتی و غیر عقلانیت هستیم، برای برون رفت از این نظم، می باید داده های متعارف را واژگون ساخت و «سیاستی ضد سیاسی» به کار گرفت. به عبارت دیگر اخلاق را فراتر از سیاست قرارداد و در پی «شکوفایی من جامع» با تمامی حقوق و متانتش بود. روشی که باید دنبال کرد چنین است: «بگذاریم عقلمان هدایتمان کند و در هر شرایطی، حقیقت را به عنوان تجربه اصلی به کاربریم».

## سوسیالیسم واقعا موجود به مثابه گرایش کفرآمیز دنیای مدرن امروز

ویژگی رژیم های سوسیالیسم واقعا موجود اینست که واقعیت را به نوعی بزرگ می کنند که فرد، هرچند مجبور نیست دروغ را باور کند ولی ناگزیر است «در آن زندگی کند». مردم به آنجا کشانده می شوند که «فرمول بقای دوشخصیتی را که رژیم در مقابلشان قرار می دهد، بپذیرند، در ظاهر به وفاداری به رژیم تظاهر کنند و در ژرفای وجود خود به هیچ چیزی اعتقاد نداشته باشند». حکومت نیز «در چنین دروغهای خود اسیر است و نمی تواند مسائل واقعی جامعه را طرح و حل کند، تنها کاری که از دستش بر می آید پنهان کردن مسایل زیر سرپوش است. اما سرانجام سرپوش از جا کنده می شود، انفجار است و جریان ناگهانی تاریخ، تنها راه برون رفت از این مخمصه «زیست» در حقیقت است». توان منشور ۷۷ در این نهفته است که «آزادانه حقیقت واقعا منصفانه را جستجو می کند». زمینه ای وجود دارد که در آن ریاکاری رژیم به نحوبارزی ظاهر می شود: زمینه حقوقی، که در آن عملکرد در تضاد با لفظ و روح قوانین و اصول بنیادی قرار دارد. به عنوان مثال، حقوق و فلسفه رسمی کشورهای سوسیالیستی نژاد پرستی را صریحاً محکوم می کنند ولی همه جا در این کشورها آزار و اذیت اقلیت های ملی یا کلیمی ها مشاهده می شود. بدین ترتیب، ارزشها بی که مردان و زنانی که به کمونیسم گرویده بودند از همان

## با خاطرات گذشته

کلاس سوم دبستان بودم که با خانواده آنها آشنا شدم. خانواده ای فقیر و صمیمی که با همسایگان روابط خوب و عاطفی داشتند، بعد از اینکه مجبور به ترک آن محله شدیم دیگر از آنها خبر نداشتیم.

بعد از ظهر روز ۲۸ بهمن سال ۱۳۶۸ بود که قدم زنان به محل کارم، بیمارستان شرکت نفت می رفتم، مردی سالمند با موهای سفید، دردمند توجهم را جلب کرد، به او نزدیک شده بعد از سلام حالش را پرسیدم، از من کمک خواست او را به بیمارستان برسانم بعد از تشریفات اداری و با شنیدن اسم و نام فامیل، همسایه قدیمی خانواده را بازشناختم. قبل از این که جویای حال سایر افراد خانواده بشوم به اتفاق پیش نکتز رفتیم به دکتر گفت حال خیلی بده و هیچ کس را ندارم که از من نگه داری کند و مدتی است که به بیماری قلبی مبتلا شده ام. دکتر پرسید چرا کسی را نداری، برای خانواده ات چه اتفاقی افتاده؟ فقط اشک بود که در جواب نکتز از چشمانش فروریخت. دکتر دستور بستری شدن او را داد و او را بستری کردند.

روز ملاقات جمعیت انبوهی تمام اتاق ها و راهروهای بیمارستان را پر کرده بود و با گل و شیرینی از بیماران خود دیدن می کردند، ولی او تنها روی تخت نشسته و به مردم و سایر بیماران نگاه می کرد. به طرفش رفتم و جویای حالش شدم، مرا نشناخت. انتظار و تنهایی باعث شده بود که بچار حالت روحی شود. ناگهان فریاد زد، رو دم... رو دم (در زبان محلی به معنی عزیز از بست رفته است) و با این حرکت تمام جمعیت را متوجه خود کرد. فریاد می زد من هم روزی عیال و اولاد داشتم، من هم زن و فرزند داشتم و قبل از این که من پیرمرد از دنیا بروم آن ها را از من گرفتند، آنها را کشتند، کشتند، آن نامردها آنها را کشتند. هرکسی چیزی می گفت - یکی می گفت خودت را ناراحت نکن، خداکریه - تقاص تمام این جنایات را خواهد گرفت - فریاد زد آه... خدا اگر کریه بود این خمینی چی های جنایتکار را نکه نمی داشت تا این همه جنایت کنند، خون بهترین فرزندان مردم را بریزند. با گریه فریاد می زد من پدر پروین و مهرداد هستم آنها چند وقت پیش بچه های مرا کشتند - کشتند و بعد از سه ماه به من خبر دادند. آنها را در کانالی که پر از آب و سیم خار دار و شیشه شکسته بود خاک کردند.

من کارگرم و با ۴۲ سال بدبختی و زحمت، کار در بیابان های خوزستان توانستم آنها را بزرگ کنم، تمام امیدم به آنها بود. زندگی را نابود کردند. دیگه هیچ کس برام نمانده، من اسماعیل هستم... را گفت و بیهوش شد.

چند روز بعد با این که بهبود نیافته بود از بیمارستان مرخص شد.

شب جمعه هفته بعد به دیدنش رفتم. تازه از بهشت آباد آمده بود، با خوش روشی مرا پذیرا شد. بعد از اینکه خودم را معرفی کردم مرا در آغوش گرفت و گریه کرد. گفت می بینی یوسف، این بی پدر و مادرها چه بلایی سر من و امثال من آورده اند. زندگی ام را از من گرفتند. بعد از ۴۲ سال کارگری صاحب این خانه قسطی شده ام ولی می بینی که تنها هستم و با خاطرات گذشته و به یاد آنها زندگی می کنم.

جلب می کنم به گزارشاتی که در شماره های مختلف هفته نامه اکثریت در مورد وقایع آذربایجان درج شده است و در آن بارها از ارتباط مسئولین جبهه با جمهوری اسلامی گزارش شده است و جالب تر این که مصاحبه یکی از نمایندگان این جبهه با مجله اسپیکل حکایت بارزی از وقایع پشت پرده این جریان می دهد. رفقای اعلامیه دهنده راجع به وقایع آذربایجان علیرغم انتقاداتی که نسبت به مواضع مطرح شده در اعلامیه شده است و چندین نامه از آن نیز در نشریه راه ارانی منعکس شده است، هیچگاه جویایی به این انتقادات نداده اند. این جانب از شما خواهشمندم که نسبت به جواب این نامه خواه از طریق کتبی و یا نشر در ماهنامه راه آزادی اقدام فرمائید.

کمال

## پاسخ ما:

در رابطه با اعلامیه کمیته مرکزی پیرامون مسائل آذربایجان تا کنون هیچ انتقادی به دفتر روزنامه نرسیده است. کلیه نامه هائی که در ارتباط با مسئله آذربایجان شوروی و ارمنستان در روزنامه درج شده اند، یا برخورد با مقالات خود خوانندگان بوده است و یا مقالات روزنامه. در مورد انتقاد مشخص خواننده گرامی کمال، به نظر ما با اندکی دقت می توان انتقادات طرح شده را در متن اعلامیه نیز یافت. در اعلامیه پس از اشاره به نکات مترقی برنامه جبهه خلق - یعنی معتبرترین سند کتبی که از آن در دست است - ضمن «حمایت کامل از مواضع مترقی نیروهای متشکل در جنبش مردم آذربایجان شوروی» بار دیگر تأکید شده است که «بدون مرزبندی قاطع با نیروهای ارتجاعی و شعارهای بنیادگرایانه مذهبی و شوونیستی، بدون تقبیح آشکار برادرکشی میان خلق های ارمنی و آذربایجانی - ویا دیگر ملل ساکن منطقه - بدون پاکسازی صفوف خلق از عناصر و نیروهای مرتجعی که با موضعگیری های خود، امکان دخالت دولت های مرتجع منطقه، از جمله رژیم های ارتجاعی ایران و ترکیه را در این جنبش فراهم می کنند، به طور قطع پیروزی اهداف مترقی این جنبش با مخاطرات فراوان همراه خواهد شد.» بدین ترتیب اولاً در اعلامیه با بخش مترقی جنبش و یا موارد مترقی در برنامه آنها ابراز همبستگی شده است. ثانیاً به روشنی بر ضرورت مرزبندی با گرایش ارتجاعی و شوونیستی پافشاری شده است.

رفیق عزیز سهراب: در ارتباط با مطلب طنز شما، متأسفانه به علت نداشتن آدرس پستی دقیق شما امکان مکاتبه وجود ندارد. برای ما حتماً آدرس پستی خودتان را بفرستید.

## تسلیمیت

«راه آزادی» درگذشت پدر رفیق گرامی محمد آزادگر را به ایشان و خانواده محترمشان صمیمانه تسلیمیت می گوید.

## سخنی با خوانندگان

همانگونه که در شماره آخر «راه ارانی» به اطلاع خوانندگان عزیز رسید، بنا به تصمیم کنگره دوم «حزب دمکراتیک مردم ایران» از این پس راه آزادی «نشریه سیاسی - اجتماعی و فرهنگی وابسته به حزب دمکراتیک مردم ایران» به جای راه ارانی منتشر خواهد شد.

سیاست راه آزادی در همان چارچوب راه ارانی و پژواک، فضای دمکراتیک و آزاد در داخل نشریه، برخورد صریح و بی پرده با حوادث ایران و جهان و مسائل نظری و سیاسی و نیز امکان ابراز نظریات و برخوردهای گوناگون در داخل و خارج حزب خواهد بود. بنابراین راه آزادی با آغوش باز از مقالات، برخوردهای انتقادی و نظریات نویسنندگان، صاحب نظران و خوانندگان استقبال می کند.

راه آزادی به عنوان یک نشریه چپ، دمکراتیک و آزاداندیش تلاش خواهد کرد در راستای گسترش روابط دمکراتیک در جنبش برای دمکراسی و حقوق بشر در ایران گام بردارد و سهم خود را در این راه ادا کند.

مقالات روزنامه به طور عمده با امضاء نویسنندگان درج خواهد شد و مقالات بی امضاء که به طور عمده سرمقاله را دربر می گیرد، موضع هیأت تحریریه به شمار خواهد رفت. دیدگاه های حزب نیز با امضاء شورای مرکزی در روزنامه درج خواهد شد.

«راه آزادی» طرفدار جدی برپائی یک نشریه وسیع و معتبر چپ نواندیش و دمکرات است و در این راستا نیز تلاش می کند. امید ما این است که تجربه های کوچک و پراکنده ما در عرصه مطبوعاتی راهگشای یک کار بزرگ و جدی در این عرصه با شرکت همه نیروها و چهره های چپ و نواندیش ایران باشد.

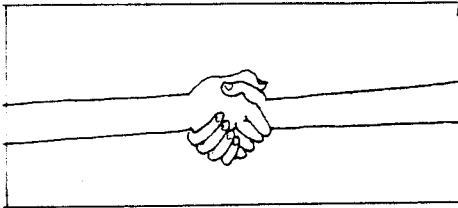
«راه آزادی» نشریه شماست، راه آزادی را از آن خود بدانید، در بخش وسیع تر آن ما را یاری دهید، برای ما مقاله، طرح، ترجمه و خبر بفرستید. پیشاپیش از همکاری شما تشکر می کنیم.

نامه زیر در رابطه با موضع گیری های نشریه راه آزادی پیرامون مسئله آذربایجان شوروی به روزنامه رسیده است. آنچه در زیر می خوانید متن کامل این نامه و پاسخ نشریه به سؤال خواننده راه ارانی است.

مدت نه چندان کمی نیست که از انتشار بیانیه کمیته مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران راجع به وقایع آذربایجان شوروی می گذرد. در این بیانیه ورود ارتش سرخ به باکو محکوم شده است بدون این که علت آن ذکر شود و آلترناتیوی برای آن پیشنهاد شود. همچنین از جبهه خلق آذربایجان با استناد به مرام نامه این جریان، به عنوان جویایی مترقی دفاع شده است که گویا اساساً اختلافی با سوسیالیسم ندارد مگر از دیدگاه پیشبرد سریعتر پروسترویکا و برقراری سوسیالیسم با سیمای انسانی.

در مورد جبهه خلق آذربایجان توجه دوستان را

چماق برسر واقعیت ها!



پیمان با خوانندگان

«راه آزادی» به پیروی از روش پسندیده «راه ارانی» به نوشته ها و نامه های خوانندگان متکی خواهد بود. بنا به تصویب کنگره دوم «حزب دمکراتیک مردم ایران» نشریه پیوند نزدیک تری باخوانندگان برقرار خواهد کرد و سهم بازم بزرگتری به آنها خواهد داد، تانشریه پربرتر، رنگین تر و جاندارتر عرضه شود. غیر از ستونهای معدودی که -باجر امضا- بازتاب موضع گیریها و دیدگاههای حزب اختصاص دارد، بیشترین بخش صفحات نشریه به روی عموم خوانندگان باز است. نشریه علاقمند است که آینه تمام نمائی از نگرشها و گرایشهای شما باتمام رنگارنگی و تنوع آنها باشد.

این نشریه را- تاآنجاکه سودای انسان دسر و عشق میهن در سینه دارید- از آن خود بدانید. به ما یاری برسانید. برای ماخبر، گزارش، مقاله، نقد و طنز تهیه کنید. «راه آزادی» پذیرای نظریات و طرحهای ابتکارآمیز شماست و بدان ارج می گذارد. ما «راه ارانی» را به همت شما پیمودیم و «راه آزادی» را هم به یاری شما خواهیم پیمود.

خواهشمندیم که برای تداوم و استحکام همکاری بانشریه به موارد زیر توجه داشته باشید:

- ۱- خوانا، روی یک طرف کاغذ و یک سطر در میان بنویسید. در صورت امکان از ماشین تحریر استفاده کنید.
- ۲- ایجاز و فشرده گویی راتاحد امکان رعایت فرمائید.
- ۳- در زبان نوشته های خود سختگیر و مشکل پسند باشید. از آنجا که ما هنوز ویراستاران خیره ای در اختیار نداریم، تلاش کنید خطاهای دستوری و لغزشهای نگارشی آثار خود را به کمک دوستان و آشنایان نویسنده و اهل فن برطرف کنید. متأسفانه ماتاکنون ناچار شده ایم -بخاطر پابندی به انشای صحیح- انبوهی از نوشته های مفید را صرفاً به علت زبان ناهموارشان کنار بگذاریم و از نویسندگان محترمشان پوزش بخواهیم.
- ۴- «راه آزادی» در حکم و اصلاح مطالب و تلخیص آنها آزاد است. طبیعی است که هرگاه مطلبی را غیرقابل تلخیص تشخیص دادیم، تمام آنرا درج خواهیم کرد. ماتعهد میکنیم که به روح مطالب وفادار باشیم و نشریه را به آفت سانسور آلوده نکنیم.
- ۵- در مورد مطالبی که به دلایل فنی یا ژورنالیستی از چاپ آنها معذور باشیم خدمت نویسندگان آنها توضیح کتبی داده خواهد شد.
- ۶- ما از بازپس فرستادن مطالب دریافت شده معذور هستیم.

شده اند. یکی از دستگیر شدگان شخصی است که در مجامع و محافل خود را فیاضی معرفی می کرده و در سپاه سمتی داشته و همیشه با محافظ بوده است. نامبرده که همیشه مسلح بوده گویا با مصر روابطی داشته و در آن ولایت مدتی نیز به سر برده است. در ضمن یک سری جرایم اخلاقی نیز برایش در نظر گرفته اند.

...عموماً در سپاه و کمیته و جهاد، چورانان «خط» آخوندها را نمی خوانند و آنها را متمم به فساد اخلاقی و رفاه طلبی و مردم گریزی می کنند. این موضوع زمینه برخی حرکات و اعتراضات است که از گوشه و کنار به وفور شنیده می شود. «حجاب» همیشه به عنوان وسیله ای جهت پیش بردن مقاصد خاص سیاسی، از طرف جناح های مختلف حکومتی مورد استفاده قرار گرفته است. هم زمان با وقایع فوق الذکر مسئله حجاب نیز با حدت و شدت هرچه تمام تر مطرح بود و ضمناً در محافل «حزب الله» حکومت، از رادیو و تلویزیون به وفور انتقاد می شود. از طرف این جناح رادیو و تلویزیون متهم می شود به فساد و بی بندوباری. اواسط اسفند ماه حاجی آقا بخشی حزب الهی معروف و «وزیر شعار» رژیم، عده ای حدود ۵ هزار نفر از بسیجی و سپاهی جمع می کند

و به طرف رادیو و تلویزیون حرکت می کنند تا تلویزیون را اشغال کنند. در میدان ونک تعدادی از زن های «کم حجاب» را دستگیر می کنند و وسط میدان شخص حاجی آقا موهای خانم های بی حجاب و یا بد حجاب را می تراشد. بین مردم و جمعیت تظاهر کننده و از طرف دیگر کمیته های متکرات درگیری پیش می آید. از متکرات و کمیته مأمور می ریزند و خلاصه غائله ختم می شود. بحث فقهی سیاسی پیروان این حرکت بالا می گیرد و عده ای موافق و عده ای مخالف، در نشست جامعه روحانیت ضمن تاکید به مضامین نادرست برنامہ های تلویزیون از حاجی آقا نیز به این صورت ایراد گرفته می شود که ایشان به چه مجوز شرعی حجاب از سر زن نامحرم برگرفته اند و چگونه به موهای آنها نگریسته و چطور آنها را لمس کرده تا سرشان را بتراشد. این وقایع به وفور به وقوع می پیوندند ولی کاملاً مشخص است که جناح هائی این نیروها را به میدان آورده اند تا بهره برداری لازم را برای حرکت بعدی خویش بنمایند. هنوز بازیه تمام نشده.

...اوضاع همچنان مبین حوادث است. احساس می شود در روزهای آینده حوادث بیشتری اتفاق خواهد افتاد. ولی مسئله اینجااست که نیرو و یا نیروهای قابل هستند که بتوانند از این حوادث، چه آنها که در بین مردم و از طرف خود مردم ظهور می کنند و چه آن رشته حوادث که در داخل خدیشان ظهور می کند بهره برداری لازم را بکنند؟

۲۷ فروردین ۶۹

...اینجا را خاطر جمع باش. این «بنا» آن قدر پوسیده که به کوچکترین نسیمی همه چیزش فرو خواهد ریخت. فقط تفرقه اندازی، خیال بافی و خوش بینی طیف وسیعی از اپوزیسیون است که این ها را پایدار نگه داشته. چرا که به هزار و یک دلیل چماق نمی تواند بنا به واقعیات موجود پایدارشان بدارد. ورزش یکی از عرصه های خوب و مناسب جهت ابراز و انکس های لازم بوده و می باشد. همیشه در این عرصه انگیزه های کافی و واقعی وجود داشته و دارد. آنچه در استادیوم اتفاق افتاد، یک جریان کاملاً خودبخودی بود. روزهای بعد گروه ها از چپ و راست سعی کردند تنور را همچنان گرم نگه دارند و حرکت های موزمی شروع شد ولی در هیچ کدام نشد مثل حرکت اعتراضی استادیوم عمل شود. در بعضی از حرکت ها راستی ها گرداننده بودند مثل آنچه در چهار راه ولی عصر و امام خمینی گذشت. عده ای سوار بر ماشین راه را بند آوردند و به قیل و قال پرداختند. در یکی از روزها در میدان ۲۵ شهریور مسئله خیلی بالا گرفت، درگیری خیلی شدید شد و صدها نفر را دستگیر کردند. از گاز اشک آور و باتون الکتریکی استفاده کردند. افرادی را که مجروح و بی هوش و یا احياناً مرده بودند در اتوبوس ها و مینی بوس ها می ریختند و می بردند. یکی از روزها در میدان دکتر فاطمی راه پندان ایجاد شد. و حضرات سپاه و کمیته مثل این که گفته شده بود از گلوله های مشقی استفاده کردند. رگ خوابشان هم نست مردم آمده بود. قضیه به صورت بازی و شوخی درآمد بود خیلی عادی به همان گونه که بچه ها با هم به صورت جنگ و گریز بازی می کنند. این اواخر همچنین در میدان انقلاب یک سری حرکات موزمی بود که با مسائل و مشکلات سستفروش ها گره خورده بود. بعضی از وقایع هم که در همین محدوده زمانی به وقوع پیوست، از امور روزمره مردم ناشی شده بود، تصادفاً بعدی وسیع و مردمی به خود گرفت مثل جریان همدان، از این قرار که چند نفر را به دلیل دزدی و قتل افراد خانواده رئیس بانک کشاورزی همدان دستگیر می کنند. بنا به «واقعیت» قوه قضائیه سرشان را با «شمشیر عدل علی» از تن جدا می کنند و اجساد مثله شده را در شهر می گردانند و متعاقب آن انزجار و تنفر عمومی به اعتراض به این عمل بالا می گیرد. تظاهرات به وقوع می پیوندند و ...

...طیف وسیعی از روحانیون نیز دستگیر شده اند، عموماً تنها به دلیل سیاسی نیست که اینها بازداشت می شوند. معمولاً جرایمی از قبیل فساد اخلاقی و اداری به وفور در بین شان دیده می شود. مقصودی آخوند معروف که سال گذشته با عده ای از سلطنت طلب ها به اتهام جاسوسی سیا دستگیر شده، گفته می شود اعدام شده است. عبدالرضا حجازی نیز جزء همین طیف از دستگیر شدگان است. از حوزه، سپاه، کمیته و جهاد نیز تعداد زیادی به دلایل مذکور دستگیر

خبرنگار

«راه آزادی» باشید!

همه شما می توانید خبرنگار «راه آزادی» باشید! اخبار مهم زندگی خود، اخبار دریافتی از ایران از طریق خانواده و دوستان و مسافران را برای ما ارسال دارید. «راه آزادی» برای غنی کردن صفحات خود به کمک همه شما نیاز دارد. مطالب روزنامه های محل زندگی شما، طرح ها و کاریکاتورهای مربوط به ایران، عکس و ... به پر بار کردن نشریه کمک خواهند کرد. «راه آزادی» را از آن خود بدانید.

تقاضای «راه آزادی»

ازخوانندگان خطاط و هنرمند

همانطور که در سرعنوان همین شماره ملاحظه می فرمائید، «راه آزادی» فاقد سرکلیشه ای جالب و مناسب است. از خوانندگانی که می توانند در این زمینه به ما کمک برسانند، جداً یاری می طلبیم. ما در انتظار طرح ها و نمونه های پیشنهادی شما هستیم.

# مکاتبات سری میان ایران و عراق ادامه دارد!

## تأسیس کشور واحد یمن

سرانجام در پی مذاکرات طولانی ده ساله پارلمان یمن شمالی و جنوبی طرحی را به تصویب رساندند که براساس آن از ۲۲ ماه مه ۱۹۹۰ کشور واحد یمن تشکیل خواهد شد و صنعت پایتخت سابق یمن شمالی، پایتخت کشور واحد اعلام گردید. مذاکرات وحدت دو کشور در پی درگیری های سال ۱۹۷۹ آغاز شده بود و طی آن یمن جنوبی با یک دولت مارکسیستی با یمن شمالی تصمیم به تأسیس یمن واحد گرفتند. وحدت یمن در جریان یک دوره انتقال ۲۰ ماهه صورت خواهد پذیرفت و در این دوره دو کشور دارای پارلمان، ارتش و دولت واحد خواهند شد. وحدت دو کشور با عقب نشینی جدی دو طرف از مواضع پیشین میسر گردید. در یمن جنوبی، حزب سوسیالیست از ایدئولوژی مارکسیستی-لنینیستی دست شست و در برنامه خود به طور عمده توسعه اقتصادی و دمکراسی را هدف آتی خود اعلام نمود. در یمن شمالی نیز دولت به تدریج به سیستم چند حزبی رضایت داده است و در حقیقت وحدت دو کشور برپایه پذیرش دمکراسی و نظام چند حزبی عملی شده است. یمن شمالی دارای حدود ۲۰۰ هزار کیلومتر مربع مساحت، ۱۰ میلیون نفر جمعیت است و در سال ۱۹۶۲ به استقلال دست یافته است. شاهرگ اقتصاد یمن شمالی در دست عربستان سعودی است و ۵۰۰ هزار کارگر مهاجر یمنی در عربستان به کار مشغولند. درآمد سرانه کشور حدود ۴۵۰ دلار است و قرض خارجی آن بالغ بر ۲/۷ میلیارد دلار می شود. یمن جنوبی دارای ۲۴۰ هزار کیلومتر مربع مساحت و ۲/۴ میلیون نفر جمعیت است. یمن جنوبی در سال ۱۹۶۷ بر اثر مبارزه چپه آزادیبخش ملی از چنگ استثمارگران انگلیس رهایی یافت. درآمد سرانه کشور ۲۸۰ دلار و قرض خارجی آن ۱/۵ میلیارد دلار است.

ج.ا. به تهران آمده بود علاقه کشور متبوع خویش را برای پذیرفتن نقش میانجی و تشکیل جلسه ای با شرکت سه کشور در شوری به اطلاع رسانید. وی همچنین مخالفت شوروی را با طرح هرنوع پیش شرطی در روند مذاکرات صلح اعلام کرد.

همچنین رفسنجانی در دیدار رئیس مجلس جمهوری خلق چین ضمن تصریح کوشش های خود در برقراری صلح پایدار در منطقه یادآور شد که «هنوز به حسن نیت طرف مقابلمان اطمینان نداریم. گرچه علائمی از تمایل در آنها دیده می شود». با اینحال ناظران سیاسی تظاهراتی را که به وسیله معاونین عراقی در تهران انجام گرفت و هدف آن اعتراض به وجود زندانیان سیاسی در عراق بود بی ارتباط با مکاتبات سری میان دو کشور نمی دانند. در این تظاهرات که در مقابل مقر سازمان ملل در تهران انجام شد، عراقی ها به دلیل آنچه که خود آن را «بی توجهی مسئولان دفتر سازمان ملل» نامیدند به مقر سازمان حمله کرده و شیشه های آن را شکستند. این خبر نیز مانند بقیه اخبار مربوط به مکاتبات یک ماه اخیر با همان بخت و خونسردی در مطبوعات کشور منعکس شد!

در همین حال وزارت خارجه ایران طی اطلاعیه ۱۰ خرداد ۶۹ خود، قطعنامه پایانی اجلاس فوق العاده سران عرب را که از موضع ادعاهای توسعه طلبانه رژیم عراق بر آروند رود جانبداری کرده، محکوم نموده و آن را نشانه بی پایه بودن ادعاهای صلح خواهانه عراق دانسته و اشاره می کند که «صلح تنها با اجرای قطعنامه ۵۹۸ و پایبندی به قراردادهای معتبر بین المللی ممکن خواهد بود».

دومین نامه رژیم بغداد خطاب به رهبران جمهوری اسلامی، روز ۶ خرداد در جلسه شورای امنیت کشور مورد بحث قرار گرفت. این درحالی است که مقامات ایران، ادامه این مکاتبات را «برای یافتن راه حلی در چارچوب قطعنامه ۵۹۸ ارزیابی می کنند».

نشریات تهران، با سکوت کامل تنها متون چند خطی و به دقت فرمولبندی شده ای را که در اختیار دارند منتشر می سازند و حتی اظهار «شک و تردید» نسبت به «حسن نیت عراق» نیز، به همین شکل و با وسواس کامل منتشر می شود. اولین نامه صدام که خبر آن روز ۱۱ اردیبهشت منتشر شد، پس از بحث در شورای عالی امنیت ملی و نیز کمیسیون وزارت خارجه مجلس اسلامی، رژیم تهران را به صرفان تهیه جوابیه انداخت. گرچه متن هیچکدام از نامه ها، مطلقاً انمکاسی نداشته، اما مطبوعات تهران با همان ملاحظه کاری دستوری، نامه جوابیه را «واکنش مثبت» رژیم نامیدند.

با اینحال نشریات کویت نوشتند که صدام حسین، تقاضای ملاقات مستقیم رهبران دو کشور را مطرح کرده و محل آن را مکه پیشنهاد نموده است. همان منابع متذکر شدند که دولت ایران، به محل برگزاری این اجلاس اعتراض کرده و تقاضای برگزاری آن را در «یک کشور بی طرف» نموده است.

از سوی دیگر خاویر پرز دو گوئیار، دبیر کل سازمان ملل متحد، در مصاحبه ای نفس نوشتن چنین نامه هائی را از سوی دو کشور بسیار خوب توصیف کرد و گفت که او هم نقشی در این ماجرا دارد و قول داد که از هیچ کاری در به سرانجام رساندن این مذاکرات کوتاهی نخواهد کرد.

وی حاضر نشد که احتمال رودروئی سران دو کشور را تأیید کند و اظهار داشت که «هنوز زمان آن نرسیده است که در این مورد اظهار نظری بکنم» دبیر کل سازمان ملل از محتوای نامه ها مطلع است ولی نامه ها از طریق وی به طرفین منتقل نشده است. نامبرده از دادن اطلاعات راجع به محتوای دوناامه امتناع کرد.

با اینحال گفته می شود که «کشور بی طرف» مورد نظر دولت ج.ا. احتمالاً شوروی است. در این زمینه ولادیمیر پتروفسکی معاون امور بین الملل وزارت خارجه شوروی که برای مذاکره با مقامات

در محافل... (بقیه از صفحه ۱۱)

سیصد هزار شرکت کننده در کپنهاک (دانمارک) برگزار شد، با استقبال وسیع هم میهنان ما روبرو گردید. پنج حزب و سازمان سیاسی ایرانی: حزب دمکرات کردستان ایران، سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، حزب دمکراتیک مردم ایران، سازمان فدائیان خلق ایران و کانون سیاسی فرهنگی خلق ترکمن در سه چادر مشترکاً در این جشن شرکت نمودند. این اقدام مشترک مورد توجه و تمسین شرکت کنندگان قرار گرفت.

اعلامیه سپس به افشای اقدامات مکرر رژیم در سرکوب آزادی ها، ایجاد بحران اقتصادی، اشاعه فساد و اعمال ضد مردمی و غیره پرداخته و خواهان «سرنوشتی رژیم ارتجاعی حاکم» شده است.

### گامی دیگر در جهت همکاری

جشن اول ماه مه امسال که با حضور حدود

<p>حق اشتراك يك ساله: برای کشورهای اروپایی: معادل ۴۰ مارک آلمان غربی برای آمریکا، کانادا و کشورهای آسیایی: معادل ۵۰ مارک آلمان غربی</p> <p>کمک های مالی و حق اشتراك خود را به حساب بانکی زیر واریز نمایند:</p> <p><b>RAHE ERANI</b> AACHENER BANK EG (BLZ 390 601 80) KONTO N° : 90985 AACHEN - WEST GERMANY</p>	<p><b>راه آزادی RAHE AZADI</b></p> <p>N°: I Juni 1990</p> <p>بهاء: معادل ۱۰۰ ریال</p> <p>با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:</p> <p><b>MAHMOUD</b> B.P. 23 F-92114 CLICHY CEDEX-FRANCE</p>	<p>تذکر:</p> <p>راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج از کادر تحریریه به نشریه برسد، باامضاء درج می کند. چاپ مطالب باامضاء ضرورتاً به معنای تأیید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست.</p> <p>برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه کنید:</p> <p><b>RIVERO, B.P. 47</b> F- 92215 SAINT CLOUD CEDEX-FRANCE</p>
--	---	--